اصول فقه۳

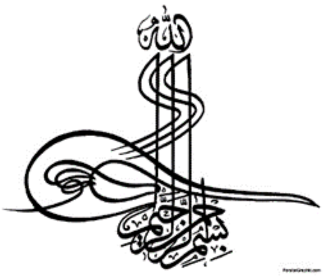

استاد:سرکارخانم خالوزاده

توکلت علی الله

شهیدصدر:سؤال بیشترازدعامرابه خدانزدیک می کند.

عکس پاورپوینت خلاصه جزوه
درکنارهرمبحث مربوط به حوزه
حضرت باقرالعلوم ع شهرقدس
خانم حیدری می باشد

دربحث دلیل شرعی۳بحث وجوددارد:

۱-دلالت دلیل شرعی
- لفظی: دلالت تصوری وتصدیقی(لفظ ازآیات وروایات برداشت می شود)
- غیرلفظی: دلالت فعل-دلالت تقریر-سیره عقلا

۲-اثبات الصدور
- وسایل اثبات وجدانی(خبرمتواتر-اجماع-سیره متشرعه)
- وسایل اثبات تعبدی (خبرواحد)

۳-حجیت دلیل شرعی:این دلالتی که ثابت کردیم آیاحجت است یاخیر؟

دلالت دلیل شرعی غیرلفظی:

دلالت فعل:

حداقل دلالتی که فعل معصوم دارد ← دلالت برعدم حرمت است

حداقل دلالتی که ترک معصوم دارد ← دلالت برعدم وجوب دارد

چرا؟ برمی گرددبه مبنای اعتقادی که آنهامعصوم هستندلذاگناه وخطاهرگزازآنهاسرنمی زند

سؤال:آیاصدورفعل ازمعصوم دلالت بروجوب آن فعل می کندیادلالت بررجحان واستحباب آن فعل دارد؟

پاسخ:درپاسخ حالات مختلفی برای فعل معصوم درنظرگرفته می شود:

۱-**فعل معصوم همراه باقرینه** باشد:**غرض تعلیم فعلی** بوده ← دلالت برهم **وجوب فعل وهم رجحان فعل** دارد

رجحان یاوجوب بستگی به آن قرینه(سؤال سائل-روایت)داردمثل وضوهای بیانیه یعنی معصوم وضومی گیردتامردم ببینندویادبگیرند

۲-**فعل معصوم بدون قرینه باشد باضافه عدم احتمال اختصاص حکم به معصوم** ← دلالت بر **عدم حرمت فعل** دارد.زیرامعصوم فعل حرام انجام نمی دهد. این عمل اختصاصی معصوم است

دراین صورت دیگرمانمیتوانیم ازآن فعل معصوم حکمی برداشت کنیم.مثل ازدواج های پیامبرص

سؤال:آیا فعل معصوم علاوه بر عدم حرمت،دلالت بررجحان یااستحباب هم دارد؟

پاسخ:خیرمگردردومورد:

۱-**درصورت عبادی بودن فعل**(مثل نمازخواندن درزمان یامکان خاصی)

۲-**درصورت احرازانگیزه شرعی درانجام فعل**

(انگیزه غیرشرعی پیدانشود)

مانندانیکه فرض شودفعل مذکوربااینکه مقتضای طبع نیست،مکررازامام معصوم ع صادرشده است

وایشان مواظبت برانجام آن داشتند پس معلوم میشودفعل مذکورفقط انگیزه شرعی داشته

(مثل ترک خوابیدن بین الطلوعین)

معصوم (ع)
- **ترک فعل** ← **واجب نیست**(به خاطرعصمت)**مستحب هم نیست**
- **انجام فعل**
  - **قرینه داریم** ← **درمقام تعلیم**(واجب/مستحب)
  - **قرینه نداریم**
    - **ازاحکام مختص معصوم ع است**(برای ماحجت نیست)
    - **ازاحکام مختص معصوم ع نیست**(اصل عصمت-عدم حرمت)

پاسخ:درفرض اینکه ترک اولی وانجام مکروه **جایزنیست**،صحیح است که :

ترک فعل معصوم،علاوه براینکه **واجب نبوده**، ترک آن **مستحب هم نبوده** است

و**ازانجام فعل معصوم**،علاوه براینکه **حرام نبوده**،انجام آن **مکروه هم نبوده**.است

انجام فعل ویاترک آن،زمانی دلالت برآنچه گفته شد،داردکه **فرض بروحدت ظروف وشروط باشد**

(یعنی:شرایط معصوم باشرایط مایکسان باشد)وظروفی که احتمال دخیل بودنشان وجوددارد،یکسان باشدچون

فعل ازآن جهت که صامت وساکت است،اطلاقی ندارد،پس نمی توانظروفی راکه درحکم مؤثرهستندراثابت کند. پس

اگروحدت ظروف راثابت نکنیم ،اثبات حکم هم نمی توان ثابت کرد.

مثلامعصوم درزمان حیات نمازعیدفطربرقرارمی کردآیامی توان این حکم راثابت کرد؟خیرچون زمان حضورمعصوم دخالت درحکم داردوفعل ازسنخ لفظ نیست بلکه ازادله غیرلفظی است اگرازادله لفظی بودمی توان اطلاق آن رابرای زمان خودثابت کرد

اشکال : وآن اینکه **ویژگی نبوت وامامت درحکم دخالت داردلذا**

نمی توان حکمی راازانجام فعل معصوم ویاترک فعلی،ثابت کرد.

پاسخ شهیدصدر:ادله ای که دلالت داردبراینکه **پیامبر**صلوات الله علیه **یاامام** علیه السلام **الگو**هستند

مثل آیه(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)احتمال مذکوریعنی **اختصاص فعل به معصوم** رادفع میکند.

این اختصاص فعل به معصوم است که نیازبه دلیل خاص دارد.اشتراک مکلفین باایشان نیازبه دلیل جداگانه ای ندارد.

جلسه دوم ۱۴۰۰/۱۱/۲۵

دلالت تقریر-دلالت فعل معصوم **ص۱۲٦**

وقتی معصوم ع بایک رفتارمعین مواجه می شود،اگرمعصوم ع تکلم

کندوآن عمل راترک یانهی کند،این دلیل شرعی است.

تقریر: اگرمعصوم ع سکوت کند ،درمقابل فعل دیگران ،کاشف

ازرضایت وامضاءمعصوم است

کاشفیت سکوت معصوم ع ازدوراه بدست می آید

- **عقلی**
  - **وجوب نهی ازمنکر**
  - **وجوب تعلیم جاهل**
  - **ردع ومنع ازهرچه نقض غرض شارع باشد**
- **استضهاری** ← **ظاهرحال اوبه عنوان حافظ دین**

کاشف بودن سکوت معصوم ع ازامضاء وتاییدعمل،ممکن است به یکی ازدونکته توجیه شود:

۱-عقلی(دوقسم است)

الف) (تارة) این رفتاراگر رفتارمردم **موردرضایت معصوم ع نباشد**،لازم است

به مقتضای عصمتش ووجوب نهی ازمنکر،نهی ازمنکرکند،

زیرامعصوم ع انسان مکلف است ووظیفه نهی ازمنکردارد،پس حالاکه سکوت کرده یعنی عمل مورد نظر منکرنیست

ویاازجهت وجوب تعلیم جاهل ،امام موظف است درمقابل فعل دیگران سکوت نکند ،لذاسکوت معصوم ع کاشف از

رضایت اوست.

ب) (اخری)**اگررفتاردیگران مقابل امام غلط باشد،برامام لازم است ازآن ردع ونهی کند تانقض غرض نشود.**

زیرا معصوم شارع هدفمندوعاقل است ،پس سکوت معصوم ع نشانه تأییداست.

۲-استظهاریه (ظاهرحال معصوم ع)**ظاهرحال معصوم رابه عنوان حافظ شریعت ومبلغ دین ببینیم** ،پس اگرمعصوم ع سکوت کرددلیل رضایت او(ازاین جهت که مبلغ وحافظ شریعت ومسئول عام است)هرجامخالف شریعت بودمعصوم ع بایدمخالفت خودرا اعلام کندوآن شرایطی هم که درنکته عقلی معتبربود(مثل شرایط امربه معروف –وجوب تعلیم جاهل - رفتاردرامورعرفی باشه وترس ازسرایت عمل به احکام شرعی باشد)

تفاوت دوقسم نکات عقلی:

اولی (که معصوم ع رابه عنوان فردمکلف می دیدیم)و تعلیم جاهل ونهی ازمنکربود

(متوقف برشرایط خاص یعنی وجوب نهی ازمنکر یاتعلیم جاهل)

دومی (که معصوم ع رابه عنوان شارع هدفمندی دیدیم)

متوقف است براینکه سکوت معصوم دربرابررفتار مردم ، مستلزم تفویت(ازبین رفتن) غرض شرعی فعلی است.

رفتاری که درمقابل معصوم انجام می شودبه دوصورت منجزبه تفویت غرض است

۱-مستقیما:مثل سیره عقلا برعمل به خبرثقه دراحکام شرعی

۲- خوف کشیده شدن دامنه رفتارمردم به احکام شرعی وجود دارد

مثل سیره عقلا درعمل به خبرثقه درامورعرفی که احتمال داردان رفتاربه احکام شرعی هم سرایت کنند

سیره عقلا   ص۱۲۷

وقتی که معصوم ع بارفتارمعینی مواجه شود،ودربرابرآن ساکت شود،دلیل برامضاءآن رفتاراست.

این سلوک به دوشکل است:

۱-سلوک(رفتار)فردی:رفتارخاص شخص معینی است مثل اینکه شخصی درمحضرامام ع وضومیگیردودروضو هنگام مسح سرپاپا ،مسح راوارونه بکشد وامام سکوت اختیارکند،سکوت ایشان دلیل برامضاءاین سیره وسلوک است.

۲-سلوک(رفتار)اجتماعی عام: رفتارمقابل معصوم ع یک رفتارجمعی است همان سیره عقلاست مثل عقلابه واسطه عقلابودنشون (فرقی نمیکنه چه دیندارچه بی دین)رفتارشون منشأعقلانی داردنه دینی وبنارابرملکیت براساس حیازت میگذارندوسکوت معصوم ع امضاوتاییدآن است

«حیازت» (دست یافتن به منابع و مواهب طبیعی پیش از آن که دیگری به آن دست یابد) یکی دیگر از اسباب مالکیّت است، که در فقه اسلام تحت عنوان «من حازملک»; کسی که حیازت کند مالک می شود» ذکر شده است.

(منابع مثل ماهیگیری-هیزم وعلوفه زمینهای بدون صاحب فردی-اب رودخانه-شکار- -)اموالی که قابل حمل ونقل باشدوهمه مردم دراستفاده ازآن مشترک اند.

تعریف سیره عقلا: عقلابه واسطه عاقل بودنشان ،بدون درنظرگرفتن دین ومذهبشان ،فعلی انجام دهندوامام ع سکوت کند،این سکوت دلیل برامضاوتأییداین سیره ورفتارعقلاست مثل عمل به خبرواحدثقه-یاحیازت راموجب ملکیت بداند

تعریف سیره متشرعه: عقلای جامعه که دیندارند،رفتاردسته جمعی افرادی که به شرع عمل می کنندو موردتأییدمعصوم ع است

سؤال: اگرسیره عقلاازازاویه عمل خارجی دامنه اش ضیق بوده(یعنی ۲-۳تاعمل بیشترنبودکه ملکیت بوسیله حیازت محقق می شده این یعنی هرکس زودترماهی دریاراکه کسی مالکش نبود صیدمی کرد،مالک آن می شدیاهرکه زودترهیزم جنگل راجمع می کردزودترمالکش می شد)**الا اینکه نکته ای که توذهن عقلابوده دامنه اش وسیع تربود به این معنی که هرچیزی راازطریق حیازت میتوان مالک شد**درحالیکه دامنه اش ضیق بودیعنی فقط دوسه موردمثل ماهی وهیزم وشکارپرنده آسمان اینا بودحالاوقتی امام سکوت میکنه چه چیزراامضا می کند؟

سوال اینجاست که آیاامضاءمعصوم ع باسکوتش برای کدام قسمت است،

۱-به سیره عقلاباوسعتی که دارد ۲-یابه عمل خارجی زمان معصوم ع؟

پاسخ شهیدصدروثمره بحث:صحیح وجه اول است یعنی به نکته موجود درذهن عقلاباوسعتش تعلق می گیرد،ارتکازی ذهن عقلاراتاییدمی کند

دواموررزیربرآن مترتب می شود:

ثمره اول:عمل خارجی چون صامت است گنگ است اطلاق نداردواگرامضاوتأییدمعصوم ع بررفتارخارجی برود ، نهایت تاییدآن عمل است.

اماگرامضاءمعصوم ع به آن نکته وسیع ذهنی سیره یانکته ارتکازی اذهان عقلا تعلق گیرد،بااین امضاحکم تکلیفی یاوضعی ثابت می شود

حکم تکلیفی: مثل سیره عقلادرعمل به خبرثقه،زیرا اگرامضابه نکته ای که ارتکازادرذهن عقلاوجودداردتعلق گیرد، عمل به سیره واجب است به خلاف عمل خارجی که درصورت تعلق امضابه آن فقط جواز آن ثابت است.

حکم وضعی: مانندسیره درباب حیازت،زیراتعلق امضابه نکته وارتکازذهنی عقلا،مقتضی ملکیت است(که یک حکم وضعی است)اماگرامضابه عمل خارجی تعلق گیردصرفا مقتضی جوازتصرف درمال مجازاست یعنی مال حیازت شده است وبیش ازاین اقتضاندارد

ارتکاز: رسوخ مفهومی خاص درذهن گروهی یابیشترمردم مثل محترم بودن قران وکعبه بین مسلمان ها

ثمره دوم: امضاءمعصوم ع به عمل خارجی خاص تعلق می گیردکه درعصرمعصوم ع گاهی یک عمل ضیق بادایره محدوداست مثل حیازت که درزمان معصوم حیازت ماهی وامثال آن بوده است، ولی دایره شمول ارتکاز ونکته ذهنی وسیع ترازاین اموربوده است،وسکوت معصوم ع دلالت می کندکه آن ارتکازذهنی باتمام وسعتش، موردتایید وامضا است .پس نتیجه هم وسیع تراست .الان ویاعصرهای دیگرهم مواردجدیدحیازت هم شامل امضاامام می شود.

نکته مهم:سیره عقلا درصورتی حجت است که معاصربا عصرمعصوم ع باشد

سؤال:آیا درعصرغیبت نیزمصداق معاصریت معصوم ع است؟تاسیره عقلاهم دراین زمان حجت باشد ؟

اشکال:شایدگفته شودسیره متاخرازعصرمعصوم هم معاصربامعصوم است مثل اکنون که امام ع غایب است

زیرایشان میبیندومی شنودپاسخ شهیدصدر:خیر

۱-نکته عقلی :که قبلا گفتیم،درعصرغیبت صدق نمیکندوتام نیست.چون

امام درپرده غیبت تکلیفی نداردکه نهی ازمنکرکندیاتعلیم جاهل کند

۲-غرض شارع درزمان غیبت :گاهی به آن درجه ازفعلیت نمی رسد که مقتضی این باشدکه امام ع به غیرروش طبیعی آن غرض راحفظ نماید زیرا خودمردم باایجادموانع ظهورامام ع وموجبات غیبت ایشان ،آن روش طبیعی رامسدودکرده اند، یعنی **برامام واجب است سلوک طبیعی داشته باشد**وبه فرض اینکه مردم خودشان اسباب غیبت ایشان رافراهم کرده وازبرکات وجودشان محروم شدند

۳-نکته استظهاری: طبق بیان نکته استظهاری نیز**امام درغیبت،ظاهرحالش غائب بودن است**

،زمانی سکوت امام دال برامضاست به خاطرظاهرحال امام که امام حضورداشته باشه

سؤال:آیاشارع چون یکی ازعقلابلکه رئیس آنهاست کارآنهاموردتاییداوست؟خیر

دلیل کاشفیت ازسیره عقلا دونظروجوددارد:۱-وتایید،فقط به همان دلیلی است که مابه آن اشاره کردیم،

۲-**دلالت سکوت برامضا به این دلیل که شارع یکی ازعقلاست، بلکه رئیس عقلاست**

زیرااعقلاهمیشه برفطرت پاک وسالم رفتارنمی کنند،وشارع رفتارغلط وناصحیح آنهارارد‌می کند

نفس سیدورئیس بودن شارع این احتمال رابوجودمی آوردکه دربرخی ازمواردباعقلا،اختلاف نظرداشته باشدوهمانگونه که واضح است این اختلاف نظرشارع باعقلا طبیعی است. چون درمدرکات غیرسلیم است والا مدرکات عقلی وفطری راامام باعقلاهم نظرند

نمونه سوال:

۱-دلیل شرعی غیر لفظی راتوضیح دهید؟**فعل وتقریرمعصوم ع است**

۲-اگرمعصوم ع عملی را ترک کند،دلالت برکدام حکم شرعی دارد؟**عدم وجوب**

۳- اگرمعصوم ع عملی را انجام دهد،دلالت برکدام حکم شرعی دارد؟**عدم حرمت**

٤-اگرسیره عقلادرعصرغیبت شکل گرفته باشد،میتوانیم به سکوت معصوم ع ،برای امضاءسیره تمسک کنیم.چرا؟

خیر۱-امام غایب تکلیف نداردنهی ازمنکرکندیاتعلیم جاهل دهد۲-غرض شاعردرغیبت سلوک طبیعی است۳-ظاهرحال امام غایب است.

۵-آیامی توان گفت به خاطرعصمت معصومین ع فعل معصوم بیانگرحکم شرعی برای سایرمکلفین نیست؟ باتوضیح

جلسه سوم ۱۴۰۰/۱۱/۳۰

تمهید: ص ۱۳۰ پیرامون **دلیل شرعی** **سه بحث مهم وضروری** وجوددارد

۱-دلالت دلیل شرعی
- **لفظی: دلالت تصوری وتصدیقی**
- **غیرلفظی: دلالت فعل-دلالت تقریر-سیره عقلا**

بحث اول:دلالت شرعی است که یعنی چطورمی شودمنظورشارع راازدلیل شرعی استخراج کردواثبات نمودکه منظورشارع ازبیان دلیل ،کدام حکم شرعی است. فهم ظهورها .تااینجااین بحث تمام شد(لفظی وغیرلفظی)

۲-اثبات الصدور
- **وسایل اثبات وجدانی(خبرمتواتر-اجماع-سیره متشرعه)**
- **وسایل اثبات تعبدی (خبرواحد)**

بحث دوم: اثبات الصدور: آیاحکم از طرف شارع صادرشده است؟

۳-حجیت دلیل شرعی:این دلالتی که ثابت کردیم آیاحجت است یاخیر؟

اثبات الصدور:

دربحث فعلی رسیدیم به **بحث اثبات الصدور**که شهیدصدرازآن به عنوان **بحث صغروی** نام میبرد.

آیااین دلیل ازمعصوم صادرشده است؟آیاروایت ازمعصوم است؟چطورصغرای دلیل شرعی راثابت کنیم؟

اثبات وجوددلیل شرعی ← **بحث صغروی است**

(اثبات اینکه دلیل شرعی داریم)

اثبات حجیت دلیل شرعی ← **بحث کبروی است**

اثبات الصدورازسوی شارع(یعنی دلیلی که ازسوی شارع صادرشده) دوقسم است

۱-اثبات وجدانی یعنی آنچه انسان قطع به صدورپیدامی کنیم،یعنی بامراجعه به فکروحالات درونی خودمان،یقین داریم دستور از شارع هست

۲-اثبات تعبدی :یعنی وقتی خودشارع دلیل شرعی قرارداده ،ماآن رادلیل میدانیم وچون عبدخداهستیم به بیان شارع متعبد می شویم،من ازاین راههابه قطع نمی رسم اماشارع گفته این راهروبپذیر**مثل خبرثقه** که شارع می فرمایدبه خبرثقه عمل کنیددراینجاخبرثقه برای مایقین آورنیست ،برای همین حجت نیست ولی ازباب تعبددلیل شرعی محسوب میشه وموارداستنادهست چون شارع آن راحجت قرارداده است.

راههايي كه سبب اثبات وجداني صدور دليل شرعي ص۱۳۱

شهید صدر می فرماید **راه هایی که سبب اثبات وجدانی** است برای کسی که معاصرمعصوم نیست،یاامکان ارتباط بامعصوم نیست که خودش ازمعصوم بشنود

(علم)به صدور دلیل شرعی می تواند متعددباشد، برای کسی که معاصرمعصوم نیست ولکن اگر بخواهیم عمده ترین این راه ها را بیان کنیم باید به **سه طریق** اشاره نماییم.که قطع می آورد

۱ .خبر متوایر:یعنی **خبردادن های حسی متعددکه به دفعات ازسوی مخبرین متعددبیان شده است** که **باعث یقین** به صدورآن خبرازناحیه شارع مقدس می شود.تعدادزیادی شاهدجنگ ودفاع مقدس بودندوحس کردند

۲-اجماع: یعنی **خبردادن های حد سی** (**مثل فتوای فقیه دریک مساله شرعی که به درجه اجماع برسد**)که مکرراازسوی فقهابیان می شودکه **باعث یقین به مفادآن می شود**..همه فقهاگفتن ریش تراشی حرام است ،هرچندحدیثی ندیدیم،درادله چیزی پیدانمیکنیم اماچون تعدادزیادی ازعلما گفتن برای ماحجت است

۳-سیره (عقلاومتشرعه): سلوک عملی بارفتاردینداران درزمان معصوم ع که **به صورت إنی** کشف ازحکم واقعی می کنداز آثاروعلائمی که ازطریق حسی باآن مواجه می شویم پی به وجوددلیل شرعی ببریم،دراین حالت دلیل شرعی به طریق (برهان إنی)کشف می شود **یعنی ازطریق معلول وآثاورفتارعقلاپی به وجوددلیل شرعی می برد**.سیره متشرعه این بوده مردهاسرشون رومی پوشاندندکه بعدیهلوی برداشتندحتمادلیلی داشته که متشرعین قائل به این قضیه بودند.(توضیح **برهان إنی**:ازمعلول به علت رسیدن ،است . **برهان لمی**:ازعلت به معلول رسیدن ،است)

خبرمتواتر: ص۱۳۱

هرخبرحسی ازآنجاکه احتمال داردموافق باواقع باشد(صادق)**ومخالف باواقع**(کاذب)باشدکه **منشأمخالفت** خبرحسی باواقع ممکن است دوچیزباشد: ۱-**خطادرشنیدن خبر**یاخطادردیدن مخبرباشد۲-یا**به دلیل مصلحتی** کذب بگوید.

وقتی مخبرین تعدادشان زیادشد ،احتمال خلاف واقع(یتضاءل)ضعیف می شود ،چون احتمال خطایاتعمدکذب درهرخبردادنی،اگربه یک درجه مشخص ومعینی وجودداشته باشه،(۵۰درصدراسته-۵۰درصددروغه)

احتمال خطاویا تعمد کذب درخبری،درنتیجه ضرب ارزش احتمال کذب،دریکی ازآنها درارزش احتمال کذب دردیگری است ،هربارماضرب کنیم ارزش احتمال خطاوکذب یکی رادردیگری ،نتیجه کم وضعیف می شود.

ارزش هراحتمالی ،یک کسری است که ازرقم یقین ما بدست می آید وقتی رقم یقینمان را رمزگذاری کنیم **مثلاوقتی ارزش یقین راصدبگیریم ، احتمال ۵۰درصدصدق،واحتمال۵۰درصدکذب است** یااگررقم یقین خودرایک بگیریم،حساب کنیم ارزش خبراول احتمال ½است یعنی ½احتمال درست بودن ½احتمال کذب بودن است.

اگربرای حرف هرمخبرهمین احتمال رادرنظربگیردوبه هم ضرب کند یعنی ½ ×½=¼وهربارکسرهاضرب شود،،نتیجه کسربه شدت احتمال راکم می کند

(اشدضآله میشه)وقتی تعدادزیاد(کثیرین)خبررآوردند،وکسرتکرارمیشه ،چون صورت یکی است ومخرج بیشترمی

شود.اگر ۵۰ نفری روایت رانقل کردندماباید۵۰کسررا درهم ضرب کنیم که صورتهایکی است امامخرج ها میتونه

واحدباشه یامتفاوت باشدوحاصل ضرب این کسرها کسری بامخرج بزرگ می شود. نتیجه احتمال نادرست بودن

ویادروغ بودن بسیارضعیف ترمی شودوتاجایی کم شدن احتمال کذب جدی می شودکه به دروغ وکذب

عملا توجه نمی شودبااینکه میداند واقعاً احتمال بسیارضعیفی وجوددارد. **ذهن بشرقدرت حفظ احتمالات خیلی ضعیف**

راندارد،وقتی احتمال کذب اینقدرضعیف می شودازآن طرف حتمال صدق بیشترمی شود

دربحث خبرهای متواترهم احتمال کذب مخبرهاآنقدرناچیزاست که درنظرگرفته نمی شود

دراینجابه این خبرها خبرمتواترگویند

نکته اول: خبرمتواترچگونه مارابه یقین می رساند؟ باحساب احتمال

نکته دوم:مشهورچگونه ازخبرمتواتربه یقین می رسند؟ طبق قضیه ارسطویی که می گفت:تعدادزیادخبراحتمال کذب رامحال می کندولی شهیدصدراین قضیه راقبول نداشت ویقین دراخبارمتواتررابحساب احتمالات می دانست

نکته سوم:ملاک درتعیین تعدادروایات درتواترچیست؟نوعیت خبرومیزان وثاقت وهوشیاری آنها تاثیرمستقیم درتعدادروایت برای تواتردارد

مشهور:حجیت ویقینی که درخبرهای متواتربدست می آیدبه خاطرقضیه اولیه است که همه عقلامی گویند وقتی تعدادزیادی خبری رابرسانند به صورت اولیات ذهن شما می فهمدوکذب ودروغ آن محال است

سؤال:منشأیقین درخبرتواترچیست؟ قضیه بدیهی **محاسبه احتمالات** منشأ یقین درخبرمتواتراست.

سؤال:ملاک درتواترچیست؟مخبرین نیستندچون باهم متفاوت هستند،ملاک این است آنقدر**احتمال اشتباه کم شودکه** برای انسان یقین حاصل شودکه خبرصادق است.

نکته چهارم:اقسام تواتر: ص۱۳۲

سه قسم هستند

۱-تواترلفظی:همه مخبرین **مطلبی رابه لفظ واحدنقل** کنند

۲-تواترمعنوی:همه مخبرین **معنای خاصی رابه الفاظ مختلف** نقل کنند

۳-تواتراجمالی: ازاخبارهمه مخبرین **یک امرلازم انتزاع** شود

نکته هرمیزان که نقاط مشترک خبری که مخبرین متعددبیان میکنند بیشترباشدیقین به صدق خبرزودترحاصل میشود زیراباتوجه به اختلاف احوال مخبرین،وقتی خبری راهمه ذکرمیکنند،که هیچ تفاوتی درآن نیست،احتمال اینکه به خاطرانگیزه ومصلحتی واحدباهم تبانی درکذب آن کرده باشند، خیلی بعیدودورازذهن است.

نقش خصوصیات خبردراحتمال صدق وکذب:

همانطور که خصوصیات مخبرین به لحاظ تعدادواوصاف دراحتمال صدق وکذب خبرمؤثراست،خصوصیات محتوای خبر(مخبرعنه)نیز دراحتمال صدق وکذب تأثیرمی گذارند

نکته پنجم:خصوصیات یک خبر دوصورت دارد:

۱-خصوصیات عام(خصائص عامه)

هرخصوصیتی که به مفادومضمون خبربدون درنظرگرفتن نوعیت مخبر،توجه شودبه لحاظ خبرمتعارف یاغیرمتعارف

مثلا درجایی که خبرازحیث محتوا غیرمتعارف است، به محتوای آن برای مکلف یقین حاصل نمی شودامادرجایی که محتوامتعارف باشد، به این خبرزودتریقین حاصل می شود

زیرامتعارف بودن قرینه برصدق خبراست وباضمیمه شدن تواترحتی باتعدادکم مخبرین هم یقین به صدورحاصل شود

۲-خصوصیات نسبی(خصائص النسبیه)

هرخصوصیتی درمفادخبر(مخبرعنه)که باملاحظه نوعیت مخبر(مخبریاراوی)، بررسی شود،عامل مساعدبیرصدق یاکذب خبربه شمارمی رود

حالتی که لحاظ مفادخبرنسبت به نوع مخبر

۱-قرینه به صدق باشد:مثلاسنی مذهبی روایتی نقل کندکه دلالت برولایت اهل بیت ع کند.

(غیرامامی ازاثبات امامت خبردهد)

۲-یاقرینه به کذب باشد:مثلا سنی مذهبی روایتی نقل کنددرفضیلت خلیفه اول

۳-گاهی هردوخصوصیت باهم جمع می شودمانندمثال (۱)

خصوصیت مفادروایت **قطع نظر ازمذهب مخبر**،شاهدی قوی برصدق است

و خصوصیت مفادروایت **بادرنظرگرفتن مذهب مخبر**،شاهدی قوی تربرآن اقامه می شود.

اجماع ص۱۳۳

تعریف: اخبار حدسی متعدد که به وسیله حساب احتمالات ما را ازروی قواعد وتلاش علمی به یقین می رساند.

اتفاق فقهایااغلب آنهابه حدی که موجب احرازحکم شرعی شود.

فتوای فقیه دریک مسئله یک خبرحدسی ازدلیل شرعی یعنی سنت می باشد،یعنی فقیه ازروی قواعدوقرائن وتلاشی که ازتطبیق وفهم این قواعدداشته است،حدس میزندکه درفلان مسأله حکم چنین است.

اشتراک تواترواجماع:

درهردو روش اثبات الصدورمشترک است.درهردوحساب احتمالات مارابه یقین می رساند.

بالافزایش مخبرین احتمال کذب،کاهش، درعوض احتمال صدق،افزایش می یابداین مساله درتواترسریعترحاصل میشود

سؤال:چرادرتواترسریعتربه یقین می رسیم؟

۱-احتمال خطادریک خبرحدسی بیشترازیک خبرحسی است،لذابرای حصول یقین به تعدادبیشترخبرحدسی نیازاست.

۲-خطای محتمل درمفردات اجماع (فتواها) گاهی متحدالمرکزنیست،

درحالی که خطادرخبرهای حسی عادتابریک مرکز (یانزدیک هم) است.یعنی آنچه خبربراساس آن اتفاق افتاده است.

مثلاوقتی فقهای بسیاری به وجوب شستن مو درغسل فتوامی دهندوفرض این فتوابه خطاباشد،گاهی خطای یکی ازآنهابه خاطراعتمادبه روایتی است که ازنظردلالت تام نیست وخطای دیگری ناشی ازاعتمادی است که به روایتی که سندش ضعیف است

به خلاف اخبارحسی که روات مختلف اگرخطاکنندعادتامرکزخطایشان یک چیزاست

(مثلاهمگی خبرازقتل زیدمی دهند،مرکزخطای همه یکی است وآن قتل زیداست)

۳-احتمال تأثیرخطای خبراول درخبردوم حدسی وجودداردولی عادتادرزمینه خبرهای حسی چنین احتمالی وجودندارد.

مثلافقیه اول فتوایی می دهدبه خطا وممکن است فقیه دوم برفتوای فقیه اول استنادکندوفتوای جدیددهد واین تاثیرخطای فتوای اول برفتوای دوم است.ولی درخبرهای حسی چنین نیست

۴-بحث مقتضی ومانع است .مثلاقصددرست کردن آتشی داریم،مقتضی آن است که چیزی قابل اشتعال باشد.وقتی چوبی هست وعوامل دیگرکبریت وبادو..یعنی مقتضی موجوداست،گاهی یکی ازعوامل نیست ،مانع سوختن است وگاهی اصلامقتضی نیست ،به جای چوب آهن است

درقضیه حسی (تواتر)عادتا مقتضی وجودندارد (یعنی سلامت حواس وفطرت) وعادتاحرازمی شودکه راوی ازجهت سلامت حواس وقدرت حافظه سالم درحدمعمولی است واگرخطایی محتمل باشدازاحتمال وجودمانعی سرچشمه میگیرد

(مثلاحواس پرتی که مانع دید درست باشد)

امادرقضیه حدسی(اجماع) احتمال خطا ازعدم وجودمقتضی سرچشمه می گیرد

(مثل ضعف قوه استنباط-سطح علمی پایین-و...)

۵-خطاهای محتمل درمجموعه اخبارحدسی،ممکن است ازنقطه مشترکی نشأت گرفته باشد

(مثل ضعف علمی درفقهای یک دوره)امانسبت به خطاهای محتمل دراخبارحسی عادتاچنین احتمالی داده نمی شود.

چون منشأمشترک برای خطای همه راویان دریک امرحسی معمولی وجودندارد.

بلکه این خطاهامربوطبه خودمخبرخاص است

پس اگراحتمال خطابه خاطرنقطه مشترک وجودداشته باشد،احتمال خطای مجموعه هم بیشتراست

اینجاسخن ازمنشأخطاست،(ولی درمورد۲)سخن ازمرکزخطاست

(مثل ضعف بینایی درمخبرخبرحسی-ضعف قوه استدلال درمخبرخبرحدسی)

خلاصه: **درخبرحسی مرکزخطا (واحد) ومنشأخطا (متعدد)**

امادرخبرحدسی مرکزخطا(متعدد) ومنشأخطا (واحد)(ضعف قوه استنباط)

عوامل مؤثربرحساب احتمال اجماع ص ١٣٤

١-کیفیت وویژگی فقهایی که بریک حکم ازنظرعلمی اتفاق نظرپیداکرده اندونزدیک بودن به عصرمعصوم ع

هرچه فقیه ازنظرعلمی بین مجمعین قوی باشدمثل شیخ طوسی-علامه حلی ویانزدیک به عصرمعصوم باشدبه فتوای اجماعیشان بیشتراطمینان است

٢-نوع مسأله یعنی **آیاازمسائلی هست که انتظاروارِدشدن نصی درحق آن می رودیاازتفضیلات وتفریعات** (فروعات) است؟(انتظارنیست نص خاصی از آنهاصادرشود)

٣-مبتلابه بودن مسأله زیراموجب می شودحکم شرعی آن شایع باشددرنتیجه اطمینان به اجماع حکم حاصل می شود

٤-ارتباط داشتن فتوای اجماع کنندگان به عوامل سست وبی اساس ، زیرا قوت وضعف احتمال استنادفتواهابه مدارک ضعیف تأثیربسزایی درحساب احتمال دارد،

هرچه احتمال دهیم فتوای فقیه براساس **مدارک سستی مرتبط است**،احتمال کذب رشدمیکندا**رزش اجماع پایین می آید**

و هرچه درصداحتمال **ارتباط فقهابامدارک سست** ،**پایین** بیاداحتمال کذب هم پایین میاد**وارزش اجماع بالامی رود**

نکته١:

کشف دلیل شرعی دراجماع ،دائرمدارعنوان اجماع نیست،بلکه **برپایه حساب احتمالات است.**لذاامکان اینکه به وسیله اجماع (باوجودمخالفت برخی فقهاباآن)کشف ازدلیل شرعی شود،نیزوجوددارد،البته مشروط به اینکه مخالفت به گونه ای باشدکه درحساب احتمالات تأثیری نداشته باشدومیزان تأثیرگذاری یاعدم تأثیرگذاری مخالفت بانوع مخالفت وعصری که زندگی میکرده مرتبط باشد. گاهی وجودمخالفت مضروگاهی مضرنیست که البته بستگی به نوع مخالفت وعصرآن داردمثلادریک اجماعی شیخ طوسی وسیدمرتضی هستند،ارزش اجماع بالاست ونظرمخالف فرض شیخ ادریس نمی تواندااجماع رابرهم زند

نکته٢:

گاهی براساس احتمال وجوداجماع به تنهایی برای کشف دلیل شرعی کافی نیست،پس به اجماع،**قرائن دیگری ضمیمه** می شود،به گونه ای که ازمجموع آنها(یعنی عددمخبرین وقرائن انضمامی) چیزی پدیدمی آیدکه به حساب احتمال ،اقتضای کشف دارد.

اجماع بماهواجماع برای ماموضوعیتی نداردآنچه مهم است اینکه حساب احتمال مانتیجه خوبی دهدواین وسط **گاهی قرائن دیگرهم بایدضمیمه شود.**

سیره متشرعه ص۱۳٤

سومین وسیله ازوسایل اثبات وجدانی که برای صدوردلیل شرعی ازآن استفاده می شود

سیره به معنای رفتاروعملکرداست ،درشرح سیره قبلا بیان شد ازجمله دلائل شرعی غیرلفظی

۱-فعل معصوم ع - ۲-تقریر معصوم ع که گاهی امضاءرفتار شخصی وگاهی رفتاراجتماعی است نام این رفتاراجتماعی (سیره عقلا شد) وسیره عقلاوقتی امضامی شدکه (سکوت-عدم ردع)ضمیمه داشت.

تفاوت دوسیره: ص۱۳٤

لذاخود**سیره عقلابه تنهایی نمی تواند کاشف ازحکم شرعی باشد.نیازبه سکوت وردع شارع دارد**

درمقابل ،**سیره متشرعه می تواند کاشف ازحکم شرعی باشد. نیازبه سکوت وردع شارع ندارد**

چون اگرسیره ازمعصوم گرفته نمی شدکه سیره متشرعه نبودودراین قضیه که سیره متشرعه که کشف ازنظرشارع است مثل اجماع هست.

شباهت دوسیره:شهیدصدرمی فرماید:درحجیت اینهاشرط است که درعصرمعصوم باشند

بررسی حساب احتمال درتواترواجماع وسیره

۱-درتواتر:حساب احتمال براساس خبرها بدست آمد

۲-دراجماع: حساب احتمال براساس فتواها بدست آمد

۳-درسیره متشرعه براساس افرادمتشرع که رفتارراانجام میدهندحساب احتمال بررسی می شود

ومادامی که سیره شامل تعدادزیادی ازمتشرعه باشد،حساب احتمال قوی ترمی شودتاحدی که به ۱می رسد

سؤال :چرامتشرعین نیازبه سکوت یاردع معصوم ندارند؟

زیرابه ماهم متشرع هستندوقائل به شرع هستندودرعصرمعصوم یاازمعصوم سوال میکردندیادرجواب معصوم ع احتمال غفلت درعمل به امرمعصوم ع خیلی کم است چون بماهم متشرع هستنددروسایل اثبات وجدانی گفته شد

بعضی إنی مارابه اثبات وجدانی می رسانندیعنی ماراازمعلول به علت می رسانند وسیره متشرعه اینجوری هست یعنی**سیره متشرعه خودشان کشف می کنندازاینکه یک حکم شرعی بوده ولوبه مانرسیده است مثل اجماع است**

پس سیره متشرعه واسطه بین اجماع ودلیل شرعی است یعنی رفتارمتشرعین معلول وجودیک دلیل شرعی است.

دلیل شرعی به متشرعین رسیده ،متشرع به آن عمل کرده وحالادلیل شرعی ازبین رفته،امااجماع ازسیره متشرعه میتواندبفهمد،اینجادلیل شرعی بوده،لذاازسیره متشرعه کمک می گیردتاحکم شرعی به مابدهد.مثل نتراشیدن ریش مردان یانرقصیدن زنان متشرع درجمع بانوان

نکات مهم سیره متشرعه: تفاوت باسیره عقلا-حساب احتمالات-رابطه بین سیره متشرعه واجماع

تااینجا بحث :

راههای اثبات صدوردلیل شرعی (لفظی وغیرلفظی)	تواتر اجماع سیره متشرعه

دراین قسمت بحث **اثبات الصدوردلیل شرعی غیرلفظی** مطرح شود که مهمترین آن سکوت معصوم ع درقبال سیره عقلاست.

۱-باید ثابت کنیم سیره عقلامعاصرت بامعصوم داشته

۲-باید ثابت کنیم سکوت معصوم ع درقبال سیره را

سؤال:چطوراحرازشودسیره متشرعه، معاصرمعصوم بوده وسکوت معصوم راداشته؟

مثل ریش گذاشتن زمان معصوم هم بوده یانبوده ؟

حجیت سیره عقلانیازبه دورکن دارد:

۱-معاصربودن سیره باعصرمعصوم ع

۲-سکوتی که کاشف وتاییدمعصوم ع باشد

اثبات معاصریت بامعصوم: ص۱۳۵

۱-تحول وانقلاب سیره عقلا ازیک سلوک به سلوک دیگربعیداست

سیره عقلا درعصرحاضرنشانگروجودسیره درعصرمعصوم ع بوده زیرا منشأسیره فطری وسلیقه نوعی بوده که بین عقلامشترک بوده لذا ثبوت فعلی وکنونی آنها دلیل براین باشدکه درعصرمعصوم ع وجودداشته است وبه سختی متحول می شوند

اشکال شهید: ۱-تحول دفعي بعيد است اما تحول تدريجي ممكن است. و۲- همچنين سلوك عقلائي هميشه ناشي از نكات فطري مشترك نيست بلكه متاثر از زمان و مكان و باورهاي فرهنگي است

(مثلا فک کنیم دردوران معصوم همه ریش میتراشیدند،الان ریش میگذارند ، میگه این رفتاربعیداست) بعیداست ،ازآن جهت که فی نفسه بعیداست،امکان داردثبوت فعلی سیره دلالت کندبرثبوت سیره ای که معاصرمعصوم ع بوده

اگررفتاری امروز بین متشرعین هست ، می توان گفت زمان معصوم هم بوده است.

۲- نقل تاریخی عام یانقل تاریخی به لحاظ روایات: ص۱۳٦

زیراگاهی ازاین منقولات فهمیده می شود**گوشه هایی اززندگی راویان ومردم معاصریاامام ع فهمیده می شود.**

البته مشروط براینکه توسط آن نقل،علم ویقین حاصل شودبه وجودسیره (یعنی وثوق ایجادبشه)**یاحداقل ازشرایط حجیت تعبدی برخوردارباشد.**(مثل یعنی درهرطبقه یک راوی ثقه باشه و...).

همانطور که فتاوای فقهای عامه درباب معاملات، مثلاناشی ازارتکازات عقلائی است که آن زمان بوده است.

،این امکان وجودداردکه دراین مجال (یعنی اثبات عصرمعاصر) **همانندنقل تاریخی ازآن استفاده شود**

۳-اگرمسئله موردابتلا باشد،اگرسیره زمان معصوم نبود،حتماحکمی که مقابل طبع باشد،وجودداشت ،

دروضوء،مسح کردن پاتوسط بخشی ازکف دست کفایت می کندومسح باتمام کف دست لزومی ندارد.

دراین حالت می توانیم بگوئیم :اگرسیره درعصرمعصوم ع این بوده باشد که به مسح کردن تمام پاتوسط بخشی ازکف دست اکتفا می شده،نیازی نبوده زراره یاهریک ازاصحاب امام ع ازحکم این مسألـه سؤال کند.

زیراخوداین سیره دلیل براین است که مسح توسط تمام کف دست واجب نیست،به خلاف زمانی که سیره این بوده باشدکه مسح پاباتمام کف دست انجام می شده است،زیرادراین صورت ، نیاز به سؤال ازاین وجوب (یعنی سؤال ازاینکه آیا مسح باتمام کف دست واجب است یاخیر)پابرجا می باشدزیرااینکه متشرعه باتمام کف دست مسح میکردند ،صلاحیت این رانداردکه وجوب مسح به تمام کف دست راثابت کند(مردم لازم میدونستن ازمعصوم پرسش بکنند) وازآن جهت که این مسئله مبتلابه عام مردم بوده(٥باروضومیگرفتند)

ووجوب مسح به تمام کف دست ،دارای عنایت وویژگی خاصی است که مقتضی کثرت سؤال وجواب (یعنی بایدحواسشون بودتمام کف روروی پابذارن)،حال که چیزی ازاین سؤال وجواب ها به دست مانرسیده است،باتوجه به اینکه وجودانگیزه برای نقل آنهازیادبوده وتوجیهی برای پنهان کردن آنها وجودنداشته ،این عدم وصول به این سوالها،کاشف ازعدم وجودآن سیره (یعنی مسح باتمام کف دست)می باشدوبه تبع،کاشف ازاین است که دراین مسئله نیازی به سؤال نبوده است.

درنتیجه چیزی که معین می شود،فرضیه وجودسیره اکتفاءبه مسح پابابخشی ازکف دست است.

این طریق متوقف برمجموعه ای ازاموراست:

الف)مسأله عام البلوی وکثیرالابتلاباشد

ب)حکم دیگر،امری برخلاف طبع باشد

(یعنی مسح باتمام کف دست که خلاف طبع است چون متشرعین توجه به تمام کف دست هنگام مسح ندارندوصرف بخشی ازدستشان که صدق مسح کندکافی میدانند)

ج)انگیزه برای نقل روایاتی که درمورد آن مساله واردشده است وجودداشته باشدوتوجیهی برای پنهان کردن آن روایات وجودنداشته باشد

د)عدم وصول روایات یافتاوی متقدمین که قابل اعتنا باشدوحکم مقابل راثابت کند(یعنی همان مسح به تمام کف دست)

راه چهارم اثبات سیره باعصرمعصوم:به ظواهرکلام هم اعتمادمیکردندواگرسیره نبودبایدرفتاری جایگزینش میکردندمثل عمل به نصوص بودواین عمل به نصوص بسیارسخته که برای هرکاری به ادله قطعی می رسیدند

٤-نبودسیره موردنظر درعصرمعصوم ع مستلزم وجود جایگزین غریب ونامأنوس باشد

واگر واقعا چنین بدیل وجایگزینی ثابت می بود،حتما نقل می شد.لذا عدم نقل آن ،دلیل برعدم ثبوت آن است.

درنتیجه: معاصربودن سیره موردنظرثابت می شود،چنان که مسأله ظهوراین چنین است،زیرادرعصرمعصوم ع اگردرمقام تفهیم ،سیره این نبوده باشدکه به ظهورتمسک شود،لازم می آیدجایگزین آن،(یعنی اعتمادبه نص صریح) سیره بوده است،ازآن جهت که فقط اعتمادبه نص صریح،یک پدیده غریب ونامأنوس است ،لازم است به واسطه نقل منتقل شودوعدم وجودنقل دلیل براعتمادبه ظهوراست

٥- وجدان که موجب وثوق واطمینان می شود

اگرانسان قضیه معینی رابه وجدان خودعرضه کند(مثلاحیازت موجب ملکیت می شودیانه)

وببیندوجدانش موضع معینی درقبال آن قضیه اتخاذمیکندوهمچنین ملاحظه کند که این موضع گیری درووجدان او به اندازه ای واضح وبدیهی است که می تواندتاکیدوپافشاری کند که آن موضع گیری هیچ ارتباطی باخصوصیات خاصی (که درحالات واشخاص متغیرهستند،)ندارد،

(یعنی درهرزمانی باشم همین موضع رامی گرفتم وطول زمان هیچ تاثیری درموضع گیری من ندارد)مثل وجوب یاری رساندن به مظلوم راوقتی دردرون خودارزیابی کنیم متوجه خواهیم شدبه خاطراین است که فطرت باظلم سازگارنیست وربطی به حالات وخصوصیات فردی ماندارددرمقایسه با دیگران متوجه می شویم دیگران هم یاری به مظلوم راواجب می دانند

دراین صورت برای اواطمینان حاصل می شودکه این موضع گیری،یک حالت عام نزدهمه عقلابوده ،

همینطورعقلای زمان معصوم ع هم همین موضع روداشتند،بخصوص وقتی ملاحظه کنداجتماعات مختلف بشری راکه همین موضع رومیگیرند

شهیدصدر: این طریق **به لحاظ مواضعی که استقراءجوامع عقلایی تام وکامل باشدموضوعی وبه لحاظ غیرآن وجدانی** است .**یعنی این طریق آخرموضوعیت برای همه داردتاازاین طریق استدلال کنندبه ضمیمه استقراء وتحقیق می توانند به حق برسندکه همان وجودسیره زمان معصوم ع است واگرتحقیق نکنند وفقط تحلیل وجدانی باشد،برای دیگران موضوعیت ندارد**

اثبات سکوت ص۱۳۷

قبلابیان گردید که سکوت معصوم دلالت برامضا وتاییدشارع دارد

سؤال:چگونه می توانیم این سکوت رااثبات کنیم؟

جواب:سیره اگرمستحکم باشد،رفتاری است که همه عقلابه آن عادت دارندودربین آنهاریشه داراست

۱-پس اگرمعصوم بخواهدباآن مبارزه کند،بایدنهی های مکررداشته باشدتاسنت غلط ریشه کن شود

۲-واین تکرارنهی کردن ها،نظرروات راجلب می کندوروات ازمعصومین سؤال می کنندوانگیزه هم قوی بوده که نواهی معصومین ثبت وضبط شود

۳-واین خودکشف میکندازاینکه معصوم درمقابل سیره سکوت کرده است.

اثبات صدور دلیل شرعی به دو صورت است :

الف. احراز وجدانی: در این صورت برای انسان یقین به صدوردلیل شرعی حاصل می شود. گفتیم مهم یرین عوامل احراز وجدانی، سه عامل خبر متواير، اجماع و سيرة متشرعه میباشد.

سیره عقلا	۱-اثبات سیره معصوم	**یقین**
	۲-سکوت معصوم	

ب. احراز تعبدی: برای انسان یقین به صدور دلیل شرعی حاصل نشده ، اما شارع مقدس میفرماید این حالت، همانند حالت یقین به صدور است.

حجیت وسائل احرازوجدانی ۱۳۷

احرازوجدانی که قائل برحساب احتمال بودبه وسیله ۳وسائل که خوانده شد(تواترواجماع وسیره متشرعه)

۱-گاهی منجربه قطع به دلیل شرعی می شود که اشکالی درحجیت آن (قطع) نیست ۱۰۰%

۲-گاهی منجربه ظن به حکم شرعی می شودکه شکی وجودنداردمگراینکه دلیل شرعی خاصی اقامه شودبرحجیت احرازظنی که دراین صودت تحت عنوان احرازتعبدی قرارمی گیرد ۸۰%

۳-گاهی منجربه اطمینان به حکم شرعی می شود ۹۵%

الف)بعضی می گویند**اطمینان مثل قطع حجیت ذاتی دارد**(معذریت ومنجزیت)**به معنای اینکه حق الطاعه ثابت است**

ب)بعضی می گویند **اطمینان حجیت ذاتی ندارد برای اثبات حجیت آن بایددلیل اقامه کرد**

عقلاکه شامل حالت قطع به تکلیف ،منجزومعذریت است،شامل حالت اطمینان هم می شود

نکته:تفاوت قطع واطمینان:

قطع، ردع شرعی ندارد،شارع ترخیص نمی دهد ولی دراطمینان، امکان ردع شرعی وجوددارد،شارع میتواند ترخیص دهد

این ادعااگردرست باشد،نیازی به تعبدشرعی برای اطمینان نداریم،زیرااطمینان رابه قطع چسبانده است.

واگرادعادرست نباشد بایددلیل برحجیت آن اقامه کردمبنی براینکه سیره عقلا به اطمینان مثل قطع عمل می کنند.

توجه شماجلب می شودکه سیره عقلا زمان شارع وسکوت شارع بایدقطع حاصل شودوالا اطمینان کافی نیست.چون اگروجودسیره وسکوت معصوم بااطمینان ثابت شود،لازم است برای اثبات حجیت اطمینان ،به خوداطمینان استدلال شودواین **موجب تسلسل می شود**.

راههايي که سبب اثبات تعبدی صدور دليل شرعي ص۱۳۸

ازبین راههای احرازتعبدی دلیل شرعی ،مهم ترین راه که اصولی ازآن بحث می کند **خبرواحد** است.

تعریف خبرواحد: خبری است که به حدتواترنرسیده باشد

مباحث خبرواحد:

اول:ادله حجیت خبرواحد

دوم:ادله معارض باخبرواحد

سوم:گستره حجیت خبرواحد

ادله حجیت خبرواحد ص۱۳۸

۱-آیات قران

۲-روایات متواتر

۳-سیره

۱-آیات: استدلال برای حجیت خبرواحدبه کتاب(قران کریم)

آیه اول:آیه نبأ ص۱۳۸

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ **فَتَبَیَّنُوا** أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ **آیه نبأ:**(۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی برایتان خبری آورد نیك **وارسی کنید** مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و از آنچه کرده اید پشیمان شوید

إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ **شرط**

بِنَبَإٍ **موضوع**

فَتَبَیَّنُوا **حکم(وجوب تبین)**

أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ **علت**

استدلال به این آیه: این آیه شامل جمله شرطیه است

وحکم آن وجوب تبین(تحقیق)است وموضوعش خبراست

شرط تحقیق:خبرآوردن فاسق است .جمله شرطیه دارای مفهوم است

مفهومش:وقتی شرط منتفی شودوجوب تبین ازخبر(حکم)منتفی می شود(انتفاء شرط انتفاء حکم دارد)

مفهوم آیه:آوردن خبر توسط عادل ،حجت است.

اشکال شده براین آیه به دووجه: ص۱۳۹

۱-اشکال اول -آوردن خبرتوسط فاسق یک شرط است واین محقق موضوع است.زیراشرط محقق وبوجودآورنده خبراست واگرفاسق نباشد،اصلاخبری نیست واین گونه جمله شرطیه مفهوم ندارد.مثل اگرپسردارشدی اسمش رومحمد بگذاروقتی بچه دارنشدقضیه منتفی است.

صاحب کفایه پاسخ دادند:

این اشکال وقتی کامل است وقابل قبول است که موضوع(نبأ) باشدوشرط(مجیء فاسق)باشدیعنی موضوع همان باشدکه گفتید. امااگرموضوع جائی الخبر(آورنده خبر)باشد نه (نبأ) شرط هم فسق باشد دراین صورت آیه درحکم این است که إِذا کَانَ الجَاءی بِنَبَإٍ فَاسِقا فَتَبَیَّنُوا(آورنده خبراگرفاسق بودبررسی کنید)

یعنی خبری دردست شماهست ،اگرفاسق آورده بررسی کنید (تبین واجب).

مثل قبل نیست که بچه نیامدموضوع منتفی است.اینجا خبردردست ماهست اگرفاسق آورده بررسی کنیدواگرفاسق نیاورده بررسی لازم نیست وخبرعادل حجت است **لذاحجیت خبر عادل ثابت می شود**

اشکال مصنف به پاسخ آخوند-

به صرف امکان این فرضیه که **(فسق شرط است وآورنده خبر موضوع)** تاوقتی ثابت نشود،کفایت نمیکندبرای استدلال ،عرفابایدهمان ظاهرآیه که برداشت می شودبرای استدلال بکاربرد.

۲-اشکال دوم-خداوندامربرتبین کرده است همراه باتعلیل(أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ)وقتی علت آمده که رفتارغیرعالمانه است ،واین علت مشترک همه خبرهای واحدومتواتررادربرمی گیردوکارغیرعالمانه درهمه آنهادیده می شود

واین علت به منزله قرینه متصل است که مفهوم راملغی میکند(علت باعث تعمیم وتخصیص می شود) ،درعمل به خبرهای عادل علم ویقین بدست نمی آید،پس این علت برای خبرهای عادل هم وجوددارودوحکم بررسی کنیدشامل خبرعادل هم می شودوخبرعادل هم حجت نیست.

مفهوم داریم وعلت باهم متفاوت است

أجیب عن ذالک(جواب ها)   ص۱۳۹

۱-تارة-اینکه خدافرمودبه دلیل جهالت نیافتادن بررسی کنیدبه معنای علم نیست بلکه کارسفیهانه انجام ندهید

وعرف عمل به خبرعادل کارسفیهانه وجاهلانه نمی دانندوقتی می بینیم **عقلادنیابه خبرافرادثقه عمل می کنندجاهلانه نیست**

وعلت رابه محدوده دیگربردیم تاشامل خبرعادل نشود

۲-أخریالف)-دلیل عام داریم بااطلاقش (شامل همه اخبارمی شودچه عادل چه فاسق)

ب)دلیل خاص داریم واین تعلیل شامل فقط خبرعادل می شود

ج)مفهومی که مابرداشت کردیم(حجیت خبرعادل) بوداخص ازعمومیت تعلیل (هرچیزی که علمی نیست)**می شود** .

مفهومی که ازآیه دریافت شد.مقتضی خبرعادل است بلکه عموم تعلیل (هرچیزی که علم آورنیست) آیه شامل همه خبرهامی شودولی موضوع ما(خبرعادل) اخص است که بخشی ازآن را دربرمی گیرد .

مفهوم که خاص است ،تقیدمیزند

۳-ثالثه-مفادمفهوم آیه که فرمودبه خبرعادل توجه کنیدونیازی نیست بررسی **کنیدوگویاشارع خبرعادل رانازل منزله علم به حساب آورده واعتبارقائل است وعمل به خبرعادل راشارع جزءکارهای جاهلانه نمی داندوعمل به خبرعادل ازموضوع تعلیل آیه خارج است.واین عموم تعلیل (هرچیزغیرعلمی است)شامل خبرعادل نمی شودکه بخواهدباتوضیحات دیگرخارج شود**

آیه دوم: آیه نفر ص ۱۴۰

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲) سوره توبه

و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] **کوچ کنند** پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند

بیان استدلال:

مقدمه اول: آیه دلالت برمطلوبیت ووجوب تحذردارد

چون درآیه وجوب تحذر به صورت مطلق آمده، شامل انذارمفیدعلم ومفیدعلم هم نباشد،می شود.لازمه این شمولیت حجیت قول منذراست

نشانه های وجوب تحذر:

الف)حذرمدخول لعل که ازادات ترجی است، که دلالت برطلب میکند.

،اگرحذرمقتضی داشته باشدحذرواجب است ومقتضی نداشته باشدوجوب ندارد

ب)حذرغایت انذارقرارگرفته است(لینذر(امرواجب)**لعلهم یحذرون** (غایت انذارهم واجب است)

چون طبق قاعده:غایت واجب،واجب است

وجوب حذراطلاق دارد،خداوندتبارک وتعالی قیدنیاورده که مردم علم به قول منذرپیداکردندبرحذرباشند بلکه فقط لعلهم یحذرون آورده است که هم وجوب داردوهم اطلاق داردچه ازقول منذرعلم پیداکنندیاپیدانکنندبایدبرحذرباشند،آنکه علم پیداکنندکه مساله نیست امادرموردآنجاکه میفرمایداگرعلم هم پیدانکردیدبازهم برحذرباشیدمنظورچیست ؟

یعنی اگرعلم هم به قول منذرپیدانکردیدبرای شماحجت است واین یعنی حجیت خبرواحدثابت می شود.

والجواب: اشکال براستدلال ص ۱۴۰

اشکال اول:

۱-وجوب حذرمترتب برعنوان(انذار)است نه (إخبار)بحث مادرباره حجیت خبرواحدهست نه قول منذر

انذار: به کسی که تکلیف ازقبل به اورسیده است ،عقاب برمخالف یادآوری شود (باعلم اجمالی یاشک درتفحص)

انذارجایی صدق می کندکه قبل از اینکه کسی انذارکندإخبارثابت شده است یعنی حکم قبلاتوسط منجزی

(مثل علم اجمالی یاشک قبل ازتفحص)منجزشده باشد.

پس انذارنمی تواندبرخبردادن ازحکمی که عقابش به واسطه خوداین خبردادن ثابت می شود،صادق باشد

اخبار:به کسی که علم به تکلیف ندارد،خبرداده شود.

(زیرافرض براین است که بایدقبل انذار،موضوع آن توسط

چیزی که منجزیت داشته باشد،ثابت شده باشدتابتوان مخاطب

رانسبت به آن بیم دادامااکنون که صرفاخبری داده می شود

وهنوزچیزی ثابت نشده چگونه میتوان نام انذاربرآن نهاد

اشکال دوم:

۲-فرض منجزیت قوم منذرثابت شود،معذریت آن ثابت نمی شودزیرا،

بنابرمسلک **شهیدصدرهراحتمالی منجز تکلیف است.** این احتمال وجودداردکه منجزیتی که هنگام خبردادن ازتکلیف

ثابت می شود،ازجهت **منجزیت احتمال تکلیف** باشد **نه ازاین جهت که خبردرهمه حال (حتی نفی تکلیف حجیت**

قرارداده شده است

اشکال سوم:

۳-اگراین آیه برحجیت شرعی قول منذردلالت داشته باشد،نهایتابرحجیت قول مجتهددلالت می کنده حجیت خبرثقه

چون معنای انذار: خبردادن همراه بادقت نظروتلفیق اخبارورای ونظربرای رسیدن به نتیجه موثراست

نه مطلق خبردادن وآیه حجیت قول منذرراثابت میکند،نه حجیت قول مخبررا

آیه سوم: آیه کتمان : ص۱۴۱

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹) سوره بقره

کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم نهفته می دارند آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند

بیان استدلال:

این آیه دلالت داردکه **کتمان حقایق حرام** است پس اظهارواجب است وقبول آن ازطرف مردم هم واجب است.

وبا **اطلاق آیه** حالتی که آشکارکردن حقایق برای شنونده **علم آورنباشد** رانیزشامل می شود. لازمه حرمت کتمان درحالت عدم علم ،وجوب قبول می باشد.زیراحرام کردن کتمان ،بدون واجب کردن قبول ،لغووعبث است ووجوب قبول ، اطلاق داردچه اظهارعلماعلم حاصل بشودیانشود،قبول وپذیرش قول آنها واجب است

آنجاکه علم به اظهارعلماوجودداردکه مشکلی نیست درفرض عدم ترتب علم ،شارع حکم به حجیت خبرواحد کرده است.

والجواب :اشکال اول: **ص ۱٤۱**

کتمان به معنای پنهان کردن چیز واضح ومعلوم است **لذاشامل خبرواحددرمورداحکام شرعی که واضح ومعلوم نیست نمی شود**

اشکال دوم:

تعمیم دادن حرمت کتمان حتی به حالتی که برآشکارکردن ،**علم مترتب نمی شود** مستلزم حجیت شرعی وتعبدی آن نمی شود(**یعنی شامل حجیت خبرواحدنمی شود**)،زیرا احتمال دارد تعمیم حرمت کتمان ،به این دلیل باشدکه **تمیزوتشخیص** مواضعی که برآشکارشدن علم مترتب میشود ومواضعی که برآن علم مترتب نمی شود**ممکن نمی باشد** .**لذاشارع مطلق بیان کرده است.**

آیه چهارم:آیه سؤال **ص ۱٤۱**

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) و پیش از تو جز مردانی که بدیشان وحی میکردیم نفرستادیم پس اگر نمیدانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی سؤال کنید

بیان استدلال:

امربه سؤال دلالت بروجوب قبول دارد،زیرا اگرسؤال واجب باشدولی قبول جواب آن واجب نباشد،**وجوب** سؤال **لغو**خواهد بود.**اطلاق آیه شامل عدم علم یعنی حجیت خبرواحدنیزمی شود**

بااطلاق وجوب سؤال (هم شامل سؤال درفرض ترتب علم وهم شامل فرض عدم ترتب علم می شود.)

درهردوصورت ،سؤال واجب است **اطلاق وجوب قبول . حجیت خبرواحدثابت می شود.**

یردعلیه :اشکال اول: ص۱٤۱

۱-ملازمه ای بین وجوب سوال ووجوب قبول نیست چون احتمال داردشارع احتیاط تشریعی کرده باشد

اشکال دوم:

۲-روی سخن این آیه با کسانی است که در امر نبوت شک داشته اند. این، با جعل و تشریع حجیت تعبدی مناسبت ندارد ، بلکه با ارشاد به راه های قطعی که موجب زوال شک می شود، مناسبت دارد.

اشکال سوم:

متعلق سوال، مطلق نیست یعنی اینگونه نیست که منظور سوال در هر موردی باشد، بلکه با توجه به اینکه امر به سوال متفرع بر وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ شده است و در این بخش از آیه در مورد بشری بودن تمام رسالت های پیشین سخن می گوید متعلق سوال نیز مختص به همین قضیه بشری بودن انبیا در تمام رسالت ها می باشد و این امر ، مرتبط با اصول دین است که حجیت خبر واحد در آن بی معناست. بنابر این این آیه مختص به مورد معین است. علاوه بر اینکه در مورد مذکور ، تعبد بی معنا می باشد.

اشکال چهارم:

باچشم پوشی ازهمه اشکالات قبل ،اثبات حجیت خبرواحد ازاین آیه متوقف بر است براینکه

منظورازاهل ذکر علما، وروات باشند،نه پیروان انبیاءقبل.واین بایدبررسی شود.

(یعنی اول بایدثابت شودمنظورازاهل ذکرعلماوراویان است،بعداستدلال کرد)

استدلال باسنت شریفه ص۱٤۲

استدلال به سنت فقط زمانی صحیح است که سنت ، قطعی باشد تا دور لازم نیاید {یعنی اثبات حجیت خبر واحد که یک دلیل ظنی مستلزم دور است، بر این اساس باید سنتی که می خواهیم به آن استدلال کنیم و به واسطه آن ، حجیت خبر واحد را ثابت نماییم، قطعی باشد}

برای اثبات حجیت خبر واحد ازطریق سنت سه نوع دلیل می توان اقامه کرد

۱-استنادبه خبرواحد که دراین صورت دورپیش می آید(وسیله ظنی است)

۲-استنادبه خبرمتواتر (وسیله قطعی است)

۳-استنادبه سیره متشرعه (وسیله قطعی است)

استدلال باتواتر: ص۱٤۲

بیان استدلال: تواترسه قسم است وهرسه حجیت هستند: لفظی مثل غدیر-معنوی-اجمالی

روایات بسیاری وجود دارد که از حیث مضمون با هم متفاوت هستند، یعنی برخی بر حجیت خبر به صورت مطلق {در برابر روایات بعدی } ، و برخی بر حجیت خبر ثقه و برخی دیگر بر حجیت خبر عادل و ... دلالت دارند، لکن

تمامی این اخبار در **افاده حجیت خبر واحد مشترک** هستند.بنابراین **نوعی تواتراجمالی برحجیت خبرواحدشکل** می گیرد

(یعنی یقین حاصل میشودکه برخی ازاین روایات ازمعصوم ع صادرشده است هرچندنمی دانیم کدامیک است لذاحجیت قدرمتیقن ازخبرهای واحدیعنی خبرثقه عادل ثابت می شود)

وهذاالتواتر: ص١٤٢

به وسیله تواتر _ که می توان از آن با توجه به اینکه در قدر مشترک ، **جنبه جزم و قطع به صدق یکی از اخبار لحاظ** شده، نه جنبه قدر مشترک، تعبیر به تواتر اجمالی کرد _ **حجیت خاص ترین آن اخبار از حیث مضمون** - مثلا خبری که بر حجیت خبر واحد عادل ثقه دلالت می کند - را ثابت کرد. بنابراین اگر در روایات تفحص و بررسی کردیم و خبری این چنینی یافتیم (یعنی خبری که راوی آن ، عادل ثقه باشد} و بر حجیت خبر واحد با وسعت و گستردگی بیشتری دلالت می کرد، - **به واسطه این خبر حجیت خبر ثقه ثابت می شود**

واما سیره ص١٤٢

بیان استدلال :

مقدمه اول:متشرعین زمان معصوم ع به روایات زیادی از ائمه پیشین (ع) دسترسی داشته اندسیره **وروش آنهاعمل به این روایات بوده است**.هرچندبرایشان اطمینان حاصل نشود (مثلا روایاتی از امام حسین ع به دست اصحاب امام صادق ع می رسیده) و با این وجود که روایات مذکور برای اصحاب، مفید اطمینان شخصی نبوده اند

(زیرا بعید است که جمیع روایات مذکور مفید اطمینان شخصی بوده باشند) اما بدون تردید ، اصحاب به آنها عمل می کردند، زیرا طبع عقلایی مقتضی این است که به آن روایات عمل شود.

بنابراین اگر اصحاب ائمه لا حق ع به روایات ائمه سابق **عمل نمیکردند** ، به ناچار باید فرض کنیم که اصحاب در مورد آن روایات و عمل به آنها ، از ائمه ع سوال کرده **و ایشان پاسخ منفی داده و اصحاب را از عمل به آنها نهی کرده اند** . با توجه به این که سوال و جواب های مفروض – با توجه به اهمیت مسئله – باید بسیار زیاد باشند ، لازم است دست کم بخش کوچکی از آنها به دست ما برسد ، لذا اینکه چنین چیزی به دست ما نرسیده ، - بلکه عکس آن نیز رسیده است – **کاشف از این است که اصحاب (متشرعین)، به آن روایات عمل می کرده اند .**

مقدم الاخری: مقدمه دوم: ص۱۴۲

آن اینکه : اصحاب ائمه ع اگر از آن جهت که متشرع و مقید به شرع بوده اند ،**اگر دارای چنین سیره ای** بوده باشند ، **کاشف از این است که سیره ی مذکور از ناحیه ائمه ع به آنها القاء شده است** ، در غیر این صورت نسبت به آن سیره ، متشرع نامیده نمی شدند و چنانچه از آن جهت که عقلا هستند ، دارای چنین سیره ای بوده باشند ، **قطعا آن سیره از جانب شارع مورد ردع و نهی واقع نشده است** ،چون **اگر چنین می شد ، قطعا سیره منهدم میشد** و بین متشرعین، رایج نمی شد . علاوه بر اینکه برخی از آن روایاتی که از سیره ی مذکور نهی کرده است ، به دست ماهم می رسید.**تقریروعدم ردع شارع کاشف ازامضای معصوم است**

اگرسیره | **بماهم متشرعه باشد** ← **حجیت ثابت است**

| **بماهم عقلاباشد** ← **بایدعدم ردع ثابت شود**

ردع ومنع بایدمتناسب باگستردگی سیره باشد

اشکال: ص۱۴۳

برخی مدعی شدندآیات نهی ازعمل به ظن ،می تواندردع کننده سیره باشد

پاسخ:اینکه اطلاق آیاتی که از عمل به ظن، نهی می کنند(۳۶اسرا :ولاتقف مالیس لک به علم) و همچنین اطلاق **اخبار برائت** ، **صلاحیت ردع و نهی از آن سیره** را داشته باشد، **ضعیف است**، زیرا فرض ما این بود که سیره همه اصحاب ائمه ع عمل به آن اخبار بوده است. بنابراین با توجه به اینکه **عاصی و گنهکار بودن همه آنها بعید است**، یا باید فرض کنیم دلیل خاصی از ائمه ع به ایشان رسیده که پر حجیت آن اخبار دلالت میکند.

جواب:قطعا ثابت شدکه **سیره برعمل به خبرواحددرزمان معصومین ع** وجودداشته است .بنابراین بایدگفت:

۱-یامتشرعین ازمعصوم دلیلی داشتند که عمل به خبرواحدجایزاست**(دلیل برحجیت خبرواحد)**

۲- یامتشرعین ازنهی موجودغافل بودند**(توجهی به آیات وروایات نهی نکردند)**

۳-یامتشرعین چنین برداشت کردند که این نهی شامل خبرواحدنمی شود.**(فکرکردندنهی شامل خبرواحدنیست)**

که برطبق هرسه فرض، **ردع ثابت نمی شود**.

مقدمة ثالثه: مقدمه سوم: ص۱۴۳

این **تقریر وعدم ردع ایشان کاشف از امضامعصوم است**. طبق بحث هایی که گذشت ،مطلوب ماثابت می شود.

ادله نفی حجیت خبرواحد ص۱۴۳

تااینجاثابت کردیم که خبرواحدحجت است.

ازآیات نتوانستیم دلیل بیاوریم ولی ازروایات وسنت این حجیت ثابت شد

برای نفی حجیت خبرواحد آیات
روایات

۱-استدلال به آیات: آیه ۳۶سوره اسراء که ازعمل به ظن نهی می کند

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ --چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن.)

به این بیان که دراین آیه ازعمل به غیرعلم نهی شده ،خبرواحدهم که غیرعلمی است ، ظنی است ،

لذااین آیه به طورمطلق حجیت خبرواحدرانفی می کند   پس نمیتوان به آن عمل کرد

جواب: نهی این آیه مطلق است واطلاق دارودوشامل خبرواحدهم می شود

اما **توسط ادله لفظی یاسیره که اثبات کننده حجیت خبرواحدهستندمقیدمی شود**

درموردلیل لفظی که واضح است: مثل روایات که ازتواتراجمالی فهمیدیم که خبرواحدحجت است

درموردسیره هم بیان شدکه **آیه نمی تواندردع کننده سیره باشد**. پس حجت است **واطلاق آیه توسط سیره مقید میشود**.

وامالسنة :   **ص۱۴۳**

استدلال به سنت برای نفی حجیت خبرواحد

این روایات دودسته اند:

۱-روایاتی که دلالت می کنند،**عمل به خبری که یقین به صدورش ازمعصوم ع ندارید،جایزنیست**.

(ما علمتم انه قولنا فالزموه و ما لمتعلموا فردّوه الینا)آنچه راکه علم داریدقول ماهل بیت است ملزم باشیدودرموردآنچه علم نداریدبه مابرگردانید(ازمابپرسید)

۲-روایاتی که دلالت می کند **براینکه اگربرروایتی،شاهدی ازقران نداریم ،عمل به آن جایزنیست**

(اذاجاءکم عناحدیث فوجدتم علیه شاهداًأوشاهدین من کتاب الله فخذوابه،والا فقفواعنده)هذا

یردعلی الاول: **ص۱٤٤**

اشکال برروایات دسته اول:

۱-**این دسته ازروایات ازنظرسندی ضعیف هستند**لذانمی توان به آن استنادکردوحتی ماکه معتقدیم خبرواحدحجت است،این دسته اخبارروحجت نمی دانیم.

۲-**این دسته ازروایات خودشمول هستند** یعنی اگرخبری که یقین آورنیست جایزنباشد،عمل به خوداین روایات هم نبایدجایزباشدچون اینهاهم اخباری هستندکه یقین آورنیستند

اشکال برروایات دسته دوم:

۱-اینکه شاهدقرانی نداشت حجت نیست ،**این استدلال تام نیست** ، مدعای شماعدم حجیت خبرواحدبه طورمطلق است،**این روایات حجیت دسته خاص ازخبرواحدکه شاهدندارد رانفی می کند.**

۲-فرض اینکه استدلال تام باشد،اطلاق دارند(هم شامل اصول دین و هم احکام شرع می شوند)ولی ادله حجیت خبرواحدمقیدهستند(اخبارپیرامون احکام شرعی راحجت می باشد)

قاعده مطلق ومقید:مطلق رابرمقیدحمل می کنندلذامعنای روایاتی که خبرواحدراحجت نمی دانندچنین می شود:

(خبرواحدحجت نیست مگرآن خبری که پیرامون احکام شرع باشد)

تحدیددائره حجیة **ص۱٤٤**

محدوده حجیت خبرواحد

شیوه های تعیین دایره حجیت خبر واحد
- **۱-به لحاظ صفات راوی**
- **۲-به لحاظ صفات مروی**(آنچه روایت شده)

۱-به لحاظ صفات راوی: براساس مدرک ودلیل حجیت خبراست

مدرک حجیت خبراز
- **مفهوم آیه نبأ باشد** ← **تنهاخبرعادل حجت می شود**
- **تواتروسیره باشد** ← **خبرثقه حجت می شود**(یعنی **غیرعادل هم حجته**)

سؤال۱:

آیااگرمشهورقدماازخبرثقه (که سندش معتبراست)اعراض کنند،حجیتش ساقط می شود؟

جواب:اعراض علماوثاقت راازبین نمیبردولی وثوق راازبین میبرد

اگروثاقت راوی

موضوعیت داشته باشد،**مطلقاحجت** است

(یعنی فقط لازم است خبرثقه باشدبرای پذیرش)

طریقیت داشته باشد،درصورتی حجت است که **اماره یاقرینه ای برخلافش نباشد**

طریقیت داشتن: یعنی وثاقت ازآن جهت که غالبا راه وطریقی برای اطمینان به صدق راوی است ،ملاک حجیت خبرثقه قرارگرفته است

اعراض علمادووجهت دارد:

۱-معارضی باخبردیدندبه اجتهادخودشان که ضربه به حجیت نمی زند

۲-اعراض به خاطر دیدن خللی درنحوه روایت بوده است پس ازحجیت ساقط میشود

سؤال۲: **ص۱٤٥**

آیا عمل مشهورقدما به خبرغیرثقه ،ضعف سندآن راجبران می کند؟

جواب:

۱-اگرازعمل مشهوراطمینان شخصی حاصل شود

به خاطرحجیت اطمینان حجت خواهدبود

۲-اگراز(اماره)عمل مشهوراطمینان شخصی حاصل نشود

یاحجت است

یاحجت نیست بنابر۳مبنا

۱-اگروثاقت راوی موضوعیت داشته باشد ،خبرغیرثقه است پس وثاقت راوی نداریم پس حجت نیست

(تنهاوثاقت راوی ملاک حجیت باشد)

۲-اگروثاقت راوی ووثوق به مضمون خبر،هردودرحجیت دخیل باشد

،راوی غیرثقه است وحجیت ندارد

(وثاقت راوی خبرش ازموضوع حجت است)

۳-اگروثاقت راوی طریقیت داشته باشد،یعنی طریقی برای وثوق به مضمون باشد،خبرغیرثقه حجت است.

(وثاقت نوعی است نه شخصی)

سوال دوم:

اگر روایتی باوجود ضعف سندی مورد عمل مشهور قرار بگیرد آیا این عمل مشهور جبران کننده ضعف سند می باشد؟

اگر این عمل موجب **اطمینان** به حجیت خبر شود حجت است.

اگر موجب اطمینان نشود درحجیت آن باید به مبنای قبلی برگردیم که :

-اگر وثاقت راوی موضوعیت داشته باشد حجت نیست.

-اگر وثاقت راوی و وثاقت خبر هر دو دخیل در حجیت باشد(به نحو سبب ومسبب) حجت نیست.

-اگر تنها وثوق به خبر ملاک باشد حجت است.

دایره حجیت به لحاظ صفات مروی: ص١٤٥

١-**خبرحسی باشدنه حدسی** زیراادله خبرواحدشامل خبرحدسی نمیشود

٢-**بادلیل قطعی الصدور**-مثل کتاب خدا-مخالفت نداشته باشدیعنی **خبرحسی که مخالف نص صریح قران نباشد**

چون بعضی روایات براین دلالت دارندکه خبری که باادله قطعی مخالف است حجت نیست **مثل روایت جمیل:**

فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اَللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ کِتَابَ اَللَّهِ فَدَعُوهُ

. پس آنچه موافق قرآن است اخذ کنید و آنچه مخالف قرآن است ترک نمائید

پس قیدمی زنندبه خبرواحدثقه که حجت بوده یعنی هرخبرواحدی حجت است الا خبرواحدی که مخالف قران وسنت باشد

قاعده تسامح درادله سنن ص١٤٥

به معنای آسان گیری درسندروایاتی است که مستحبات (احکام غیرالزامی)رابیان می کند

فهمیدیم اگرراوی **خبرغیرثقه** باشدوضعف سندش **باعمل مشهور**جبران نشود،حجت نیست.

اماقولی وجودداردکه می گوید**خبرغیرثقه اگردلالت براستحباب عملی کند،حجت خواهدبودولوسندضعیف باشد**

علت: اخبارمن بلغ :عبارت است ازاخباری که دلالت دارندبراینکه اگرازسوی پیامبریامعصومین ع برای فعلی ثوابی بیان شد،وانسان به قصدثواب عمل راانجام داد،خداوندثواب وعده داده شده رابه اوعنایت می نمایدولوازمعصوم نباشد

مثل صحیحه حشام بن سالم ازامام صادق ع :

اگرکسی ثواب برچیزی بشنودوآن راانجام دهد،ثوابش راخواهد برد

اگرچه درواقع مطابق واقع نباشد

وقتی می گوید :ثوابی که برعملی شنیدی ،من آن ثواب رامی دهم

تقریب استدلال:

این روایات ،حجیت رابرای مطلق بلوغ جعل می کند،

(یعنی مطلق رسیدن خبربه انسان چه ازطریق معتبروچه غیر معتبر برسد وحتی توسط فردغیرموثق،چه مطابق واقع باشدیانه)

به همین دلیل ازاین امربه تسامح درادله سنن تعبیرمی شود.

درنظراول درموردمفاداین روایات ٤احتمال وجوددارد:

١-این روایات ،درمقام **جعل حجیت**،برای مطلق بلوغ ادله سنن،می باشد،پس قاعدا تسامح درادله سنن صحیح است.

٢-این روایات ،درمقام **ایجاداستحباب واقعی نفسی** برای آنچه رسیده می باشد

مثلا برطبق روایتی گفته شود روزه نیمه رجب ثواب حج داردوشخصی روزه بگیرد،چه وعده ثواب ازجانب معصوم باشدیانباشد،درهرصورت چون خبربه انسان رسیده،خداونداین عمل رامستحب ودارای چنان ثوابی قرارمی دهد

بلوغ ثواب ،یک عنوان ثانوی برای فعل است،که باعث می شوداستحباب واقعی برای فعل قرارداده شود

روزه نیمه رجب

به عنوان اولی:یعنی به ملاحظه ذات عمل ،ممکن است مستحب ودارای چنین ثوابی باشدیانباشد

به عنوان ثانوی:یعنی به ملاحظه اینکه خبری به مارسیده دال برثواب مذکور،به این عنوان مستحب ودارای چنین ثوابی می شود

این استحباب وثواب ثانوی غیرازاستحباب وثواب اولی است که ممکن است برای ذات فعل ثابت باشد (شایدباشدیانباشد)

در رابطه با معنای اخبار من بلغ چهار احتمال وجود دارد:
۱- در مقام جعل حجیت برای مطلق رسیدن این اخبار از هر طریقی
۲- در مقام انشاء استحباب واقعی نفسی برای این اخبار است.(با عنوان ثانویه)
۳- در مقام ارشاد به حکم عقل –مبنی بر حسن احتیاط- می باشد.
۴- متضمن وعده ی مولوی است.(مبنی بر احراز همان ثوابی که در حدیث ضعیف آمده است.)
- بیان قاعده تسامح درادله سنن بنا بر احتمال **اول** است ولی این احتمال مردود است زیرا قسمت آخر روایت دلیل برعدم حجیت این روایات دارد که می گوید حتی با مخالفت خبر با واقع.
- احتمال **دوم** نیز صحیح نیست زیرا لازمه وجود ثوابی که در حدیث آمده، مطلوبیت عمل نیست بلکه ممکن است ثواب به جهت حسن احتیاط شخص باشد.
- **شهید:** احتمال سوم به همراه چهارم صحیح است. زیرا عقل می گوید احتیاط حسن است و کسی که احتیاط کند مستحق ثواب است ولی در بحث ثواب وعده مولوی باید باشد و عقل به تنهایی آنرا تعیین نمی کند.

۳-این روایات،درمقام **ارشادبه حکم عقل** –مبنی برحسن احتیاط –است

بنابراین عقل برطبق یک روایتی که دال براستحباب است اماغیرثقه نقل کرده ،ازباب احتیاط نیکوست وفردبه واسطه این احتیاط مستحق ثواب خواهدشد

(یعنی این روایات **نه** درصدد**جعل حجیت** و**نه** درمقام **ایجاداستحباب** اندو در **واقع ارشادبه حکم عقل** می کنند

٤-این روایات،کتضمن وعده مولوی است ،گویی مولی به وسیله ای این روایات وعده ای می دهد

(به خاطرمصلحتی که دروعده ثواب وجوددارددولواین مصلحت **تشویق مردم به احتیاط** باشد)

ارزیابی احتمالات توسط شهیدصدر:

۱-احتمال اول :استدلال به این روایات برای **اثبات حجیت اخبارغیرثقه که دلالت براستحباب** می کنند،**مبتنی براحتمال اول است .درحالیکه احتمال اول ثابت نیست وصرفا درحداحتمال بوده وبلکه ظاهراخبار(ومن بلغ)خلاف آن است**

زیرروایات مذکور(من بلغ) ،ثواب برای عمل کننده جعل می کندگرچه خبرباواقع مخالف باشد

ازطرفی اگرطبق احتمال اول ،جعل ثواب به معنای حجیت بلوغ باشد،شارع بایدبه گونه ای تعبیرکندکه اعتمادمکلف راجلب کندمثلابگوید:«لاینبغی التشکیک فیها»

نه آنکه تصریح به احتمال(که مکلف درعمل به تکلیف متزلزل میشود) **خطابش کند**

۲-احتمال دوم: توجیهی ندارد.زیرا دلیلی براین احتمال نداریم.**البته ممکن است کسی ادعاکندوقتی ثوابی بریک عمل داده می شودمعلوم می شودکه آن عمل درواقع مستحب است ،امااین ادعاقابل قبول نیست**

زیرا احتمال داردعلت ثواب ،به دلیل احتیاط کردن نیکوست وفرداحتیاطاًبه روایت عمل کرده است.پس مستحق ثواب شده است.

یعنی ممکن است ملاک ثواب ،احتیاط کردن باشدنه مستحب بودن خودعمل

پس فتعین احتمال سوم است ولی بااستفاده ازاحتمال چهارم

زیرااحتمال سوم به تنهایی تفسیرنمی کندکه چراهمان ثوابی که به عمل کننده رسیده است ،به اومی دهند

زیراعقل حکم می کندکه **عمل کننده مستحق ثواب اِحتیاط است**،نه عین ثوابی که ازخبرغیرثقه رسیده است،پس چاره ای نیست که علت دادن چنین ثوابی به عمل کننده را **وعده ای مولوی** بدانیم

نتیجه بحث:

قاعده ای به نام تسامح درادله سنن نداریم .بلکه ادله سنن هم بایدمثل ادله احکام الزامی دلیل معتبرداشته باشد

وخبرغیرثقه نمی تواننددراثبات استحباب ،حجت باشد

(واگرمابه چنین اخبارغیرموثقه که امرمستحب رامیرساند،عمل می کنیم ،من باب احتیاط دادن،وعده ای مولوی است)

ماسهل گیری درسنن نداریم بلکه بایدمعتبرباشد.

حجیت ظهور ص۱٤٨

مباحث دلیل شرعي
- **دلالت دلیل شرعی**
- **اثبات صغری دلیل شرعی**
- **اثبات حجیت دلالت دلیل شرعی**

(کبرای دلیل شرعی)

دلالت دلیل شرعی می تواند صورتهای مختلف داشته باشد

۱-دلالت برحکم قطعی،به دلیل حجیت قطع حجت است(حجیت قطع ذاتی است)

الف)دلالت عقلی:بابرهان إنی ازمعلول به علت میرسیم(دلالت فعل معصوم ع برعدم حرمت)

ب)دلالت لفظی: ←۱-نص(لفظ بدون قرینه)دلالت لفظ بربیش ازیک معنادلالت نکند

۲ -باقرینه ،به معنای مجازبه کاررود(هذااسد=قهرمان)

۲-مجمل: مدلول مرددبین احتمالات مساوی که الویتی نباشدمثل لفظ «عین»،که دارای معانی متعدداست.اگرقرینه نبودجامع بین محتملات درنظرگرفته می شود.این دلالت(یعنی کلام مجمل)دراثبات جامع بین محتملات ،**اگردارای اثرشرعی** باشد**حجت** است (درواقع بین معانی یک جامعی درنظرگرفته می شودکه یک معنای کلی است وهریک ازمعانی مختلف آن لفظ می توانددمصداق آن جامع باشد)

مثلا:**گاهی مردديم كلمه بروجوب يااستحباب دلالت دارد؟جامع اين كلمه (مطلوب مولی است)برای اينكه وجوب حجت باشدبايدروايت يادليل خارجی ضميمه اين جامع شودتاحجيت يک طرف احتمال ثابت شودو اين دليل جايگزين احتمالات می شودوبديل متعين می شود**

۳-ظنی: مدلول مرددبین احتمالات نامساوی است ویکی ازاحتمالات قوی تراست وزودتربه ذهن می رسد**وآن احتمال ظاهر است وحجیت ظهوریااصالة الظهوردارد.**

مثل:**«فتیممواصعیداطیبا»درعرف اولین معنای صعیدکه به ذهن می رسد،زمین پاک است** وهمین معنای اول ظهورداردوقوی تراست وماهم حمل به همین معنامی کنیم چون **ظواهربرای تعیین مرادمتکلم حجت است.**

مستند حجیة ظهور: ص۱٤۸

حجیة ظهوریااصالة الظهوریعنی **اصل بودن ظاهر**،به این معنی که :**اصل برعمل به ظاهرسخن یاعمل است** واصالتهای دیگرازمصادیق اصالة الظهوراست.

دلیل حجیة ظهور:

۱-سیره عقلا:تمسک به بنای عقلای عالم میکنیم که عقلاعمل به ظهورها می کنند،هم دراغراض تکوینی(مسائل شخصی) وهم دراغراض تشریعی(درقراردادها واوامررئیس ومرئوس وقوانین جاری)ازآنجاکه سیره عقلادرعمل به ظواهربسیارمحکم وقوی است ،لذااحتمال دارد این رفتار(عمل به ظواهر)به مسائل دینی هم سرایت کندودردین هم به ظاهرقران عمل کنندپس لازم است اگرشارع مخالف عمل به ظاهراست عقلاراردع ومنع کند درحالی که سکوت شارع تاییدوامضای سیره عقلادرعمل به ظواهراست.واگرشارع ردع ومنع کرده بودحتماردع شارع به مامی رسیدزیرابسیاری ازاعمال عقلاراشارع ردع کرده (مثل رباخواری،شراب خواری ،اختلاط مردوزن)

نکته مهم درسکوت شارع:

دلالت سکوت معصوم ازدوراه

ارتکازعقلی:عقلا اگرشارع مخالف بودبایدسکوت نمیکرد

استظهاری(ظهورعرفی):ظاهرحال امام دلالت برتاییدو امضا دارد

نکته: دراین بحث (اثبات حجیة ظهور)نمی توان ازظهورعرفی استفاده کردچون اصل بحث عمل به ظواهراست ونمی توان حجیت ظواهررا باظاهرحال معصوم اثبات کرد زیرامستلزم دورمی شودکه باطل است.

۲- سیره متشرعه:متشرعین ازاصحاب ائمه بودندوعمل به ظاهرکتاب وسنت می کردندومتشرعین بابرهان إنی دلالت بررضایت معصوم ع به عمل آنها بود.

الف)متشرعین نیازبه ردع ومنع شارع نداشتند چون متشرعین بماهومتشرع عمل ازشارع می گرفتند

ب) مسئله مهم درسیره متشرعه باتوجه به گذشت زمان،**اثبات معاصریت متشرعه بامعصوم ع است**

بحث معاصریت متشرعین بامعصومین: (ص۱۳٤کتاب)

۱-متشرعین بماهومتشرع بودندعمل ازشارع می گرفتند

۲-ازنقل تاریخی عام یابه لحاظ روایات که روات حدیث هم عصرمعصوم بودند

۳-مساله موردابتلاءمردم بود،درحالی که سوال وجواب مخالف ازشارع نرسیده

٤-اگرسیره درزمان معصوم نبودبایدیک سیره دیگرمی بودمتفاوت تاعمل معصوم به مابرسد

٥-رجوع به وجدان تاباعث وثوق واطمینان شود

اشکال برسیره: ص۱٤۹

ممکن است اشکال شود**امکان داردشارع ازسیره عمل به ظواهرنهی کرده باشد**به دودلیل:

۱-آیاتی که ازعمل به ظن منع می کردند(إنَ الظن لایغنی من الحق شیئا)

۲-اطلاق اصول عملیه وادله برائت:حدیث رُفِعَ(رُفِعَ امتی مالایعلمون)

مستشکل می گوید**ظاهرظنی است** وعلم آورنیست واطلاق آیات نهی وادله برائت(حدیث رُفِعَ)ردع کننده ازسیره (عمل به ظواهر)هستند.

پاسخ ۱:

ردع بایدبرابرمردوع باشد،آیات نهی وادله برائت نمی توانندردع سیره کنندواین همان اشکالی است که دربحث حجیت خبرواحدمطرح شدوشهیدصدرپاسخ دادند:

۱-احتمال عصیان همه اصحاب وجودندارد.

۲-متشرعین دلیل برجوازعملشان داشتند.

۳-احتمال غفلت همه متشرعین ازنهی شارع وجودندارد.

٤-همه باهم نمی شودبرداشت غلط کنندکه نهی شاملشان نمی شود.

پاسخ ۲:

ادله که منع ازعمل به ظن می کنند،**خودشان هم ظنی هستند.**وقتی ادله مطلق شد،شامل خودش هم می شود باستنادبه ظواهرادله مذکورنمی توان حجیة ظواهررانتیجه گرفت.دلیلی که پای خودش رااره کندنمی تواندماراازعمل به سیره منع کند.

موضوع حجیة ظهور ص۱٥۰

دلالت ظهوردونوع:
- **دلالت تصوری: معنایی که باتصورلفظ زودتربه ذهن می رسد**(منشأ آن وضع است)
- **دلالت تصدیقی: کشف کلام ازمرادمتکلم**(اراده جدی-یااراده شوخی باشد)(منشأظاهرحال متکلم)

سؤال امتحان:موضوع حجیت چیست؟ ظهورتصدیقی است.

ظاهرهرکلامی ،دراصل عقلایی برمطابقت مدلول تصدیقی بامدلول تصوری است

تعريف حجية ظهور:

اثبات مرادمتكلم باكلامش كه اين ظهور تصديقى است كه چنين كاشفيتى دارد.

ظهورتصورى وسيله رسيدن به مدلول تصديقى است واين ظهورتصديقى است كه حجت است.

نكته:

سوال:گاهى متكلم تطابق ظهورتصورى وتصديقى رابه هم مى زند.چگونه؟

۱-باقرينه متصل قطعى:

متكلم باقرينه متصل قطعى نشان مى دهد**ظهورتصورى كلام مغايرباظهورتصديقى** است

مثل:«جِئنِى بِاسدٍوأعِنِى به الرجلِ الشُجاعِ»**قرينه واضح وقطعى** است.

يعنى برايم شيربياوربلافاصله باقرينه متصل مى گويدمنظورم رجل شجاع است نه حيوان مفترض

وتطابق رابه هم مى زند.وظهورتصديقى ازحجيت ساقط است.

۲-باقرينه متصله محتمله(مشكوک)

قرينه متصل احتمالى هم نشان مى دهد**ظهورتصورى كلام مغايرباظهورتصديقى** است(علت غفلت ازقرينه است)

جايى كه به متكلم گوش داده مى شودولحظه اى غفلت ازشنيدن ، متوجه قرينه نمى شودلذانمى توان بناررابرحجت

ظهورتصديقى دانست چون همين كه بدانم قرينه بوده ومن نشنيدم،نشان دهنده عدم تطابق ظهورتصديقى وتصورى است

نكته:حكم درهردوقرينه قطعى يااحتمالى يكى است ودرهردوصورت تطابق دلالت تصورى وتصديقى ازبين رفته

وظهورتصديقى ازحجيت ساقط است.

مثال براى روشن شدن موضوع:مادرى به فرزندش مى گويدسيب بخرآبگوشت بذارم،فرزندقرينه رانمى شنود ويا فراموش مى كند(قطع تطابق تصورى وتصديقى)نمى توانسيب قرمزبخرد(اولين معنايى كه ازسيب به ذهن ميرسد) چون قرينه مى گويدتطابق ندارد،چه قرينه رابداند(قطعى باشد)چه قرينه راندااند(احتمالى باشد)درهردوصورت ظهور تصديقى ازحجيت ساقط است(نمى توانسيب قرمزبخرد)

ظواهركتاب الكريم ص۱۵۰

فهميديم هرظهورى ،دليل شرعى وحجت است ودليل آن سيره عقلاومتشرعه بود.اماگروهى(علماى إخبارى)گفتند **ظاهرقران حجت نيست**

استدلال كردنددر**دوجا ظاهرقران حجت است:**

۱-آنجاكه الفاظ قران نص ياصريح باشد

۲-يااز جانب معصوم تفسيرشده باشد.

سه دسته دلیل برای ادعای خودشان آوردند

۱-دلیل اول اخباریون: قران

آیه ۷سوره شریفه آل عمران: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۖ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ **مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗوَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو** الْأَلْبَابِ او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد، بخشی از آن آیاتی مُحکم‌اند [که دارای کلماتی صریح و مفاهیمی روشن هستند،] آن‌ها مایه و بنیاد این کتاب می‌باشند، و بخشی دیگر آیاتی مُتشابهند [که دارای کلماتی با معانی مختلف و مُبهمند و جز با کمک آیات مُحکم تفسیر نمی‌شوند.] اما آنان‌که دلی منحرف دارند برای فتنه‌جویی و طلب تفسیر آن ،از آیات متشابه پیروی می‌کنند، درحالی‌که تأویلِ آن‌ها را جز خدا و ثابت‌قدمانِ در دانش ،نمی‌دانند، [راسخانِ در علم] می‌گویند: ما به قرآن ایمان آوردیم، همهٔ آیاتش [چه مُحکم چه متشابه] از سوی پروردگار ماست. وجز خردمندان توجه عمیق نمی‌کنند

استدلال اخباریون: این آیه دلالت می کندبرنهی ازتبعیت ازمتشابه وتعریف متشابه: هرچیزی است که غیرنص باشدکه شامل ظواهر هم می شود،به علت تشابه احتمالات داده شده،ازجهت صلاحیت انطباق لفظ باهرکدام ازمعانی است.

اشکال شهیدصدر:

۱-لفظ ظاهر متشابه نیست،چون:

لفظ ظاهر: محتملات مختلف است وارتباط محتملات بالاحدالمعانی **قوی تراست**.بین معانی آن تشابه نیست.

متشابه: محتملات مختلف است ،وارتباط محتملات بااحدالمعانی **مساوی است**.متشابه مختص به الفاظ مجمل است.

اخباریون: همین که ظاهر هم محتملات دارد،**مجمل** است.وقتی به مجملات نمی توان عمل کرد،به ظاهر هم نمیتوان

اصولیون: **محکمات هم نصوص وهم ظواهرظنی** هستند.

مجملات : آنهایی که معنای متعدددداشتندیعنی محتملات گوناگون،**ارتباط لفظ بامعانی متعددعلی السویه** بود.

فرض بپذیریم ظاهر،همان متشابه باشدولی آیه مذکورنهی ازعمل به ظواهرنیست بلکه :

۲-متعلق نهی ،متمرکزشدن برمتشابه ،به قطع نظرازمحکمات است،یعنی محکمات راکنارگذاشته فقط به متشابهات **(به هدف فتنه انگیزی وتفسیربه رأی وانحراف اذهان)** تمسک شود.

مثلادر(يَدُاللهِ مَغلولَه)جسمانیت برای خداوندقائل شدند،بلکه آیه ازمحکمات است ونشاندهنده قدرت الهی است.

مثال کتاب برای روشن شدن موضوع:

این قول اخباریون مثل قول کسی است که بافردی دشمنی داردومتمرکزشده دررفتارمبهم او،ورفتارهای مبهم راازرفتارهای واضح وعام اوجدامی کندوبزرگ نمایی می کندوقصدتضعیف اورادارد.

۳-آیه بااطلاقش شامل ظاهرهم می شود

آیه شامل نهی به ظهورنیست بلکه **خودآیه ظهوردرظواهرداردوظهورش هم اطلاق دارد**

شمااِخباریون میگوییدآیه اطلاق دارد(اشاره شده به أُخَرُمتشابهات)درحالی که خودتان به ظواهرتمسک کردید

شهیدصدرمی فرماید: آیه اطلاق دارد،هم شامل مجمل وهوظاهرمی شودو**لازمه نفی حجیت ظاهر،نفی خودآیه است**

اگربراساس این آیه شماحجیت ظواهررانفی میکنید،پس آیه خودش،خودش رانفی می کند.

۲- دلیل دوم اِخباریون: روایات

سه دسته روایات برای نفی تمسک به ظواهربیان کردند.

۱-دسته اول روایات موردداستنادااخباریون:

روایاتی که دلالت دارند**قران رافقط مخاطب قران می فهمد**وآن معصومین ع هستندوقابل فهم برای مردم نیست.

دواشکال شهیدصدربه این ادعا:

اشکال اول:

الف) این روایات ضعیف السندهستندبلکه اطمینان داریم روایت کذب است چون:

۱-اکثرروات ضعیف اند

۲-اغلب راویان ازمفسران تفسیرباطنی اندکه ممنوع شده

ب)بحث عمل به ظواهرمطلب مهمی است چون اغلب آیات ظواهرند

۱- چرافقط افرادضعیف وآنهاکه موردوثوق ائمه ع نبودندمیدانستند

۲-چراافرادی که موردوثوق ائمه بودندوائمه ع مردم رابه آنهاارجاع می دادند،موضوع رانمیدانستندکه مارامطلع کنند.

اشکال دوم:

این روایات باقران تعارض داردزیراقران خودرا(هُدی وتِبیاناً لِکُل شَیئا)معرفی کرده است وبا این مسأله که فقط معصوم ع می فهمدتعارض داردوواضح است این مخالفت ازحجیت ساقط است.

۲- دسته دوم روایات موردداستنادااخباریون:

روایاتی که دلالت می کنند **فهم قران مستقلا وبدون رجوع به اهل بیت ع جایزنیست.**

اشکال شهیدصدر:

این روایات مطلق برعدم حجیت ظاهرقران دلالت ندارند**بلکه بدون فحص وجستجودرروایات، فهم قران جایزنیست**

وبعدفحص وجستجو،اگرمطلبی ازمعصوم ع پیدانشد،به ظواهرعمل می شودوروایات منع ازعمل نمی کندلذا:

اگرقرینه ای برخلاف ظواهرقران درروایات نبود،به ظاهرعمل می شود.

۳- دسته سوم روایات مورداستناداخباریون:

روایاتی که **تفسیربه رأی راجایزنمی داند**(مَن فسَرَالقُرانَ برأیِهِ فَقَدکَفَر)هرکه قران راتفسیربه رای کردکافراست .

پاسخ شهیدصدر:

عمل به ظاهرقران تفسیرنیست زیراتفسیرکشف القناع است

(یعنی کنارزدن پرده ابهام)درحالیکه درظاهرقران پرده ای نیست، قناعی نیست

اشکال به جواب:

گفتندحرف شماصحیح است درکلامی که صریح وواضح وقابل فهم اند.

اماظواهری هستندکه چندمعنادارندوبرای رسیدن به فهم نهایی نیازبه دقت ونوعی تفسیروکشف القناع دارندکما اینکه فقهاباهم درظاهرآیه اختلاف دارندواگرمعنای آیه روشن بودهمه بایدیک چیزمی فهمیدند،همین که افراداختلاف نظردارندوهرکس یک چیزبرداشت می کندمعلوم است معنای نهایی واضح وروشن نیست.

شهیدصدردوپاسخ به دسته سوم روایات اخباریون می دهدکه أحسن الجواب است:

۱-دراین روایات به «رأی»اشاره کردیدکه اصطلاحی برای یک گرایش فقهی است که درزمان تشریع معروف بود

رأی: **یعنی إعمال حدس ومنظوررأی شخصی وعقلی خودفردبود**وعمل به ظواهرتفسیربه رأی مبنی براِعمال نظرشخصی نیست بلکه **منظورازظواهراِعمال قواعدعرفی است**،یعنی آنچه عرف ازظاهرکلام قران می فهمدویک معنای عام است،**نه برداشت شخصی**

۲-تمسک به اطلاق این روایات مبنی براینکه عمل به ظاهرقران جایزنیست،

درحالی که دودلیل مبنی برحجیت عمل به ظواهرقران داریم که سیره عقلاوسیره متشرعه است.

اطلاق روایات صلاحیت ردع ومنع ازسیره عمل به ظواهرندارد زیراردع ومنع بایدمتناسب بامردوع باشد.هرچه سیره مستحکم ترورراسخ ترباشدردع ومنع بایدقوی ترباشدواطلاقات برای منع سیره کافی نیست چون متشرعه ازاصحاب ائمه ع بودندونفس انعقادچنین سیره ای دلالت برعدم صلاحیت ردع اطلاق آیات مذکوردارد.**وبلکه برعکس این سیره است که روایات راقیدمی زند.**

شهیدصدرسه دسته روایت که دلالت برحجیت ظواهرمی کند

(درمقابل سه دسته روایت إخباریون مبنی برعدم حجیت ظواهر)،**می آورد.**

۱-حدیث ثقلین: امربه تمسک به کتاب کرده واین یعنی عمل به ظواهر

۲-ارجاع شروط معامله به کتاب: امرمیکننددرباب معاملات شروط رابه کتاب ارجاع دهید،وحکم به بطلان شروطی که **مخالف** کتاب است.**معنای مخالفت** :

الف)اگرمنظورازمخالفت ،مخالفت باالفاظ قران باشد،امربه عمل به ظاهرقران است وبایدمخالف ظاهرقران را کنار گذارد **ویعنی ظاهر حجت است**

ب)اگرمنظور ازمخالفت، مخالفت بامرادواقعی شارع باشد،بایدملاک برای شناخت مرادشارع داشته باشیم وآن ظواهر قران است .**ویعنی ظاهرحجت است،**

چون اگرظواهرحجت نبودند،شارع **بایدراه دیگری برای شناخت مرادشارع برای مردم معین می کرد.**

شارع دراخذمرادواقعی ازظواهرموضع نگرفته است وسکوت کرده واین یعنی امضاءوتأییدکرده است

مقتضای اطلاق مقامی امضاءوعدم مخالفت شارع باموازینی که عرف دررسیدن وفهم مرادشارع به آن تمسک می کنند وآن عمل به ظواهراست

پس مرادجدی شارع ازظواهراخذمی شودبعدشروط معامله به مرادجدی شارع عرضه می شودوهرکدام ازشروط مخالف مرادجدی شارع بودکنارگذاشته می شودوهرکدام موافق بوداخذمی شود

۳- طایفه سوم که شهیدصدربرای حجیت ظهورمطرح می کند

روایاتی است ازائمه معصوم ع که **هرخبری ازمابه شمارسیدبه کتاب عرضه کنید اگرمخالف کتاب بودکناربگذارید** سخنانی ازمارابپذیریدکه موافق باکتاب باشددرواقع **یعنی موافق باظاهرکتاب باشد،پس ظواهرحجت اند**

این طایفه سوم واضح ترندچون **احتمالات:**

۱-احتمال نمی رودمنظورازمخالف کتاب ،**مخالف مضمون** قران باشد که توسط اخبار(روایات)کشف می شودچون (بخشی ازروایات تبیین جزئیات قران است)ملاک ومیزان می دهندکه کدام پذیرفته شودوکدام پذیرفته نشود

پس اول محتواومضمون قران رابایدفهمیدتابتوان مخالف آن راکنارگذاشت واین فهم همان ظواهرقران است

۲-احتمال نمی رودمنظورازمخالفت کتاب ،**مخالف بانص** باشد.قطعامخالفت بانصوص نیست چون

الف) اولا نصوص قران بسیارکم است

وضاعین وجاعلین حدیث مخالف نصوص جعل نمی کردندچون مردم متوجه جعلی بودن روایت می شدند چون

ب)ثانیا ائمه هرگزمخالف نصوص سخن نمی گفتند.

۳-منظورازمخالفت،مخالفت باظاهر است، بلکه منظورمخالفت به معنای شایع آن، **پس ظاهر حجت است.**

شهیدصدر:دوگروه روایت که **(دلالت برحجیت وعدم حجیت ظواهر)**می کرداگرطائفه اول(حجیت ظواهر)پذیرفته شد مطلوب ثابت است،**درتعارض ادله گروهی ازروایات پذیرفته می شود(مرجحات)که اشکال واردنباشد**سه طائفه شهیدصدراشکال واردنبودپس روایات مرجح اند.اماگرکسی گفت هردوگروه روایات مساوی هستندومرجح ندارند **(تعارض،تساقط)**هردوازحجیت ساقط اند.

نتیجه : **حجیت ظواهرثابت می شود** باتوجه به **سیره عقلا**درعمل به ظواهرکه موردتأییدشارع می باشد.

اثبات سیره:

۱-ازخلال **عدم ثبوت ردع** ثابت می شود

۲-**استصحاب** که درابتدای شریعت ،سیره ،عمل به ظواهربوده وشارع تاییدکرده امابعدها گفتندمعلوم نیست بازهم ظواهر قران حجت باشدلذاشک درحجیت ،**استصحاب می گویدحجت است**

۳- دسته سوم روایات موردواستنادخباریون:

گفتندقران کریم مجمل است نه ظاهر، ودلیلشان:

۱-خدای سبحان تعمدا مجمل قرارداده تانیاز مردم به امام شدیدترشود

۲-معانی بلندوشامخ قران چنین اقتضاداردکه فهم آن آسان نباشد

اشکال شهیدصدر:

۱-تعمداجمال خلاف حکمت نزول قران است

۲-**ربط مردم به امام فرع برحجت دین است** واقامه حجت متوقف برفهم قران ودرک مضامین آن است وامامت اصول دین است

۳-**معانی بلندبایدسبب شودهدف(هدایت انسان)نادیده گرفته شود**وازبین برود

معانی قران برای هدف هدایت قابل فهم است ،اول بایدقران رافهمید،اصل دین فهمیده شود بعدفرع آن که رجوع به ائمه ع است.

نتیجه: ظواهرقران مثل ظواهرسنت حجت است.

دلیل عقلی ص۱۵۶

مقدمه:

دلایل محرز:
- دلیل شرعی(لفظی وغیرلفظی)
  - دلالت دلیل شرعی
  - اثبات الصدور دلیل شرعی
  - حجیة دلیل شرعی
- دلیل عقلی
  - صغروی
    - **تکلیف به غیرمقدورمحال است**
    - **اجماع امرونهی دریک شیء محال است**
    - **مقدمه واجب ،واجب است**
  - کبروی
    - **حجیة عقل**

سوال امتحان:دلیل عقلی راتعریف کنید؟

تعریف دلیل عقلی: هر قضیه ای که عقل آن رادرک می کندو(باقید)می توان حکم شرعی راازآن استنباط کرد.

بحث صغروی: سوال :آیا عقل توانایی درک قضیه ای برای استنباط حکم شرعی دارد؟**(اثبات قضایای عقلی)**

بحث کبروی: فرض که عقل چنین قدرتی دارد،آیااین فهم عقل حجت است؟**(حجیة قضایای عقلی)**

قضایای عقلی
- **قضایای عقلی عام:** می توانندبه عنوان **عنصرمشترک** دراستنباط حکم شرعی باشندمثل:
- **مقدمه واجب،واجب است** (کاربرداین قضیه درهمه ابواب فقهی است لذادر **علم اصول** کاربرددارد)
- **قضایای عقلی خاص:** مربوط به یک **حکم شرعی خاص** باشندمثل: **حکم عقل به حرمت کذب**

(کاربرداین قضیه درهمه ابواب فقهی نیست، فقط درباب اخلاق است لذا **بحث فقهی** است) .

نکته۱: در قضایای عقلی عام ← هم بحث صغروی است / هم بحث کبروی است

درقضایای عقلی خاص ← فقط بحث کبروی است

چون **قضایای عام** ازعناصرمشترک هست هم عام وهم حجیت قضیه هردوبه اصول مربوط است هردوبحث صغروی وکبروی رادارد

ولی **قضایای خاص** چون باب خاص است پس بخش اول آن اصولی نیست لذابحث صغروی ندارددوبخش حجیة آن فقط اصولی است که بحث کبروی رادارد.

نکته۲:

ادراکات عقلی
- **قطعی**: **حجت است ونیازبه بحث کبروی** (اثبات حجیت) **ندارد**
- **ظنی**: **حجت نیست ونیازبه بحث دارد** هم صغروی (اثبات قضیه)وهم کبروی(اثبات حجیة)

پس قضایای عقلی در**دوبخش** مطرح می شوند

۱-صغروی: اثبات قضایای عقلیه ای که ازعناصرمشترک به شمارمی رود

۲-کبروی: بحث پیرامون حجیت ادراک غیرقطعی عقل

اثبات قضایای عقلی ص۱۵۷

این دسته ازقضایای عقلیه که عنصرمشترک دراستنباط حکم شرعی هستند به **سه دسته** تقسیم می شوند

اثبات قضایای عقلی
- **تقسیم اول** ← **مستقلات عقلیه** / **غیرمستقلات عقلیه**
- **تقسیم دوم** ← **قضایای تحلیلی** / **قضایای ترکیبی**
- **تقسیم سوم** ← **قضیه عقلیه مستقله ترکیبیه** ← **سالبه** / **موجبه**

تقسیم اول

۱-مستقلات عقلی:

برای استنباط حکم شرعی **نیازبه ضمیمه کردن دلیل شرعی ندارد**زیراهم صغروی وهم کبروی آنهاهردوعقلی هستند.

مثل:حکم به ملازمه بین حکم عقل به حسن یاقبح چیزی وحکم شارع به وجوب یاحرمت آن.چون برای اثبات حرمت ظلم نیازبه قضیه شرعی نداریم عقل خوداین قضیه رامی فهمد

۲-غیر مستقلات عقلی:

برای استنباط حکم شرعی **نیازبه ضمیمه کردن یک دلیل شرعی دارد**.**صغری راازشرع می گیردوکبری عقلی است**

مثل:حکم عقل به ملازمه بین وجوب چیزی ووجوب مقدمه آن،زیراتطبیق این حکم برای اثبات وجوب وضوء،نیاز دارد یک قضیه شرعی پیش ازآن ثابت شودو (آن قضیه شرعی وجوب نمازاست)خداونددروجوب نمازمقدماتی قرارداده که یکی ازآنها طهارت(وضوء)می باشدخداوندوضورااواجب نکرده،بلکه عقل می گویدمقدمات واجب،واجب است کبری راضمیمه میکند ونتیجه می گیردوضوءهم وجوب شرعی داردواین چنین عقل به حکم شرعی رسید.

تقسیم دوم

قضایای تحلیلی:

قضیه ای است که درآن پیرامون **تفسیروتحلیل یک شیءمعین بحث می کند عقل پدیده ای راتفسیروتبیین می کند****مثل:**

بیان حقیقت وجوب تخییری(درکفاره افطارعمدی روزه ماه رمضان،شارع مکلف رامخیرکرده بین ۳حکم فک رقبه-اطعام ستین مسکین-صیام شهرین متتابعین)

بیان حقیقت وجوب تعیینی(نماز که زمان وشیوه عمل توسط شرع تعیین شده)

قضایای ترکیبی:

قضیه ای که درآن **علاوه برتفسیر،درباره محال بودن یاضروری بودن یک چیز بحث می کند****مثل:**

محال یاممکن بودن امربه ضدین دریک زمان

تقسیم سوم

قضیه عقلیه مستقله ترکیبیه(سالبه-موجبه)مستقل بودن رااز تقسیم اول وترکیبی رااز تقسیم دوم گرفته است.

الف)مستقلات عقلیه ترکیبیه سالبه:دلیلی که ازآن جهت نفی حکم شرعی استفاده می شود

مثل:حکم عقل به محال بودن تکلیف به غیرمقدور،یعنی وقتی قدرت به انجام تکلیف نداری ،موجب نفی تکلیف میشود.

ب) مستقلات عقلیه ترکیبیه موجبه: دلیلی که ازآن جهت اثبات وجودحکم شرعی استفاده می شود.

مثل:به حکم عقل اگرچیزی قبیح باشد،شرعاهم حرام است واگرحسن باشد،شرعا بایدواجب باشد.

ارتباط بین قضایای عقلی ص۱۵۸

قضایای عقلی باهم مرتبط اندونسبت به هم تاثیروتاثردارند،گاهی ۱-**ازیک قضیه عقلی تحلیلی ،قضیه تحلیلی دیگری ثابت** می شودوگاهی۲- **ازیک قضیه عقلی تحلیلی ،قضیه عقلی ترکیبی ۳-یابالعکس ثابت** می شود

۱-تاثیریک قضیه عقلی تحلیلی براثبات قضیه تحلیلی دیگر

ازقضیه عقلی تحلیلی اول:رابطه ای که میان **حکم وموضوع** است،دربررسی عقلی ،دررتبه علت است نسبت به معلول نتیجه عقلی:(یعنی موضوع علت و حکم معلول است)ازاین تحلیل ،عقل به تحلیل دیگرمی رسدوآن اینکه :

اثبات قضیه عقلی تحلیلی دوم:درباب واجبات،**درتفسیرواجب تعبدی انجام عمل باقصدقربت شرط است** درمقابل واجب توصلی که قصدقربت شرط عمل نیست،مثل شستن لباس نجس برای نمازکه قصدقربت شرط نشده است.

درتحلیل عقلی جایگاه قصدقربت درواجب تعبدی،باتوجه به رابطه موضوع وحکم درتحلیل قبلی ،

قصدقربت درملاک حکم شرعی أخذمی شود، نه درمتعلق آن،زیراجایگاه قصدقربت بسیاررفیع است.

نتیجه:همانطورکه موضوع علت حکم است،درواجب تعبدی هم وجودقصدقربت درملاک،علت وجوب،واجب تعبدی است

۲-تاثیریک قضیه عقلی تحلیلی براثبات قضیه ترکیبی

ازقضیه عقلی تحلیلی :عقل دربررسی **رابطه موضوع وحکم ،تحلیل می کند،علت ومعلول است** وازاین تحلیل به قضیه ترکیبی واستحاله یاضرورت حکم می رسد

اثبات قضیه عقلی ترکیبی:قصدقربت درمتعلق واجب تعبدی محال است بلکه بایددرملاک حکم أخذشود.

۳- تاثیریک قضیه عقلی تحلیلی براثبات قضیه ترکیبی

ازقضیه ترکیبی:محال است قصدقربت درمتعلق واجب تعبدی گرفته شود

اثبات قضیه تحلیلی: درواقع **حقیقت واجب تعبدی آن است که قصدقربت بایددرملاکش أخذشودنه درمتعلق آن**،قضیه ترکیبی تأثیردارد.

اولین قاعده عقلی:استحاله تکلیف به غیرمقدور   ص۱۵۸

یعنی محال بودن تکلیف به چیزی که انسان قادربه آن نیست.(**دومعنادارد**)

۱-مجازات برتکلیف غیرمقدورمحال است(چنین عقابی ازسمت مولی قبیح است.)

۲-تکلیف به غیرمقدورمحال است(اساساشارع تکلیف غیرمقدوررابرعاجزجعل نمی کندواصلاتکلیف ندارد.)

شرح معنای دوم:

مراحل حکم تکلیفی

مرحله ثبوتی
- **ملاک**(مفسده-مصلحت داشتن فعل) ← قدرت شرط نیست
- **اراده** (تشویق ومحرک عمل یابغض ازانجام فعل) ← قدرت شرط نیست
- **اعتبار**مرحله جعل وقراردادفعل برمکلف ← اعتباربماهواعتبار**قدرت شرط نیست**
  - ← اعتباربه داعی تحریک درمقام اثبات
  - **قدرت شرط است**

مرحله اثباتی ← **ابرازحکم**

معانی اعتبار:

۱-اعتباربماهواعتبارامرذهنی است،سهل المؤونه است چون ذهنی است،**قدرت شرط نیست**

یعنی شارع حکم رااعتبارمی کند،اماقصدتحریک مکلف برانجام تکلیف را ندارد

۲-اعتباربه داعی تحریک وتشویق مکلف برانجام فعلی است،دراین حالت **قدرت شرط است**.**لذا تحریک کسی که قادرنیست ممکن نیست**(مثلابه لال بگویی فلان کلمه رابگو،نمی تواند،چه تحریک به انجام باشدیانباشد)

بعضی گویند:این اعتبارفایده نداردولغواست

شهیدصدرمی گوید:لغونیست ممکن است مولی بااین روش بخواهدملاک واهمیت فعل رانشان دهد.

یعنی (کاشفیت ازملاک واراده باشد)پس قدرت شرط تکلیف است:

چه تکلیف برانجام فعل باشد(واجب)

چه تکلیف برترک فعل باشد(حرام)

چه تکلیف الزامی باشد(وجوب وحرمت)

چه تکلیف غیرالتزامی باشد(استحباب وکراهت)

درهرصورت قدرت شرط تکلیف است،چه مطلق چه مشروط

مطلق:مثل درآسمان پروازکن **مشروط:**اگربالای بام رفتی ،پروازکن،شرط مقدورشداماتکلیف مقدورنیست

نکته مهم:

قدرت شرط ضروری درتکلیف است اما شرط ضروری درمبادی حکم (ملاک واراده)نیست .

پس **نسبت به لحاظ یاعدم لحاظ قدرت درملاک واراده دوصورت مطرح است:**

۱-شارع قدرت رادرملاک واراده لحاظ می کندکه قدرت شرعی می نامندمثل **حج برتوواجب است به شرط استطاعت مالی**،درحج مصلحت وجودداردولی مولی اختصاص داده به کسانی که استطاعت مالی دارندو **این اراده مولی است.**

۲-شارع قدرت رادرملاک واراده لحاظ نمی کند اما عقل می فهمدکه قدرت ،شرط درتکلیف است که به این قدرت **قدرت عقلی می نامند** مثل مولی فرمود:**«انفقوااموالکم»**عقل میفهمدوجوب انفاق برای کسانی است که قادربه انفاق اند

نکته:گروهی گفتندبحث ثمره ای ندارد،زیرابه هرحال عاجزعقاب نمی شودچه قدرت شرط تکلیف باشدیانباشد.

ثمره بحث ازنظرشهیدصدر: ص۱۵۹

گاهی خطابی ازسوی شارع بیان می شود،مطلق است ودراین خطاب قیدقدرت نیامده است ومانمیفهمیم برای قادراست یاخیر، ولی درآیه حج قیدمی زندبرای مستطیع وباشارع می فرماید:**«صوموا»**

۱-اگرقدرت راشرط تکلیف بدانیم ،وجوب امتثال تکلیف شامل عاجزنمی شود(یعنی مریض هم عاجزاست)
لذادلالت مطابقی(وجوب صوم)ازبین می رودوبه تبع آن دلالت التزامی که کاشف ملاک است هم ازحجیت ساقط است.

نتیجه: وجوب قضابرعاجزثابت نیست.(عاجزقضاندارد)

۲-اگرقدرت راشرط تکلیف ندانیم وجوب تکلیف شامل عاجزهم می شود،ولی

چون عاجزاست مجازات نمی شود

امامصلحت تکلیف باقی می ماندچون مدلول مطابقی برای عاجزباقی است،به تبع آن دلالت التزامی هم (مصلحت وملاک تکلیف)باقی می ماند.

نتیجه:وجوب قضا برعاجز ثابت می شود.(عاجزقضادارد)

دومین قاعده عقلی:امکان تکلیف مشروط ص ۱۶۰

مراحل حکم

جعل(ثبوتی):شارع ،احکام رابه نحوقضیه شرطیه حقیقیه درحق جمیع جعل می کند

مجعول(اثباتی):وقتی قیود حکم به فعلیت برسد،حکم هم به فعلیت می رسد

(قیودعلت برای احکام است)

سؤال:آیاتکلیف مشروط امکان دارد؟

۱-درمرحله جعل :شروط وقیدامکان ندارد زیرامرحله ذهنی نزدشارع است

۲-درمرحله مجعول:شرط وقیدامکان دارد زیرا به فعلیت رسیدن حکم،معلول به فعلیت رسیدن قیودوشروطی است که شارع درمرحله جعل درنظرگرفته است.

به عبارت ساده تر، مکلف می خواهدحکم رااجراکندبایدشرایط فراهم باشدمثلااتااستطاعت نباشدحج واجب نیست.

سومین قاعده عقلی:تنوع قیود

تقسیم اول قیود:اقسام قیود

۱-وجوب: قیدی که برسرحکم آمده و اگرتحقق پیداکندحکم فعلی می شود،

اصل تکلیف(حکم)که فعل مولی است:مثل **قیدزوال خورشید**برای فعلی شدن نمازظهر،**وجوب عبارت است ازمفادهیأت امر**

درمثال:(**اذا زَالَتِ الشَمسُ فَصَلِّ مُتَطَّهِّراً**)

ترجمه:هنگامی که خورشید زوال یافت در حالی که طهارت حاصل کردی نماز بخوان

۲-واجب:قیدمتعلق وجوب است، (قیدی که برسرمتعلق أمرآمده است)است،عمل خارجی که فعل عبداست:مثل **قیدطهارت** برای نمازیعنی درمیان حصه های مختلف ،**واجب عبارت است ازمدلول ماده أمر** نمازحصه های مختلف دارد(نمازباطهارت-نمازبی طهارت)**حصه خاص**(نمازباطهارت)خواسته شده است.

نمازباطهارت یعنی: صلات با طهارت= صلات+ تقیُّد به طهارت است.(امربه نماز+امربه طهارت)

رابطه قیدوواجب

اگرقیدوواجب بدون درنظرگرفتن نوع رابطه آنهالحاظ شود ،نمی توان گفت که قید،علت یاجزءالعله برای واجب است.

(طهارت جداونمازجدادرنظرگرفته شود)

اماگرقیدراباتوجه به نوع رابطه ای که باواجب برقرارکرده ،یعنی **(وجه مقیدش)لحاظ شود،**

قیدبه عنوان علت برای واجب مقیدتلقی می شود

مثلااگر **طهارت رابا نمازبدون توجه به رابطه آنهاتصورکنیم** ،طهارت **علت نمازبه حساب نمی آید.**

اماگر **طهارت رابا نمازمقیدبه طهارت تصورکنیم** ،طهارت **علت برای واجب مقید**خواهدبود.

رابطه طهارت ونمازباطهارت(رابطه علت ومعلول)اگرطهارت نباشد،نمازباطهارت محقق نمی شود

پس طهارت علت نمازباطهارت است.امارابطه طهارت باخودنمازعلت ومعلولی نیست،**طهارت مقدمه نمازاست.**

ویژگی های قیدواجب:

۱-واجب راحصه حصه می کند(نمازباطهارت-نمازبی طهارت)

۲-باوجودقیدواجب امر به ذات واجب (نماز)وامربه تقید(طهارت)

۳- قیدواجب(طهارت) علت برای ذات واجب(نماز)نیست بلکه علت برای واجب مقید(نمازباطهارت)است.

۳-وجوب وواجب:هم قیدموضوع است وهم امربه حصه خاص شده مثل:

حلول ماه رمضان و**وجوب روزه**

یعنی امرشارع به ذات روزه وبه تقیدآن به داخل ماه رمضان شدن ،تعلق گرفته است.

الف)زوال شمس:قید برای وجوب فعلی است**(قیدوجوب)**(یعنی قبل از زوال خورشید هنوز نمازی بر شخص واجب نشده و بعد از زوال خورشید وجوب نماز بر شخص فعلی می شود)

ب)طهارت:طهارت شرط تحقق نماز نیست(قیدواجب) (به این معنا که بعد از زوال خورشید وجوب فعلی نمازبر شخص محقق می شود،هر چند مکلف طهارت نداشته باشد)

بلکه طهارت ،قیدی است برای خود نماز، از آنجایی که نماز واجب است طهارت برای آن نماز هم واجب می شود.

(از باب مقدمه واجب)در واقع **طهارت متعلَّق وجوب است.**

معنای اینکه می گوییم **طهارت قید واجب(نماز)است** این است که امر به(نماز با طهارت) تعلق گرفته و **نماز با طهارت** **یک حصه خاص** از واجب است.لذا :**صلات با طهارت= صلات+ تقیُّد به طهارت است.**

امر به نماز= امر به نماز+ تقیُّد(طهارت) صل(فعل أمروحکم است)

احکام قیودمتنوع ص۱٦۲

احکام قیود

قیدواجب : اختیاری است (دراختیارمکلف است) ،(واجب التحصیل است) لازم است مکلف مقدورباشد

ازآن جهت که نحصیلشان برمکلف واجب است.مثل طهارت برای نماز

قیدوجوب:غیراختیاری (دراختیارمکلف نیست)(واجب التحصیل نیست)لازم نیست مکلف مقدورباشد

مکلف هیچ وظیفه ای درقبال این قیودندارد

(مکلف گاهی مقدوراست مثل استطاعت برای حج-گاهی مقدور نیست مثل زوال برای نماز)

قیدوجوب ووجوب: مشروط (مشروط دراختیارمکلف است) (لازم التحصیل نیست ولی قیدمحقق شد

بر مکلف لازم التحصیل می شودمثل حلول ماه رمضان)

مقدمه شرعیه وعقلیه ص۱٦۲

۱-قیودومقدمات شرعیه :قیودی که توسط شارع به عنوان قیدلحاظ شده اندوامربه حصه خاص می کند.

مانند طهارت که مقدمه نمازاست. دراین صورت **مقدمه شرعی** است.

۲-قیودومقدمات عقلیه: مقدمه ای برای تحقق امرواجب است،اگرچه شارع امرنکرده است.مثل سوارشدن به هواپیما برای رفتن به سفرحج.دراین صورت **مقدمه عقلی** است.

قیدوجوب باشد ← **تحصیلش واجب نیست** (قبل اززوال وضوواجب نیست)

مقدمه عقلی

قیدواجب باشد ← **تحصیلش واجب است**.

سؤال: چه زمانی تحصیل مقدمه واجب می شود؟ بعدازفعلیت قیدوجوب ،مثلابعدزوال (قیدوجوب)است ،طهارت (قیدواجب)لازم می شود

نکته : وقتی تحصیل مقدمه شرعی یاعقلی واجب است که همه قیدوجوب تحقق یابدوبه فعلیت برسد.

مقدمه مفوته ص١٦٣

مقدمه مفوته ازریشه فوت به معنای ازدست رفتن است.

تعریف:مقدمه ای است که اگرقبل ازفرارسیدن زمان وجوب انجام نشود،واجب درزمان خودفوت خواهدشد.

درنظربگیریم اگرواجب مقدمه ای داشته باشد (طهارت برای نماز)ووجوب آن هم مشروط به زمان معین باشد(زوال خورشید)وفرض شودتحصیل آن مقدمه(طهارت)درزمان وجوب(زوال)ناممکن باشد

یعنی طهارت درزوال ممکن نباشد،مثلاآب دردسترس نباشد

ولی امکان تحصیل مقدمه (انجام طهارت)قبل اززمان وجوب (زوال خورشید)ممکن باشد.

یعنی قبل ازظهر وضوممکن باشداما‌بعدزوال طهارت ممکن نباشد

سؤال:آیاازحیث عقلی برمکلف واجب است قبل اززمان وجوب(زوال خورشید)مقدمه واجب(طهارت)راتحصیل کند؟

یعنی آیاواجب است قبل اززوال وضوبگیردبه دلیل اینکه بعدزوال دسترسی به آب نخواهدداشت؟

پاسخ:طبق **قاعده عقلی مکلف درقبال مقدمه واجب ،قبل ازفعلیت وجوب مسئولیت ندارد**یعنی وضوقبل اززوال لازم نیست چون قبل زوال نمازواجب نیست که مقدمه آن یعنی وضوهم واجب شود.

امابعداززوال که مکلف عاجزازوضوگرفتن است(ممکن است دسترسی به آب نباشد)**وتکلیف مشروط به قدرت است**، تکلیفی برعهده مکلف نیست،**این مقدمه مفوته است** چون مکلف باترک آن خودرانسبت به انجام آن درزمان خودعاجز کرده وباعث فوت نمازشد.

انواع مقدمه مفوته

۱-مقدمه مفوته موقت:مثل مطلب بالا درعمل به مقدمه واجب قبل اززوال

۲-مقدمه دائماً مفوته:مانندحج درروزنهم ذی الحجه، اگرمکلف مقدمات سفررافراهم نکند وقبل از۹ذی الحجه حرکت نکند، مقدمه واجب دائماً مفوته می شودبنابراین طبق نظرفقهی سفربایدقبل ازشروع زمان حج باشدیعنی تحصیل مقدمه مفوته قبل ازدخول وقت واجب است

حکم مقدمه مفوته:

۱-شرعی:انجام مقدمه قبل ازوجوب ذی المقدمه واجب است.ازنظرفقهی این مقدمه واجب التحصیل است

۲-عقلی: انجام مقدمه قبل ازوجوب ذی المقدمه واجب نیست.ازنظراصولی این مقدمه قبل اززمان وجوب ذی المقدمه واجب نیست.

نکته:شهیدصدرباطرح۲مسأله برای توجیه مقدمه مفوته ،مسأله راحل می کند.

۱-شرط متأخر ۲-واجب معلق

شرط متأخر ص۱٦۳

اقسام شرط (قید)
- قیدحکم (وجوب)
- قیدمتعلق حکم(واجب)

الف)قیدوجوب(حکم)
- **قیدمقدم: رؤیت حلال ماه**
- **قیدمقارن:زوال خورشیدنسبت به ظهر**
- **قیدمتأخر: اجازه نسبت به عقدفضولی**،صحت معامله متوقف براجازه مالک است.

بیع فضولی:بدون اجازه مالک مال اوفروخته شودیامالک شوند،صحت معامله متوقف براجازه مالک است.

ب)قیدواجب(متعلق حکم)
- **قیدمقدم: وضوبرای نماز(طهارت)اگرغسلات ومسحات باشدنه طهارت معنوی**
- **قیدمقارن: استقبال قبله-اباحه مکان مصلی-اباحه ثوب مصلی-طهارت معنوی**
- **قیدمتأخر: غسل لیلی مستحاضه کثیره نسبت به روزه روزقبل**

دلیل قائلین به استحاله   ص۱٦٤

سؤال:آیاشرط متأخرممکن است یامحال؟

۱-**برخی قائل به استحاله ومحال بودن شرط متأخرهستند** چون شرط نسبت به مشروطین مثل علت برای معلول است.

همانطورکه **تحقق معلول قبل ازعلت محال است** تحقق مشروط قبل ازشرط هم محال خواهد بود.

دلیل قائلین به امکان

۲-**برخی قائل به امکان شرط متأخرهستند**.واستدلال دارند(شهیدصدر)

الف)اگرقید ، **شرط متأخربرای واجب باشد،بین واجب وشرط رابطه علت ومعلولی نیست**،زیراشرط ،علت خودواجب نیست بلکه علت تقییدواجب(نمازباطهارت) است وشرط،واجب راحصه حصه می کندوخداوندیک حصه خاص راواجب می کندواین شرط یامقدم یامقارن یامتأخراست،مثل غسل شب یکشنبه رابرای روزه شنبه متأخرآورده است.

ب)اگرقید ، **شرط متأخر برای حکم وجوب باشد**،اگرچه تحقق وفعلیت حکم متوقف برآن است

اما تحقق قیدهای وجوب ،برای مرحله مجعول (فعلیت)شرط است نه مرحله جعل

مراحل حکم مولی

- **جعل:**امرواقعی وذهنی است. قبل ازوجودشرط ثابت است،بااعمال مولویت ،فعل محقق می شود.
- **مجعول:**امرقرادادی واعتباری است. وجودحقیقی وخارجی ندارد،فقط فرض واعتباراست ،لذا

اگرمشروط به شرط متأخرشود، استحاله ای ندارد.اگرمعلول مقدم برعلت نمی شوددروجودحقیقی است ،نه اعتباری.

درمرحله جعل که وجودحقیقی است وذهنی،امکان تاخرنیست واستحاله ثابت است اما درمرحله مجعول که فعلیت برای مکلف است، تأخرمانعی ندارددوشامل قانون تقدم علت برمعلول نمی شود

ویژگی های قیدواجب : (یادآوری)

۱-واجب راحصه حصه می کند(نمازباطهارت-نمازبی طهارت)

۲-باوجودقیدواجب أمر به ذات واجب (نماز)وامربه تقید(طهارت)

۳- قیدواجب(**طهارت) علت برای ذات واجب(نماز)نیست بلکه علت برای واجب مقید(نمازباطهارت)است**.

واجب معلق ١٦٤

زمان واجب ووجوب

١-تساوی : همانطورکه وجوب زمانی دارد،واجب هم زمانی داردومعمولا دوزمان برهم منطبق هستند

مثل زمان وجوب نمازصبح بازمان واجب آن که هردوبین الطلوعین است وبرهم منطبق اند

٢-محال است تمام زمان وجوب (حکم)برزمان واجب(نماز)مقدم شود زیرالازمه اش آن است وجوب ،درزمان واجب، معدوم شودیعنی محرک به سوی انجام واجب درزمان واجب ازبین برودودیگرانگیزه برای انجام واجب نمیماند.

٣-عموم وخصوص مطلق: ابتدای زمان وجوب برزمان واجب مقدم شودبه شرطی که (وجوب که زودترشروع شده)استمراروبقاداشته باشدوباواجب پیش رود.

زمان وجوب ← استطاعت → زودترشروع شده

زمان واجب عرفه ← حج → (واجب معلق)

مثل حج که برمستطیع واجب است وزمانش ازظهرعرفه است امازمان وجوب آن اززمان تحقق استطاعت که مدت زمان زیادی قبل ازعرفه محقق می شودتاروزعرفه که زمان واجب آن است ،استمراردارد

اقوال درباره حالت سوم:

١-برخی اصولیون چنین تقدمی را برای وجوب ممکن می دانندوواجب رادراین حالت **واجب معلق** می نامند

حل مشکل مقدمات مفوته: زمان وجوب قبل اززمان واجب حادث می شودپس انجام مقدماتش هم واجب می شودحتی قبل ازرسیدن زمان واجب

یادآوری:

مشکل مقدمه مفوته:وجوب فقط زمان واجب حادث می شودچطور مکلف مسئولیت دارد قبل اززمان واجب مقدمات آن راتحصیل کند(می دانددهنگام زوال آب نخواهدبودبرای نماز،چگونه وضوراقبل ازوجوب بگیرد)

قاعده:عدم وجوب مقدمه قبل ازفعلیت آن (یعنی وضوقبل اززوال واجب نیست).

۲-شهیدصدر

زمان واجب،فقط قیدواجب نیست،چون قیدواجب بایداختیاری باشدزیرابایدمقدورمکلف باشددرحالی که زمان تحت اختیارمکلف نیست پس درقدرت اونیست،پس قیدواجب(زمان)هم قیدواجب و هم قیدوجوب است که دوحالت دارد:

الف)اگرشرط متأخرراپذیریم ⟵ وجوب حج دارای دوشرط است

۱-شرط مقارن(استطاعت)　　۲- شرط نتأخر(زنده بودن تاحج)

اخذ علم به حکم در موضوع حکم:
اگر علم در جعل حکم دخالت داشته باشد ⟵ حکم مخصوص عالِمین می شود.
پس دیگر حکم به جاهل تعلق ندارد یا اصلاً ملاکی برای جاهل ندارد.
إذا عَلمتَ بالصوم وَجَبَ علیه الصوم
موضوع حکم　حکم　متعلق حکم
برخی : اخذ علم به حکم درموضوع حکم محال است زیرا موجب دور می شود.
بیان دور: تاحکمی جعل نشود ⟵ علم به حکم حاصل نمی شود.
تا علم به حکم حاصل نشود(موضوع) ⟵ حکم جعل نمی شود.
پاسخ برخی: علم به چیزی متوقف بر وجود خارجی آن نیست، زیرا اگر این طور بود باید همه علوم مصیب به واقع می بود. بلکه علم متوقف بر صورت ذهنی است که جنبه کشف و حکایت از خارج دارد.
شهید: این پاسخ استحاله عقلی را متزلزل نمی کند.

نتیجه:وجوب حج ازقبل باستطاعت درحق اوآغازشده است وچون وجوب درحقش فعلی شده است،انجام مقدمات مفوته (رفتن به مکه)هم براواواجب است.

ب)اگرشرط متاخرراپذیریم ⟵ چون تقدم مشروط ازشرط محال است مثل محال بودن تقدم معلول ازعلت.

پس (یعنی فعلیت وجوب هم درروزعرفه باشد)زملن وجوب وواجب بایدهم زمان باشدوواجب معلق محال است.

لذابااین نظریه مکلف نمی تواندقبل ازفعلیت وجوب ،مقدمات تکلیف راانجام دهد.

متی یجوز التعجیز؟
عاجز نمودن خود از انجام تکلیف دو حالت دارد:
الف) پس از فعلیت یافتن وجوب ⟵ عقلاً تعجیز جایز نیست و شخص عاصی است.
ب) پیش از فعلیت یافتن وجوب ⟵ دو قول وجود دارد:
۱- برخی : تعجیز جایز است زیرا هنوز حکمی فعلیت پیدا نکرده است.
۲- برخی : اگر قدرت **شرعیه** باشد ⟵ تعجیز جایز است.(ملاک تنها برای قادرین است.)
اگر قدرت **عقلیه** باشد ⟵ تعجیز جایز نیست. (ملاک حکم برای عاجزو قادر وجود دارد.)
*حل مشکل مقدمات مفوته: اگر قدرت دخیل در ملاک تکلیف قدرت عقلیه باشد، انجام مقدمات تکلیف حتی قبل از فعلیت وجوب لازم است، زیرا ملاک در حق مکلف حتی قبل از فعلیت حادث شده است.

متی یجوز التعجیز؟　　　　ص۱۶۵

یعنی عاجزنمودن خودازانجام تکلیف،آیاعقلا جایزاست؟دوحالت دارد:

۱-بعدازفعلیت یافتن وجوب ⟵ **عقلاتعجیزجایزنیست**

یعنی بعدازفعلیت وجوب(زوال خورشید)آب وضودورریخته شود،این عمل معصیت وعقلاجایزنیست.

۲-پیش ازفعلیت یافتن وجوب ⟵ **دوقول وجوددارد**

الف)تعجیزجایزاست چون قبل ازظهرحکمی فعلیت پیدانکرده است.

ب)بستگی دارد ⟵ اگرقدرت شرعی باشد ⟵ تعجیزجایزاست

(قدرتی که درملاک دخیل است وفقط برای قادرین است)

اگرقدرت عقلی باشد ⟵ تعجیزجایزنیست

(ملاک حکم برای عاجزوقادرهردواست)وعاجزنمودن خود، فعل حرام است.

نکته: ازاین طریق می توان مشکل مقدمات مفوته راحل نمودزیرا:

اگرترک مقدمه مفوته باعث شود عقلا قدرت برانجام تکلیف ازدست برود، دراینصورت انجام مقدمه قبل از فعلیت وجوب لازم است.

اگرترک مقدمه واجب سبب شود که قدرت برانجام تکلیف از مکلف شرعا سلب شود،انجام مقدمه واجب نبوده ومیتواندقبل ازفعلیت یافتن تکلیف،مقدمه راترک کند

اخذعلم به حکم درموضوع خود حکم: ص۱٦٦

محال بودن اختصاص حکم به عالم به حکم

قاعده عقلی: محال است حکم شرعی صرفامختص به کسانی باشدکه به آن علم دارند.

نکته:

اگردرموضوع هرحکمی که به صورت قضیه حقیقیه جعل میشود ،علم به وجوب حکم دراین جعل دخالت داشته باشد ،حکم مخصوص عالِمین می شود.ودیگرحکم به جاهل تعلق نمی گیردوملاکی برای جاهل ندارد.یعنی علم به حکم راداخل موضوع هرعلمی کردیم.

إذاعَلِمتُ بالصومِ وَجَبَ عَلیهِ الصوم (یعنی روزه برای کسی واجب است که علم به وجوب روزه داشته باشد)
موضوع حکم حکم متعلق حکم

برخی قائل انداختصاص احکام به عالِمین محال است ،چون لازمه آن دوراست ودورعقلا محال است.

بیان دور: تاعلم به حکم حاصل نشود ⟵ حکم جعل نمی شود

تاحکمی جعل نشود ⟵ علم به آن حاصل نشود

(مجعول که حکم باشدیکی ازقیودش علم است وحکم متوقف براین قیدعلم است)

راهکاراول حل مشکل دور: بخش دوم دورراقبول نداریم چون علم به چیزی متوقف بروجودخودعلم نیست ،اگر اینطوربودبایدهمه علم ها مصیب(مطابق باواقع)میشد درحالی که گاهی علم به چیزی پیدامی کنیم که اصلا وجود خارجی ندارد (وجودشیءدرخارج رامعلوم بالعرض گویند) وخیلی وقتها قطع خطأیی(علمی که درخارج نیست) پیدامی کنیم

علم به حکم: عبارت است از حضورصورت شیءدرذهن (که معلوم بالذات است).پس علم متوقف بروجودذهنی آن است نه وجودخارجی آن.لذادورشکسته می شودودیگردوروجودندارد.

اشکال شهیدصدربه پاسخ اول به دور:

این جواب استحاله عقلی ولزوم دور رامتزلزل نمی کند زیراعقل درک می کند که

وظیفه علم کشف ازمعلوم است نه مولدوایجادآن ،

علم مانندآینه است ،معقول نیست آینه چیزی راکه درآن حکایت می کند،خودایجادکند،آینه نسبت به تصویری که درآن دیده می شودکاشف است،علم هم همینطوراست،کارعلم هم حکایت گری است وهیچ علمی معلوم خودش راایجادنمیکندبلکه معلومی واقعاوجوددارد،وعلم پرده ازآن معلوم برمیداردوحکایتگری نسبت به معلوم خودمی کند

بنابراین علم به حکم ، متوقف برحکم است،تاحکمی نباشدعلم ازچه پرده برداری کندوبایدحکمی باشدتاعلم آن رامثل آینه کشف کند،چون کارعلم پرده برداری ازمعلوم است.

یعدورالدور

بنابراین همچنان مشکل دورباقی است،ودوربرمی گردد.

راهکاردوم حل مشکل دورتوسط شهیدصدر:

۱-درصورتی دورلازم می شودکه دردومقدمه دورمرادازحکم مجعول وفعلی باشد،یک چیزباشد

درحالیکه قبلااشاره شدکه حکم دومرحله دارد،جعل ومجعول

شهیدصدر:اگردرهردومقدمه حکم رامجعول (فعلی)گرفتیدمشکل دورباقی می ماند

(علم به حکم مجعول متوقف است برخودحکم مجعول وخود حکم مجعول هم متوقف است برعلم به حکم مجعول)

۲-برای حل مشکل دور ،دراین دومقدمه دریکی منظورازحکم،جعل است ودردیگری منظورمجعول است

یعنی نوع حکم هارامختلف می گیریم وعلم به جعل رادرموضوع مجعول أخذمی کنیم،

یعنی علم به حکمی که درناحیه موضوع قرارگرفته منظورعلم به جعل است

وحکمی که درناحیه محمول قرارمی گیرد،منظورحکم فعلی است.

نتیجه دولبه دور:

حکم مجعول متوقف برعلم به جعل حکم است ولی علم به جعل متوقف برحکم مجعول نیست واینگونه دورشکسته می شود،

ثمره بحث:

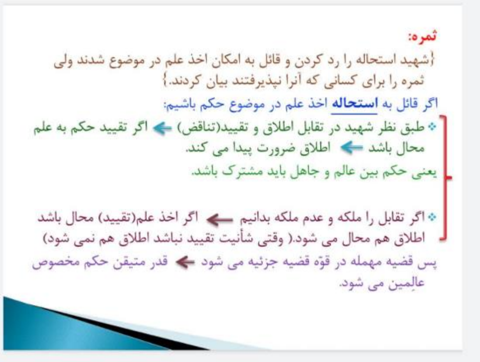

۱-اگرقائل باشیم تقید احکام به علم به احکام محال است:بنابردومبنابحث پیگیری می شود:

اطلاق وتقییدرادرعالم ثبوت (یانقیضان یاملکه وعدم)بدانیم

الف) اگرتقیید محال باشد درعالم ثبوت، تقابل را تناقض بدانیم اطلاق قطعی وضروری می شودوقتی احکام هم مطلق بودندومقیدبه عالِمین نباشند ،مطلق نسبت به عالم وجاهل می شودو ثابت می شوداشتراک احکام بین عالم وجاهل ، بنابراینکه تقابل بین اطلاق وتقیید درنقیضان اگریکی نبوددیگری بایدباشد

اگرتقییدمحال شداطلاق قطعی وضروری می شودبرای عالم وجاهل

ب) اگرتقیید محال شد درعالم ثبوت،تقابل راملکه وعدم ملکه بدانیم،اطلاق وتقییدازهم تبعیت می کنند،وقتی تقییدمحال شدامکان اطلاق وجودنداردواحکام نه مقیدونه مطلق می شود،وقتی نه مقیدنه مطلق باشد، احکام مهمل می شود یعنی احکام درعالم ثبوت نه مقیدانده عالِمین ونه مطلق اندنسبت به عالم وجاهل، هیچکدام

قضایای مهمله ازآن جهت که درحکم قضایای جزئیه هستند قدرمتیقن ثابت می شود

وآن هم احکام درحق عالِمین به صورت حداقلی وقدرمتیقن ثابت می شود.

۲- تقییداحکام به علم به احکام محال نیست وتقییدامکان دارد

بنابرهردومبناچه تقابل اطلاق وتقییدثبوتی ،نقیضان بدانیم یاملکه وعدم ملکه ، اطلاق ممکن می شود

وقتی تقییدمحال نباشد،اطلاق هم محال نیست وباقرینه حکمت هم میتوان اطلاق را اثبات کرد

پس میتوانیم بگوئیم احکام مشترک بین عالم وجاهل است.

اخذعلم به یک حکم درموضوع حکم دیگر ص۱٦۷

گاهی علم به حکم درموضوع علم دیگرأخذشودیعنی دوحکم داشته باشیم که ممکن ازسه شکل داشته باشد

۱-متخالفان : ممکن است، علم به یکی رادردیگری اخذکنیم

مثل:إذاعَلِمتَ بوجوبِ الحج علیک،فاکتب وصیتک

مانندهاینکه عامربگویدعلم به وجوب حج برخودت پیداکردی،وصیتت رابنویس .

دراین مثال علم به وجوب حج نسبت به نوشتن وصیت ، قطع موضوعی ونسبت به متعلق خودیعنی وجوب حج، قطع طریقی است

۲-متضادان : محال است وقابل جمع نیستند که اجتماع دوحکم دریک موضوع (اجتماع ضدین محال است)

مثل:إذا عَلمتَ بِوجوبِ الحج علیک،فهوحرام علیک یعنی علم به وجوب حج پیداکردی، حج برتوحرام باشد.

۳-متماثلان :محال است اجتماع دوحکم متماثل مثل دوحکم متنافی. (اجتماع مثلین محال است)

مثل إذاقطعتَ بوجوبِ الحجِ علیکَ،وَجَبَ علیکَ

لذا این امکان برای آمروجودندارد که بگویداگرقطع به وجوب حج برخودت پیداکردی،وجوب دیگری مثل اولی برتوثابت است ،اجتماع متماثلین است که محال است.

أخذقصدامتثال امردرمنطق امر ص١٦٨

هرامری ناشی ازیک غرضی است ومولی حتما باغرضی اوامرونواهی رابیان فرموده است.

۱-گاهی غرض مولی به صرف انجام فعل تعلق می گیرد، به هرشکلی،

مثل :وقتی لباسی نجس می شودازمامی خواهد

لباس رابشوئیم،حال فرقی نمی کندبه قصدتقرب باشد،برای ریاباشد،برای مولی مهم نیست.

(به این دسته اوامر،**واجب توصلی گویند**)

۲-گاهی غرض مولی ازاوامر،انجام فعل باقصدقربت است و شرط پذیرش قصدقربت است.

(به این دسته اوامر،**واجب تعبدی گویند**)

سؤال:آیاعقلا امکان دارد،قصدامتثال امردرمتعلق امریاخیرواستحاله دارد؟

عده ای آن رامحال دانستند.زیرا اگر قصدامتثال امر، قیدواجب باشد، لازم است خودامرهم قیدواجب باشد.

چون مضاف ومضاف الیه است،مثل کلمه واحده هستند،چون قصدامتثال به امراضافه شده است.پس وقتی قصدقیدواجب شدامرهم قیدواجب می شود

ازآنجا که امردرحیطه اختیارمکلف نیست، نمی تواندتنهاقیدواجب باشد،پس بایدحتما قیدوجوب هم باشدتاالازم التحصیل نباشد

نتیجه: امرمقیدبه خودشده ، واین محال است.

نکته:هرجاقیدی برای واجب لحاظ کردیم که مقدورمکلف نبود،می فهمیم قیدوجوب هم بوده.چون ازشرایط قیدواجب مقدورمکلف بود

ثمره بحث:آیا امکان تمسک به اطلاق امروجودداردیاعدم امکان آن روشن می شود؟ مثلاً اگر خداوند مطلقاً فرمود:صَلِّ ؛ ممکن است دو چیز مد نظر او بوده باشد: سایر خصوصیات(سایرقیود) یا قصد امتثال امر

۱-سایر خصوصیات یعنی هرگاه خداوند یک امری را به صورت مطلق آورد و ما شک کردیم که آیا این امر قیدی دارد یا نه؟ مثل اینکه خداوند فرموده: صَلِّ و من شک میکنم که آیا نماز با لباس سفید واجب است یا نه؟شک در سایر خصوصیات یعنی شک در قیدکه واجب است یانه،میتوانیم **به اطلاق کلام مولی تمسک کنیم**

در اینجا اینکه خداوند این قید را نیاورده؛ کاشف از این است که این قید درعالم ثبوت ودر جعل مولی وبه تبع درغرض امرمولی دخالت ندارد و چنانچه این قید مدنظر خداوند بود؛ باید آن را می آورد،

در نهایت **چون درکلام مولی این قید نیامده است،پس لازم نیست.**

۲-قصد امتثال امر اگردرامری **ماشک درتعبدی بودن یاتوصلی بودن یک واجب داشته باشیم، به اطلاق کلام مولی نمی توانیم تمسک کنیم اگرقائل به استحاله باشیم، نمی توانیم ازقصدشارع اطلاق گیری کنیم وبگوئیم چون شارع قصدقربت رانیاورده،پس واجب ماتوصلی است، زیرااساساشارع نمی تواندقصدقربت رالحاظ کند،چون ما قائل به محال بودن هستیم، امادرموردقیدهای دیگر چنین نیست.**

(بنا بر محال بودن گرفتن قصد امتثال امر در متعلق امر)؛ اگر خداوند به طور مطلق فرمود: صَلِّ ؛ از عدم قید در «صَلِّ»نمیتوان به این رسید که قصد امتثال امر مورد نظر خداوند نبوده است؛ چون فرض کردیم که مولی حتی اگر این قید را هم دخیل بداند؛ نمیتواند آن را قیدی برای واجب بگیرد؛ پس اطلاق بر عدم دخالت آن قید دلالت ندارد

،درنهایت **چون درکلام مولی قیدامتثال امرنیامده است دلیل برعدم وجوب نیست .**

نکته: این ثمره رامی توان برای بحث " **اخذ علم به حکم در موضوع حکم**" هم لحاظ کنیم ودربحث موردنظرثمره درعالم ثبوت بودواینجابحث ازثمره درعالم اثبات مطرح است که بگوییم :

بنا بر **محال بودن اخذ علم به حکم در موضوع حکم**؛ از اطلاق کلام مولی؛ نمیتوان نتیجه گرفت که چون مولی کلامش رامطلق آورده،حکم شامل عالم و جاهل میشود و مختص عالم نیست؛ چون مولی نمیتواند آن قید را بیاورد، زیرا آوردن این قید باعث توقف شیء بر خودش میشود که چنین چیزی محال است.

پس باید یک حکم دیگر بیاورد که برای من ثابت شود: این حکم متعلق به عالم و جاهل است یا فقط متعلق به عالم است.

قاعده عقلی:امربه ضدین به صورت ترتُب ص۱۶۸-۱۶۹

آیاوجوب شیءمقتضی حرمت ضدش هست یاخیر؟

تعریف ضد:منظورازضد،منافی ومعاندبودن یک شیء باشیءدوم است.

هرتکلیفی مشروط به قدرت است.پس شامل عاجزنمی شود.

۱- قدرت اخص که قدرت تکوینی نام داردیعنی به لحاظ جسمی قدرت انجام تکلیف باشد.

مثلا اگرنجات غریق واجب است :اگرمکلف قادربه انقاذ غریق نباشد،تکلیف درحق اوفعلیت پیدانمی کند(شنابلدنباشد)

۲-قدرت اعم هم شامل قدرت تکوینی می شود،یعنی مکلف قدرت تکوینی برانجام فعل رادارداما به علت اینکه درحال امتثال یک واجب دیگراست (که ازنظراهمیت مساوی تکلیف اول است،)قدرت انجام تکلیف اول راندارد

درواقع قدرت اعم یعنی عدم اشتغال مکلف به ضداست.

(واجب دوم ضدواجب اول است چون امکان امتثال همزمان هردونیست)

مثلامکلف شنابلداست ودرحال انقاذغریق اول است دراین حال نمی تواند غریق دیگری را (که اهمیت نجاتش مساوی غریق اول است) نجات دهد.ونجات غریق دیگرراترک می گویدونسبت به ترک آن معذوراست.

نتیجه:هرتکلیفی ، علاوه براینکه عقلا مشروط به قدرت تکوینی است ،مشروط به عدم اشتغال به امتثال ضدش می باشد که ازنظراهمیت ازآن کمترنیست.(یعنی مشروط به قدرت به معنی اعم هم هست)

استدلال قیدجدید ص۱۶۹

عدم مشغولیت به حدی که ازنظراهمیت کمترازتکلیف اول نیست

اگرمولی امربه واجبی کندبه صورت مطلق (چه مشغول به واجب دیگرباشی یانباشی)سه صورت دارد:

۱-قصدش این است که مکلف هردوراامتثال کند ← تکلیف به غیرمقدورومحال است

مثل الف)من درحال ازاله نجاست ازمسجدهستم ب)وقت نمازشد

۲-قصدش این است که مکلف راازانجام واجب دیگربازدارد ← ترجیح بلامرجح است

(چون فرض مساوی بودن هردوواجب است)

۳- قصدش این است که مکلف درصورت مشغول نبودن به واجب دیگراین واجب راامتثال کند ← امکان پذیراست

نتیجه: امربه ضدین درصورتی محال است که هردوامر مطلق باشد

اماگرهردویایکی ازآنها مقیدباشدبه عدم اشتغال به ضددیگر،محال نخواهدبود. **به امرضدین به نحومذکور،ترتب گویند**

معنای ترتب

گاهی دوعمل واجب که هردودارای مصلحت هستند،اتفاقا بایکدیگر درظرف واحدی قرارمی گیرند.

۱ -دراین صورت یاهردومهم اند :مثل نجات جان دوغریق که شرایط یکسان دارند

که **وجوب** هریک مشروط است به اینکه درحال امتثال دیگری نباشد

۲-یایکی اهم ودیگری مهم است :مثل نمازاول وقت ونجات جان مؤمن

که وجوب مهم(نماز)مقیداست به اینکه مکلف درحال امتثال اهم (نجات جان مؤمن) نباشد.

معنای تزاحم:

در اجتماع تکالیف ازحیث اینکه مکلف قادربه انجام همه آنهانیست وناگزیرازانتخاب یکی از آنها ست

دراصطلاح به حالتی که جمع بین دوامتثال ممکن نباشد، تزاحم گویند.

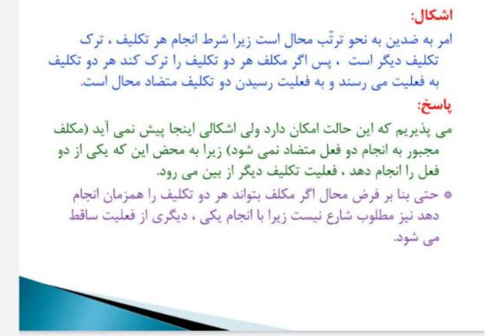

اشکال : امربه ضدین به نحوترتب محال است

گفته شده **درحالتی که مکلف هردوواجب راترک کند**.زیرالازمه اش این است

که اگرمکلف هیچیک ازدوواجب را امتثال نکند،

هردوواجب برای اوفعلیت پیداکند،یعنی هردوضدازاوخواسته شودزیرا شرط

وجوب هرتکلیفی انجام ندادن تکلیف دیگراست.واین شرط درهردوامراتفاق افتاده

لازمه این فعلیت این است که ازمکلف درآن واحد،انجام دوعمل متضادخواسته شودوچون مکلف برآن قادرنیست ، چنین چیزی محال است.

جواب شهیدصدر:

درست است درحالت مذکورهردوامرفعلی می شوند،ولی **بحث ازمقام امتثال است** ودرصورت امتثال یک واجب، **شرط فعلیت دیگری منتفی** می شودودرنتیجه **تکلیف دیگرهم منتفی** است **واجتماعی بین دوعمل متضاد پیش نمی آید**

برای همین اگربنابرفرض محال ، مکلف هردوتکلیف راباهم انجام دهدهیچکدام مطلوب نبوده اند

همزمان باخواندن نمازمسجدرا آبکشی کند

واجب تخییری وواجب کفایی   ص۱۷۰

واجب
- تعیینی (بدل طولی)
- تخییری (بدل عرضی)
  - **تخییرعقلی** : عقل بدل هاراتعیین می کند وحکم می کندنمازدرمسجدیاخانه باشد
    وجوب به عنوان کلی تعلق گرفته است
  - **تخییرشرعی** :شارع خودش بدل هارامشخص می کندومکلف انتخاب می کندمثل کفاره افطارعمدی روزه

۱-وجوب گاهی به یک عنوان کلی تعلق می گیرد.

تخییرعقلی:

امرشارع به طبیعی به نحوصرف الوجودتعلق می گیرد،به ماهیت وطبیعت نمازتعلق می گیردمثل(صل)مولی یک نمازعلی البدل ازمکلف می خواهد(نمازدرمسجد-درخانه-اول وقت-وسط وقت-...) امرمولی اطلاق دارد،علی البدل دارد،یک نمازمی خواهد

وعقل حکم می کند که اگریک فرد ازصلاة رابه جای آوردبرای امتثال وجوب کافی است.زیرا امربه کلی وجامع صلاة تعلق گرفته وانجام هرفردی کفایت می کندبه این **تخییرعقلی گفته می شود.**

تخییرشرعی: ص۱۷۰

دراینجاهم امروجوب شارع به کلی تعلق گرفته ولی مولی چندعلی البدل ها تعیین می کندمثل: کفاره افطارعمدی روزه (عتق رقبه-اطعام ستین مسکین-صیام شهرین متتابعین)ومکلف **مخیربه انتخاب یکی ازعلی البدل هاست.**

ویژگی های تخییرشرعی:

۱-باتیان هرکدام ازبدل ها ،امتثال محقق می شودومکلف مطیع محسوب می شود.

۲-اگرهمه افرادبدل ترک شود،مکلف عاصی بوده وفقط یک عذاب می شودچون درست است تعدادبدل ها چندتاست امایک عمل خواسته شده لذا درصورت ترک آن عمل واجب یک عذاب می شود.

حقیقت تخییر شرعی : نظرات:
۱- تخییر شرعی به تخییر عقلی بر می گردد. وجوب متعلق به جامع است.
چون ملاک ومصلحت مربوط به **جامع** است ← جامع با عنوان اصیل {کفاره}
جامع باعنوان انتزاعی {یکی ازدومورد}
۲- تخییر شرعی برمی گردد به وجوبات مشروط
هر فردِ واجب، مشروط است به ترک دیگری - به تعدد بدلها ، وجوب داریم.
مکلف نمی تواند همه بدلها را انجام دهد چون هر یک مشروط به ترک دیگری است.
لازمه ... این است که با ترک همه بدلها ، به تعداد آنها مکلف عقاب شود.(اما قبلا گفتیم با ترک تخییر شرعی یک عقاب ثابت است.)
۲- اگر مکلف همه بدلها را انجام دهد باز امتثال نکرده است چون هیچ کدام فعلی نمی شود.(شرط هر کدام ترک فعل دیگر بود.)

۳-باتیان همه بدائل بازاتیان رخ می دهد.

حقیقت وجوب تخییرشرعی:

۱-شهیدصدر: تخییرشرعی به تخییرعقلی برمی گردیعنی وجوب تخییری یک واجب واحداست که به قدرجامع (جامع بدل ها) تعلق گرفته است.

(زیراملاک قِوامش به همان جامع است)چه جامع یک عنوان اصیل باشد

یاعنوان انتزاعی احدها واین قضیه عقلیه تحلیلیه است.

قدرجامع بدل ها
- اصیل(حقیقی)
- غیراصیل(انتزاعی)
  - واقعی نیستند
  - (عتق رقبه-اطعام مسکین-صیام شهرین متتابعین)
  - احدها(یعنی یکی ازسه تا)
  - امربه احدهاتعلق گرفته است.

حقیقت تخییرشرعی همان تخییرعقلی است.

۲-برخی گفتند،تخییرشرعی به وجوبات مشروط برمی گردد.یعنی به تعدادبدل هاوجوب داریم ،ولی مطلق نیست ومشروط است **هریک ازافرادبدل ،واجب است ووجوبش مشروط به ترک دیگری می باشد.**یعنی :

عتق رقبه واجب است به شرط ترک اطعام ستین مسکین وصیام شهرین متتابعین

اطعام ستین مسکین واجب است به شرط ترک عتق رقبه وصیام شهرین

صیام شهرین متتابعین واجب است به شرط ترک عتق رقبه واطعام ستین مسکین

هرفردی ملاک خاص دارد وباانجام یک فرد ،ملاک فرددیگرحاصل نمی شود.چون ملاک هامتعدداست،وجوب هم متعدداست **چون همه وجوب هارانمی توان به دست آوردلذاوجوب یکی مشروط به ترک دیگری است.**

اشکال به نظریه دوم:

۱-درتعددوجوب ها،**هنگام ترک همه افرادواجب،عقاب ها متعددمی شود** درحالی که درخصائص شرعیه گفته شدترک بدائل فقط یک عقاب داردواین مخالف باویژگی تخییرشرعی است.

۲-اگربه جای یک بدل ،سه بدل آورده شد،امتثال نشده است چون هرکدام مشروط به ترک بقیه بود.بافرض اینکه همه طرف هاانجام شده اند،پس هیچ طرف فعلیت نداشته،لذاامتثال محقق نشده است.

پس بطلان هردوشرط واضح است.

ثمره بحث:

۱-اگرقائل شویم تخییرشرعی به تخییرعقلی برمی گردد،**جایزنیست** باهرکدام ازافرادبدل به خداتقرب جست.چون امربه **جامع تعلق گرفته** تقرب هم باجامع به دست می آید(یعنی یک چیزکلی،احدها)

۲-اگرقائل شویم تخییرشرعی به وجوبات مشروط برمی گردد،**جایزاست** باهرکدام ازافرادبدل به خداتقرب جست.چون امربه **عنوان تعلق گرفته** تقرب هم باجامع به دست می آید

نکته وجوب تخییری: درواجب تخییری بدل ها بایدمتباین باشد

(بین اقل واکثرتخییرمعنانداردد) مثال بدل متباین :عتق رقبه-یاصیام-یاصلاة

مثال بدل های اقل واکثر: وجوب تسبیحات اربعه که مرددبین یک وسه است

دروجوب تخییری گفته شدهربدلی ترک شود،بدل دیگرجایگزینش می شود.

درمثال برای فلان گناه بایک روزروزه یا سه روز،نمی شودچون یکی دردل دیگری است وجایگزین ندارد

۳ روزروزه(۱+۲)است اگراقل رابگیریم،۱روزروزه جایگزین یک طرف آن می شود،۲روزدیگربدل جایگزین ندارد واگراکثررابگیریم،۳روز روزه گرفته شود۲روزدیگرکه زائداست بدون آوردن بدیل ،قابل ترک است.واین باوجوب تخییری سازگارنیست.

نکته وجوب کفایی:احتمال داردمطالب وجوب تخییری به وجوب کفایی هم سرایت کند.لذاسوال مطرح است که:

۱-آیاوجوب به جامع مکفلین تعلق گرفته است ؟یعنی مثل نمازوکفن ودفن میت که برهمه مسلمانان واجب است میت مسلمان راکفن ودفن کنندواگریک نفرانجام دادازبقیه ساقط است؟

۲-یابه تک تک مکلفین مشروط به ترک مکلفین دیگرواجب است؟یعنی وجوب کفن ودفن میت زمانی برتک تک مکلفین واجب می شودکه دیگران آن راترک کرده باشند.

تخییرعقلی: ص۱۷۱

وقتی امرمولی بریک طبیعت وکلی تعلق می گیرد، دوصورت برایش قابل تصوراست:

۱-امرمولی اطلاق داردوازاطلاق می فهمیم که صرف الوجودمی خواهدواطلاق آن بدلی داردیعنی یک فردازبدائل

رامی خواهد.مثل وجوب(أکرِم زیداً)أکرم افرادمتعدددارد، یکی ازافرادإکرام راانجام دهید(سلام-اطعام..)مولی مصداق خاص اراده نکرده ،لذاعقل مخیراست یک مصداق راعلی البدل انتخاب کندوباانجام هریک ازمصادیق طبیعت/کلی اکرام تحقق پیداکرده است.

۲- گاهی امرمولی برطبیعت می رودولی صرف الوجودرانمی خواهدامرمولی اطلاق دارد وبه صورت مطلق الوجود(تمام مصادیقش)**وجودپیداکند**.لذا **اطلاق طبیعت شمولی وعام است .**

مثل(أکرم زیدابکل الاشکال الاکرام)مولی امررابرماهیت طبیعت واکرام برده ،امامصادیق رامی خواهدوعمومیت وشمولیت دارد ومکلف باید تمام اشکال اکرام را انجام دهد(اگر۱۰مصداق بود،۱۰وجوب داری،واگر۹مصداق انجام شدویکی باقی ماندعاصی هستی وعقاب می شوی)اگرامربه صورت اطلاق شمولی یابه صورت عموم به همه حصه هاتعلق بگیرد،هریک ازحصه هامتعلق وجوب اندنه اینکه مصداقی برای وجوب باشدودراین حالت تعبیرمی شود :

«**اوامربه افرادومصادیق تعلق گرفتند** نه به طبایع(کلی ها)»

نکته : برخی **گفتندتخییرعقلی مثل تخییرشرعی است ،همانطورکه تخییرشرعی به تخییرعقلی برمی گردد، تخییرشرعی هم به تخییرعقلی برمی گردد.** همانطورکه درتخییرشرعی چندواجب بودکه هرکدام مشروط به ترک مابقی بود. دراینجا هم **به تعدادبدل ها وجوب داریم که هرکدام مشروط به ترک مابقی است**.**امرمولی به جامع وصرف الوجودرفته** وعقل یکی راانتخاب می کند (عتق -صیام-اطعام) بنابراین حصه ای که مکلف انتخاب کرده ، متعلق امرنیست بلکه مصداقی از مصادیق متعلق امر(یعنی طبیعت وجامع)می باشدواینکه مکلف انتخاب کرده، معنایش این نیست که وجوب به آن تعلق گرفته است چون فرض این است که به جامع به صورت صرف الوجود(یعنی طبیعت) تعلق گرفته است.

اجتماع امرونهی ص۱۷۲

(قضیه ترکیبی)

احکام تکلیفیه رابطه تضاددارند.

۱-اجتماع محال:متضادان: اجتماع امرونهی درشیءواحد،محال است.

مثل وجوب وحرمت نمازکه قابل جمع نیست **چون متعلق حکم واحداست.**

۲-اجتماع ممکن: هرگاه متعلق هامختلف بودوفقط اجتماع زمانی داشت،استحاله ای دربین نخواهدبود

مثلاخداوندامرفرموده نمازبخوانید-غیبت نشنویدوفردی نمازمی خواندوغیبت می شنوددراینجااجتماع امرونهی الهی دردوچیزاست

دراجتماع ممکن دوحالت فرض می شود:

۱-وجوب به طبیعت (کلی)به نحوصرف الوجود واطلاق بدلی)مثل امربه نماز«صَلِ»

وحرمت به حصه ای ازآن طبیعت تعلق گرفته است.**ونهی ازنمازدرحمام**«لاتُصَلِ فی الحَمام»

دراین صورت متعلق وجوب وحرمت ،واحدهستندچون طبیعی وحصه ازحیث ذات ،متحدندیعنی هردووحدت وجودی دارندبااین وجود **محال است که وجوب به طبیعی وحرمت به حصه خاص آن تعلق بگیرد.**

نظرشهیدصدر: وجوب طبیعت موجب شکل گیری تخییرعقلی درمقام امتثال می شودکه اینجا ۳**احتمال** داریم:

الف) اگرقائل شویم که وجوب طبیعت (نماز)مبدل به وجوب های متعدد مشروط برای هرحصه می شود؛

دراین حالت مثل مورداول اجتماع امرونهی درمتعلق واحدصدق می کندومحال است

(مثلایکی ازحصه هانمازدرحمام است.این حصه می تواندواجب باشداگربقیه حصه هاترک شود)

ب) اگرقائل به وجوب های متعددنبوده امامعتقدبه سرایت وجوب یاحداقل مبادی آن به حصه موردنظرشویم

دراین حالت بازهم اجتماع امرونهی درمتعلق واحدصدق می کندو**محال است.**

ج) اگردواحتمال مذکوررا مردود دانسته وحصه موردنظررامصداق معنای جامع(واجب)بدانیم

دراین حالت اجتماع امرونهی درمتعلق واحدصدق نمی کندومانندموردددوم است **ومحال نیست**

۲-باتوجه به تغایروجوب وحرمت،ازحیث اطلاق وتقیید،هیچ محذوری درموردمذکوروجودندارد

مثلاخداوندامرفرموده نمازبخوانید-نهی ازغصب نموده است،امادرمقام امتثال هردوبه یک فعل واحداجماع می کند

نمازدریک مکان غصبی.یعنی نمازواجب درمکان حرام خوانده می شود

ادله جوازاجتماع

۱-احکام به عناوین تعلق می گیردومستقیم منطبق برخارج (یافعل مکلف)نمی شود

حالت دوم : یک فعل در خارج دارای دو عنوان که متعلق امر ونهی است .
{ صلّ و لا تغصب}
قول ۱- احکام به عناوین تعلق می گیرند و اینجا عناوین متعدد هستند ، پس اجتماع امر و نهی **جایز** است.
قول۲- هرچند احکام به عناوین تعلق می گیرند ولی به عناوین بما هو مرآة للخارج و از آن جهت که مصداق فعل خارجی هستند.پس وقتی در خارج فعل واحد باشد امر ونهی **امتناع اجتماع** دارند.
ثمره:
طبق نظر قول (۱) که قائل به جواز اجتماع است می توانیم به **اطلاق** هر **دو** دلیل عمل کنیم و فعل را متصف به وجوب و حرمت بدانیم
ولی طبق قول(۲) دو دلیل متعارض می شوند و با توجه به قواعد باب تعارض، تنها **یکی** از آنها **مقدم** خواهد بود.

اشکال: درسته احکام به عناوین تعلق می گیرد امابه جهت اینکه آینه برای خارج هستندلحاظ شده است

(مولی ازمکلف عنوان ذهنی (تصورات)احکام رانمی خواهدبلکه وجودخارجی آنهارامی خواهد

۲-تعدادعنوان کاشف ازتعدادمعنون می باشدوپس نمازوغصب همانطورکه تغایرمفهومی دارند،ازحیث وجودهم

تغایردارندولی چون درهم تنیده هستندقابل تشخیص نیستند

اشکال: اینطورنیست که همیشه تعدادعنوان باتعدادمعنون برابرباشدبلکه گاهی عناوین متعددازشیءواحدانتزاع می شود

ثمره بحث

بنابرعدم کفایت تعددعنوان که اصطلاحا به آن امتناع امرونهی گفته می شودبین «صل» و«لاتغصب»تعارض

بوجودمی آیدزیراأخذ به اطلاق مستلزم اجتماع امرونهی است وچنین اجتماعی محال است

باتوجه به اینکه **موردمذکورداخل باب تعارض می رود**لازم است احکام باب تعارض بردلیل ها جاری شود

وفقط یکی ازآنهامقدم می شود.

وجوب غیری برای مقدمات واجب ص۱۷٤

شکی نیست که عقل درمقام امتثال ،فراهم آوردن مقدمات لازم رامی داند.امابحث این است که:

آیا این مقدمات به تبع وجوب واجب،وجوب شرعی نیز پیدامی کند یاخیر؟

مقدمه شرعی:شارع تعیین می کند(مثل وضوبرای نماز)

مقدمه عقلی:شارع تعیین نمیکندولی عقل می فهمد(تهیه وسائل جهت انجام حج)

اقوال:

۱-اراده غیری: اراده وایجاب ذی المقدمه مستلزم اراده وایجاب مقدمه آن است.اصطلاحا به این اراده ووجوب ،اراده غیری ووجوب غیری گویندکه وجوبش به خاطرذی المقدمه است

اراده نفسی:درمقابل اراده نفسی ووجوب نفسی ذی المقدمه(نماز)

یعنی ذی المقدمه که وجوب نفسی دارد ←——— **مقدمه وجوب غیری دارد**.(وضو)

اراده برذی المقدمه که یک اراده نفسی است ←——— **مقدمه اراده غیری دارد.**

۲-اراده وایجاب ذی المقدمه مستلزم اراده مقدمات آن است امامستلزم ایجاب آن نیست (قائلین به تفصیل)

(اراده ترشح پیدامی کندازذی المقدمه به مقدمه ولی ایجاب خیر.)

۳-اراده مولی وایجاب ذی المقدمه مستلزم اراده وایجاب مقدمات آن نیست.اینکه یک چیزی واجب است (ذی المقدمه) اصلا ربطی به وجوب مقدمات ندارد.

همه قائلین به ملازمه اذعان دارندکه(موارد۱و۲)

۱-ازآنجاکه وجوب غیری معلول وجوب نفسی است، حدوث آن پیش ازتحقق وجوب نفسی محال است؛چون نمازواجب شده بود،وضوواجب می شود.

۲-مقدمات وجوب ،متصف به وجوب غیری نمی شود،زیراپیش ازتحقق مقدمات وجوب ، حکمی وجودنداردتابه تبع آن مقدمات مذکور متصف به وجوب غیری شوند.(چون مقدمات وجوب خودشان حکم رامی آورند)

ویژگی های وجوب غیری

۱-وجوب غیری معلول وجوب نفسی است وهیچ معلولی نمی تواندبرعلت خودمقدم شود

پس اول بایدوجوب نفسی محقق شودبعدوجوب غیری

۲-وجوب غیری ،به مقدمات وجوب تعلق نمی گیرد،مختص مقدمه واجب است.(چه عقلی وچه شرعی)

قیودوجوب واجب التحصیل نبودند(زوال خورشید)لذامقدمات وجوب متصف به وجوب غیری نمی شوندزیرا

تا مقدمات وجوب نباشدوجوب نفسی محقق نمی شودیعنی تا استطاعت نباشد وجوب حج فعلیت پیدا نمی کند وبعدازوجوب حج وجوب غیری محقق می شود.**درترتبه بندی۲مرتبه وجوب غیری متاخرازمقدمات وجوب** است. ۱-مقدمات وجوب (استطاعت) -۲-وجوب نفسی (حج) -۳-وجوب غیری (راهی شدن به سمت مکه)

۳-وجوب غیری چون ملاک مستقلی ندارد،استحقاق ثواب وعقاب مستقل هم ندارد

تابع ذی المقدمه است .مولی اگراراده به ذی المقدمه داشت،به مقدمه غیری هم اراده دارد پس کسی که نمازنخواند-وضوهم نگرفت،مولی ۲تاعقاب نمی کندبلکه استحقاق عقاب وجوب غیری به خاطروجوب نفسی است.باترک وضوچون واجب نفسی(نماز)ازدست می رود،عقاب دارد.

۴-وجوب غیری محرکیتی مستقل درمقابل محرکیت وجوب نفسی ندارد.پس اگرکسی ازامرنفسی انگیزه حرکت پیدانکند،ازامرغیری نیز تحریک نمی شود.(مثلاعذرشرعی دارم ،وقتی اذان ظهرمی شود(وجوب نفسی برای من محقق نمی شود(نماز)خودم راموظف به وضوگرفتن نمی دانم(وجوب غیری

قائلین به ملازمه ، وجوب غیری رادوقسم می کنند.

۱-برخی: وجوب غیری فقط به مقدمات موصل به ذی المقدمه تعلق می گیردوبه مقدمات غیرموصله تعلق نمی گیرد.

مقدمه موصله:مقدمه واجبی که به دنبالش ذی المقدمه اتیان شود.

یعنی مقدمه باعث انجام ذی المقدمه شود.(وضوبگیرد،نمازبخواند)

مقدمه غیرموصله:مقدمه ای که به دنبالش ذی المقدمه اتیان نشود.

یعنی وضوبگیرد،نمازنخواند

۲-نظریه شهیدصدردرباره وجودملازمه:

ایشان قائل به تفصیل شدند

الف)ملازمه درعالم اراده:وجدان شهادت می دهد که بیان اراده ذی المقدمه واراده مقدمه ،ملازمه وجوددارد هرچندبرهانی برای اثبات این مقدمه وجودندارد(چیزی که محبوب مولی باشدحتما مقدمه اش محبوب مولی است)

ب)ملازمه درعالم جعل وتشریح:این نوع ملازمه باطل است .زیرا نمی توان درمقام قانون گذاری که فعل اختیاری مولی است اورامجبورکنیم که علاوه بر ذی المقدمه ،مقدمه را نیزواجب کند(چون معنای ملازمه این است که وجوب به صورت قهری ازذی المقدمه به مقدمه سرایت کندواین بافعل اختیاری بودن مولی منافات دارد.)

ثمره بحث

درابتدا به نظرمی رسدبحث ثمره ای ندارد،زیرا ازیک طرف **مقدمات ، وجوب عقلی دارند**(عقل حکم می کندمقدمات واجب بایدتحصیل شود)و ازطرف دیگر **ویژگی های وجوب غیری هم مثل نداشتن استقلال** درمحرکیت ،درعقاب ، درثواب .درواقع همه چیزبرای وجوب نفسی است و جعل وجوب نفسی ، خودبرای تحریک مکلف جهت حصول مقدمات ،کفایت می کندووجوب اضافی قائل شدن چه ثمری دارد.

شهیدصدرمی گوید بحث ثمره خواهدداشت

۱-بنابرقول ملازمه مثلا:اگرانجام یک واجب مانندانقاذغریق متوقف برمقدمه ای حرام مانند تصرف درملک غیرباشد، اگرمکلف اقدام به ارتکاب مقدمه نموده لکن موفق به امتثال واجب نشود،بنابرقول ملازمه واینکه مطلق مقدمه واجب می شود ،**فعل مکلف متصف به وجوب خواهدبود** وباتوجه به امتناع اجماع ضدین،دیگر شمول حرمت نخواهد بود.

یعنی اگروجوب غیری راپذیرفتیم وقبول کردیم ،مقدمه واجب ،وجوب غیری دارد(برای مطلق مقدمات ،یاموصله یاغیرموصله)**دراین صورت وقتی کارحرامی به عنوان مقدمه انجام شد،کارواجبی انجام شده**،زیراقائل به وجوب مقدمات واجب بودیم واجتماع ضدین محال است ودیگرمقدمه مافعل حرام نیست.

۲-امابنابرقول به عدم ملازمه یااختصاص ملازمه به مقدمه موصله ،**فعل مکلف متصف به حرمت خواهدبود** وارتکابش ازباب تزاحم توجیه می شود(نجات حال مومن اهمیتش ازتصرف درمال دیگری بیشتراست .)

یعنی اگروجوب غیری راپذیرفتیم ولی مختص مقدمات موصله دانستیم،چون مقدمه منجربه ذی المقدمه نشد(انقاذ غریق صورت نگرفت)**وجوبی به مقدمه تعلق نگرفته ، لذاحرمت مقدمه** (ورودبه ملک غیر) **درجای خودباقی است.**

لذامکلف فقط مرتکب کارحرام شده است.

اقتضاءوجوب شیء برای حرمت ضدش ص۱۷۵

ازقضایای عقلی است: مولی اگرچیزی راواجب کند،

سؤال:آیاوجوب شیءاقتضاءحرمت ضدش یانهی ضدش رادارددیاخیر؟

درمنطق ضدان دوامروجودی هستندکه باهم جمع نمی شوندولی باهم رفع می شوند.ضدمنطق،ضدخاص اصولی است.

دراصول ضددوقسم ← **عام:همان نقیض منطقی است،نقیض کل شیءعدمه،صلاة وترک صلاة**
← **خاص: همان ضد منطقی است،یک فعل وجودی ،که بافعل مأموربه قابل جمع نیست.**

***ضدخاص اصولی:**

ضدمنطق است.فعل وجوبی است که **با فعل مأموربه(واجب) قابل جمع نیست** .برخی قائل به اقتضاءشده اند

(یعنی وجوب چیزی ،مقتضی حرمت ضدخاص آن است)

مثل:ازاله نجاست ازمسجد(واجب فوری) ونمازخواندن(واجب مضیق یعنی وقت کم است)

اگرنتوان بین آنهاجمع کرد،ضدمحبوب می شودکه وجوب یکی اقتضای حرمت دیگری دارد.

***ضدعام اصولی:**

نقیض منطق است ،یعنی یک امروجوبی ویک امرعدمی **،که نه قابل جمع اندونه قابل رفع اند**(مثل انسان ولاانسان)

مولی ،امربه صلاةوحرمت صلاة کند،اگرمولی نمازراواجب کرد،نقیض آن ،یعنی ترک آن ،حرام است؟

همه قبول دارندکه وجوب شیء مقتضی حرمت ضدعام آن است وملازمه وجوددارد.ولی درکیفیت اقتضااختلاف است.

وجوب روزه یعنی حرمت ترک آن ،پس ترک روزه حرام است.

۱-برخی: وجوب شیء عین حرمت ضدعامش است.به دلالت مطابقی

یعنی امربه شیءعین ضدعامش است.بین اینها عینیت برقراراست.

امربه شیء=طلب فعل(صل)   نهی =طلب ترک(ضدعامش یعنی ترک نماز)

نهی می شودطلب ترک ترک نماز،یعنی طلب فعل نماز-**امربه نمازعین طلب فعل نمازاست.**

۲-برخی: وجوب شیءمتضمن حرمت ضدعامش است. به دلالت تضمنی

یعنی امربه شیء دلالت وجوب(مرکب از طلب فعل واجب + نهی ازترک آن)نهی ازضدعام

۳-برخی: وجوب شیءمستلزم حرمت ضدعامش است.به دلالت التزامی

یعنی حرمت ضدعام (نه عین امرشیء ونه جزءونه متضمن امرشیءاست)بلکه لازمه امرشیءاست.

قلم رابیاور،دوات هم دلالت التزامی آن است،معنای قلم بادوات است،دولفظ که تلازم دارند.لذادلالت لفظی است.

شهیدصدرنقدمی کند:

اشکال ازمعنای وجوب می گیرد،گفتندمعنای وجوب نهی ازترک نیست

معنای وجوب ازنظرشهیدصدر:وجوب معنای بسیط دارد.مرکب از (طلب فعل +شدت طلب)است

که درواقع شدت طلب تاکیدبرطلب و **همان طلب است** ،لذامعنای وجوب بسیط است.

معنابه خودطلب برمی گرددویک جزءداردومرکب نیست.

استدلال قائلین به وجوب شیء مقتضی حرمةضدش:

ازمسلک مقدمیت استفاده کردند،ترک هریک ازدوضد(ترک نماز)**مقدمه است برای ضددیگر**(ازاله نجاست)

پس اگرضددیگرواجب باشد،مقدمه آن نیزواجب است به وجوب غیری،درنتیجه مقدمه واجب،واجب است.

توضیح مطلب:دوواجب داریم انجام هرکدام به شرط ترک دیگری است ،ازاله نجاست واجب فوری است ومقدمه آن

ترک واجب بعدی یعنی نمازاست(ترک نمازمقدمه واجبه)مقدمه واجب،واجب التحصیل است.پس ترک نمازواجب است

ازطرفی وجوب شیءاقتضای **حرمت ضدعام** دارد،

وحرمت یعنی نهی=ترک وضدعام =ترک نماز

ترک ترک نماز/ یانقیض ترک نماز=همان نمازاست،حرام می شود.

پس وجوب شیء مقتضی حرمت ضدخاصش می شود.

سؤال امتحان: استدلال قائلین به وجوب شیء مقتضی حرمةضدخاصش است رابنویسید؟پاسخ:مسلک مقدمیت....

اشکال شهیدصدر: (تصورمقدمیت اشتباه است)

۱-ترک هیچکدام ازضدین مقدمه وجوددیگری نیست (تعریف مقدمه :چیزی است که تأثیردروجودداشته باشد)

ترک نمازنه علت ونه جزءالعله برای ازاله نجاست است .رابطه علی ومعلولی ندارند.

هردوهم ترک نماز ⎤ **معلول اختیارمکلف اند**

وهم ازاله نجاست ⎦

۲-لازمه اینکه ترک هرکدام ازضدین مقدمه وجوددیگری باشد،دوراست

چگونه دورپدیدمی آید؟

ترک نماز (علت ازاله) — **نماز (علت ترک ازاله)**

ترک ازاله (علت نماز) — **ازاله (علت ترک نماز)**

دورصریح ایجادمی شود

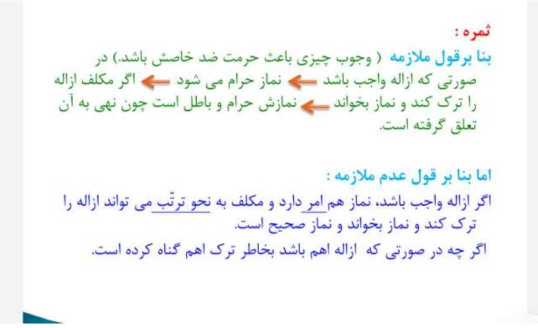

نتیجه:شهیدصدر قبول داردارگرفعلی واجب شد،ضدعام آن حرام است

ولی قبول نداردارگرفعلی واجب شد،ضدخاص آن حرام است.

سوال امتحان:نقدشهیدصدربه مسلک مقدمیت رابنویسید.پاسخ: دوموردبالا

ثمره بحث:

ضدعام ثمره فقهی ندارد

ثمره فقهی مختص ضدخاص عبادی است.مثل ازاله نجاست ونمازخواندن(قصدتقرب شرط وضدخاص عبادی است)

۱-اگرقائل به اقتضاشویم؛(وجوب شیءمقتضی حرمة ضدخاصش شود):

درمثال (ازاله نجاست که واجب فوری واهم است ونمازخواندن)به این نمازنهی تعلق گرفته است.

(منجربه فسادعبادت می شود)(امربه شیءمقتضی نهی ضدآن است)

الف)نهی ازعبادت ، اقتضای فسادیابطلان عبادت دارد

ب)نمازی که نهی شده امکان ندارد‌امرهم داشته باشد،اجتماع امرونهی محال است.پس عبادتی که امرنداشته باشدباطل است.پس اگرشخصی به جای ازاله نجاست نمازبخواندنمازش باطل است.

۲-اگرقائل به عدم اقتضاشویم ؛

وقتی امربه ازاله شود،نهی به نمازتعلق نگرفته است.یعنی نهی به ضدخاص تعلق نگرفته،**لذانمازهنوزامراست.**

اگرمکلف ازاله نجاست نکردونمازخواند،نمازاوصحیح است ،هرچندبه خاطرترک واجب اهم عقاب می شود

لذابحث ترتب است:شخص اهم راترک کرده ،پس مهم فعلی می شود.

*** طبق مبنای اول اگرنمازبخواندوازاله نجاست نکند،نمازش باطل است .**

*** طبق مبنای دوم اگرنمازبخواندوازاله نجاست نکند،نمازش صحیح است .**

اقتضاءحرمت برای بطلان (دلیل عقلی) **ص۱۷۷**

معنای بطلان:

۱-درعبادات:نهی درعبادت مستلزم فسادوبطلان عبادت است.

دلیل اول:عبادتی که ازآن نهی شود،امرنداردچون اجتماع امرونهی محال است وعبادت بدون امرباطل است.

اشکال:اگرازعبادت نهی شود،امرنداردولی ملاک(مصلحت)آن باقی باشدمی توان به آن عمل کرد

مثل حائض که امربه نمازندارد،امابنابرمصلحت آن ،نمازبخواند.

پاسخ اشکال:بایدوجودملاک برای حکم احرازشود.وتنهاراه اثبات آن ،امراست،درحالی که امروجودندارد.

لذااشکال واردنیست ونمازی که نهی تعلق گرفته است قطعاً باطل است

دلیل دوم: عبادتی که ازآن نهی شود،حرام ومبغوض مولی است زیرا نهی شارع مبعداست.

واجبات:
- توصلی:انجام آن مهم است و**قصد قربت** __**شرط نیست**__،مثل شستن لباس نجس برای خواندن نماز
- تعبدی: **قصدقربت** __**شرط است**__.مثل خواندن نماز

نهی شارع مبعداست وبامبعد نمیتوان تقرب پیداکردلذا نهی ازعبادت نشانه بطلان آن است.

فرق دودلیل:دلیل اول هم شامل نهی ازواجب تعبدی وهم شامل نهی ازواجب توصلی می شود

ولی دلیل دوم فقط خاص واجب تعبدی است ودرواجب توصلی صدق نمی کند.

نهی ازمعامله دوحالت دارد: ص۱۷۷

۱-گاهی مقصودازنهی ،تحریم سبب است(یعنی ایجاب وقبول)

همانطور که تحریم سبب موجب صحت معامله نمی شود،موجب بطلان آن هم نمی شود.

مثلا در نهی ازظهار،کاشف ازحرام بودن ومبغوض بودنش نزدمولی است،اماا‌گرمنعقدشد،

اثرمطلوب (مسبب)برآن مترتب می شود،یعنی اگرمردی صیغه ظهاررابه کاربرد،اثرآن(فراق)حاصل می شود

مثال دیگر:بیع درنمازجمعه نهی شده،اگرمخالفت شدوبیع انجام شد،مکلف مرتکب گناه شده ولی بیع باطل نیست ومعامله درست است.

۲-گاهی مقصودازنهی ،تحریم مسبب(اثرمعامله)است.مثل مالکیت وزوجیت

نهی ازمسبب،مستلزم صحت معامله است.

مثلا فروش قران به کافرنهی شده است،منظورشارع نهی ازملکیت کافربوده

نهی ازمسبب بوده که دیدگاه هامتفاوت است:

شهیدصدر:

نهی ازمسبب نشانه صحت معامله است.چون خداوندتبارک وتعالی امریانهی به چیزی می کندکه درقدرت مکلف باشد (تکلیف به غیرمقدورمحال است)وتکلیف به مقدورتعلق می گیرد.،درمثال بالا شارع نهی ازملکیت کافرکرده،

معلوم است ملکیت کافرمقدوربوده سبب ملکیت درست بوده (صحت صیغه بیع)،

مسبب هم مقدوربوده که شارع نهی کرده که اختیارا قران به کافرنفروشید.

نتیجه:نهی درعبادات مستلزم فساد است

ولی نهی درمعاملات مستلزم فسادنیست

نکته: اقسام امرونهی شارع:

۱-مولوی: وقتی نهی مولوی است مستلزم فساد نیست

۲-ارشادی:وقتی نهی ارشادی باشد مستلزم بطلان است

الف)ارشادبه مانعیت شیءبرای مأموربه است

ب) ارشادبه شرطیت شیءبرای مأموربه است

ج) ارشادبه جزئیت شیءبرای مأموربه است

مثال الف)لاتصل فی مالایؤکل لحمه درلباسی که ازحیوان حرام گوشت است،نمازنخوان

دلالت به **مانعیت** می کندکه این مانعیت موجب بطلان نمازاست.(مانعیت برای اثرآن که بطلان نمازاست)

عقاب هم برای امرمولوی به نمازاست که فوت شده

مثال ب) صل مع الطهاره ارشادبه **شرطیت**

مثال ج) صل مع السوره ارشادبه **جزئیت**

نهی ارشادی دلالت بربطلان داردکه موردبحث حاضرنیست

ملاک تشخیص:

هرامرونهی الهی که عقاب برمخالف آن مترتب شود،مولوی است مثل دروغ نگوییدحرام است،عقاب مستقیم به مخالف خودش تعلق گرفته است.

مُسقِطاتِ حکم ص۱۷۸

بحث اصلی واجزاء است،٤چیزموجب سقوط حکم می شود:

۱-امتثال حکم:

قیددرحکم مجعول نمی باشد؛بلکه فاعلیت ومحرکیت حکم بااتیان پایان میابد

مثلاوقتی نمازصبح رادرزمان مشخص خوانده شد؛غرض مولی برآورده شده است ودیگرفاعلیت ومحرکیتی به سمت

آن نمازنیست،هرچندسقوط حکم درمواردمختلف ،متفاوت است مثلادرشرب خمرامتثال دائمی است ودرنمازصبح روزی یک مرنبه کافی است.

۲-عصیان حکم:

قیددرحکم مجعول نمی باشد؛بلکه فاعلیت ومحرکیت حکم باعصیان؛ پایان می یابد

اگرکسی نمازصبح رادروقت معین نخواند،دیگرمولی اوراخطاب نمازصبح قرارنمی دهد،اوعصیان کرده وحکم ساقط شده است وسبب سقوط حکم ، فاعلیت حکم است.

مهم- منظورازسقوط حکم ،سقوط فعلیت حکم نیست،بلکه سقوط فاعلیت حکم است.

مراتب حکم
- فعلیت(قبل ازمحرکیت وتکلیف به مکلف است)
- فاعلیت(محرکیت وداعیت حکم واستحقاق ثواب درانجام ویاعقاب درمخالفت باآن تعلق می گیرد)

۳-اتیان مسقط:

هرچیزی که عدمش رامولی درحکم مجعول(فعلیت)أخذکرده باشد. مثل عدم سفرکه قیدبقاءوجوب روزه است

درصورتی وجوب روزه باقی می ماندکه کسی مسافرنباشدواگرمسافرشد،وجوب روزه ازاوساقط است.

مرض وسفردراینجا **مسقط اند** برای روزه.کسی که بیمارباشدحکم روزه دراوبه فعلیت نمی رسد

اتیان مسقط یعنی اجازه نمی دهدحکم به فعلیت برسد

٤-امتثال امرضروری:

حکم
- **واقعی**
  - **اولی** ← **احکام اختیاری(اگرقدرت داشت شارع نمازایستاده راواجب نموده است)**
  - **ثانوی** ← **احکام اضطراری(چنانچه قدرت نداشت ،دراضطرارنشسته بخواند)**
- (حکم واقعی:درلوح محفوظی است (با تعیین مصلحت ومفسده حکم، وجوب وحرمت براشیاء مترتب می شود.)
- **ظاهری**
  - **أمارات**
  - **أصول عملیه**
- وقتی به حکم واقعی جاهل بودی ،حکم درقالب اماره یااصول عملیه ازفقیه می رسد

درحال ایستاده نمازخواندن یک **امرواقعی** است ودرحال نشسته نمازخواندن یک **امراضطراری** است.

سؤال :آیاحکم اضطراری باعث سقوط حکم اختیاری می شودیاخیر؟

آب نبودباتیمم (اضطرار)نمازخواند؛قبل ازاتمام وقت آب فراهم شد

حکم اضطراری
- **۱-عذرمستوعب(دربرگیرنده)عذرمستمرکه درتمام وقت وجوددارد**
- **عدم جوازبدار**(جایزنیست مبادرت به نماز تاقبل برطرف شدن عذر)
- **۲- مطلق عذر(مستوعب یاغیرمستوعب)**

فرض اول:موضوع حکم اضطراری عذرمستوعب:

اگرکسی آب نبوداول وقت باتیمم (اضطرار)نمازخواند؛قبل ازاتمام وقت آب فراهم شد.**نیازبه اعاده دارد**

نمازباتیمم برای کسی است که تمام وقت عذرداشته باشدوشامل اونمی شدوبایدداخل وقت بعدازبرطرف شدن عذراتیان

حکم کند. **لذااتیان حکم اضطراری سبب سقوط حکم اختیاری نمی شود(مبناعدم جوازبدار)**

فرض دوم:موضوع حکم اضطراری برای مطلق عذر:

امراضطراری شامل کسی است که هنگام اراده فعل،معذوراست.

دراین حالت حتی درحصول قدرت هم نیازبه اعاده ندارد

اگرکسی آب نبوداول وقت باتیمم (اضطرار)نمازخواند؛قبل ازاتمام وقت آب فراهم شد. **نیازبه اعاده ندارد**

لذااتیان حکم اضطراری سبب سقوط حکم اختیاری می شود

اشکال شهیدصدر:قول به عدم إجزاءممکن نیست وغیرمعقول است،اینکه نیازبه اعاده داشته باشدممکن نیست

زیراکسی که عذرش مستوعب نبوده فقط بخشی اززمان عذرداشته،**نمازاول وقت اضطراری خوانده،مجزی است**

نمازباتیمم واجب تعیینی نیست،واجب تخییری است

واجب تخییری | نمازاول وقت باتیمم
نمازآخروقت باوضو

اگربگویی اول وقت نمازباتیمم خواندی واگرآب آمدبایداعاده کنی؛**بایداقل واکثر قراردهی؛**

۱-یادوتانمازبخوان ۲-یاصبرکن عذربرطرف شودونمازباوضوبخوان درآخروقت(لازمه قول به عدم إجزاء)

تکلیف دائربین اقل واکثرمی شود.وشهیدصدرقبول نمی کند

نکته: درواجبات نمی توان دوران بین اقل واکثرشود.بایدمتباین باشدچون دراقل واکثر؛مکلف اقل راانتخاب می کند.

امکان نسخ وتصویرآن (قضیه عقلی) ص۱۷۹

اقسام نسخ

- **نسخ حقیقی:** نسخ حکم به معنای عدول ازحکم(غالبا ناشی ازکشف خطاست)**امکان ندارد**چون مستلزم جهل مولی است
- **نسخ مجازی:** نسخ حکم به علت به پایان رسیدن زمان درنظرگرفته شده برای آن.این نسخ **ممکن است**

درمرحله **مبادی حکم** ،**نسخ حقیقی** نسبت به شارع **امکان ندارد.**

اما درمرحله **جعل واعتبار**(بیان حکم)**به معنای حقیقی ومجازی آن امکان دارد.**

نکته ۱ :معنای حقیقی یعنی مولی ،**حکم رابدون قیدزمان برای طبیعی مکلف جعل کند**وبعداین جعل راکه می دانست ملاکش محدودبه زمان خاصی است،نسخ کند. هیچ محذوریتی دراین نوع نسخ نیست وقیدنکردن مولی برای جهل اونیست ، بلکه مطلق آوردن آن به خاطربعضی مصالح است مثل: هیبت حکم به دلیل موقت بودن ازبین نرودتامکلفین سست نشوندوبه حکم بی اعتنانشوند.

نکته۲ :معنای مجازی پایان زمان حکم است ،یعنی ازهمان ابتداحکم دارای مصلحت وزمان محدودی بوده است،مولی باعلم به این مطلب حکم راجعل وبعدازمدتی بنابرمصلحتی نسخ می کند.مثلاحکم مربوط به سال اول هجرت بودو با پایان یافتن زمانش خودبه خودبدون الغاء، حکم به پایان می رسد.

پس منظورازنسخ دراحکام شرعی همان نکته اول است.

ملازمه بین حسن وقبح عقلی وامرونهی شرعی ص۱۷۹

حسن وقبح اوصاف واقعی اندکه عقل آنهاراردرک می کند

پس اگرگفته شود حسن وقبح ،حکم عقلی است،این تعبیرمسامحه ای است.

زیراعقل حکم نمی کندبلکه حسن وقبح رادرک می کندوشهیدصدرقبول نداردکه این حکم عقلایی است

عقل نقش کاشفیت داردنه اینکه حکم دهد.

هرچه ازنظرعقل ،حسن بود،واجب است

هرچه ازنظرعقل ، قبح بود ، حرام است

لذا برخی اصولیون:معتقدبه وجود ملازمه بین حسن وقبح عقلی وامرونهی شرعی شدند.

برخی دیگرازاصولیون: قائل به تفصیل بین دونوع حسن وقبح شدند.

مثلا اول حکم شرعی (وجوب روزه)وبعد عقل حکم کند به حسن بودن وضو(به خاطراطاعت)

۱-حسن وقبحی که متأخرازحکم شرعی است وبه امتثال وعصیان حکم مربوط می شود.

مثل حکم به حسن وضو،چون وقوعش اطاعت امرشرعی است

ویاحکم به قبح خوردن گوشت خرگوش،چون وقوعش معصیت ومخالفت بانهی شارع است

اصطلاحا به این نوع حسن وقبح ،(حسن وقبحی واقع درسلسله معلومات احکام) ،می گویند

سلسله معلومات احکام یعنی:اول احکام آمدند واین حسن وقبح معلول احکام هستند.

این نوع حسن وقبح ممکن نیست مستلزم حکم شرعی باشندچون تسلسل لازم می آید.

یعنی حسن وقبحی که درپی احکام شرعی وجودداردخودش نمی تواندباعث ایجادحکم شرعی شود.

۲-حسن وقبحی که به صورت جدای ازاحکام شرعی ثابت هستند،مثل حسن صدق وامانت-قبح کذب وخیانت که باقطع نظرازحکم شرعی وامتثال آن ثابت است

اصطلاحا به این نوع حسن وقبح، (حسن وقبح واقعی درسلسله علل احکام)می گویند.

این نوع حسن وقبح ممکن بوده وملازمه بین حسن وقبح وحکم شرعی ،ثابت است.چون محذوریتی ندارد.

استقراءوقیاس ص ۱۸۰

احکام شرعی دارای مصالح ومفاسدندمثال:شارع خمرراحرام کرده،ناشی از مفسده است. ازآن جهت که به مفسده تصریح نکرده عقل حدس می زندکه مفسده خمرسکرآوری آن است ولازمه اش آن است که تحریم مذکورشامل هرمست کننده ای می باشد

چگونگی حدس عقل:

گاهی عقل به حکم استقراءحدس می زند وگاهی قیاس

استقراء:فقیه مجموعه ای ازاحکام راملاحظه می کندکه دریک حالت معین مشترک اند مثل اینکه حالات متعددی که شخص جاهل درآنهامعذوراست بررسی کندودریابدجهل صفتی مشترک درتمام معذورهاست.لذانتیجه میگیرد که نکته وملاک معذریت آن حالات ، همان صفت جهل است.ازاین روحکم رابه حالات دیگرجهل که (استقراءنکرده وشارع حکم به معذریت آتهانکرده) تعمیم میدهد.

قیاس: اینکه مثلا احتمالات درملاک ونکته تحریم خمربررسی شود.لذا اگرظن قوی حاصل شد،که ملاک تحریم سکرآوربودن آن است،تحریم مذکوربه هرمسکردیگری تعمیم داده می شود.

نکته: نتیجه ای که براستقراءوقیاس مترتب می شود،حجت نیست .زیرااستقراءازآن جهت که ناقص است ،فقط مقیدظن است. وقیاس هم ازآن جهت که مستندبه ظن است،حجت نیست مگردلیلی برای حجیت آن اقامه شود.

۲- حجیت دلیل عقلی ص ۱۸۲

دلیل عقلی یا قضیه عقلیه،گاهی قطعی وگاهی ظنی است

دلیل عقلی

قطعی:موجب قطع حکم شرع وحجت است(قطع حجت است وفرقی نمی کندمستندآن عقل باشدیاشرع)

ظنی:حجت نیست همانطورکه دراستقراءوقیاس وتمام قضایای عقلی بیان شد،قطع حاصل نشود،ظنی هستند.مگردلیل خاص برحجیت ظنون اقامه شودوچنین دلیلی وجودنداردبلکه برعدم جواز (تکیه برظنون)دلیل قطعی اقامه شده است.

اخباریون : قطع به حکم شرعی اگرمنشأعقلی داشته باشد،حجت نیست.

(قطعی حجت است که ازطریق کتاب وسنت باشد)

اخباریون قطع طریقی رانفی نمیکنندبلکه **بااضافه کردن یک قیددرموضوع** ،قطع طریقی رابه موضوعی تبدیل میکنند

وآن قیدعبارت است ازاینکه **(علم به جعل حکم نبایدازطریق عقل باشد)**

نتیجه: اگرعلم به جعل احکام ازطریق عقلی باشد،حکم شرعی فعلیت پیدانمی کندتاازحجیت آن بحث شود.

یادآوری:علم به جعل منجزیت ندارد،مثل علم به وجوب حج برای غیرمستطیع.

نظرشهیدصدر: حرف خوبی است ولی درادله،دلیلی برتقییداحکام به عدم علم ازراه عقل نداریم.

درنهایت : اگردلیل عقلی قطعی داشته باشیم،به خاطرحجیت قطع است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

تقدیم به ساحت مقدس بانوی دوعالم خیرالنساء ام ابیها صدیقه طاهره فاطمه زهراسلام الله علیها